

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توحید

نویسنده : سید حسن ابطحی

منبع : کتابخانه فکری تبیین

www.IRPDF.com

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم؟

یکی از سؤال‌الات و مشکلات جوانان، که مکرر از "کانون بحث وانتقاد دینی" پرسش نموده و درخواست جواب کرده اند، پاسخ همین سؤال است.

جناب آقای "م. حسینی"، دانشجوی ایرانی از هامبورگ آلمان می نویسد:
"چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم؟ زیرا اگر خود را به زحمت خداشناسی نیندازیم همیشه راحت خواهیم بود و دیگر زحمت عبادات و ترس از جهنم را نخواهیم داشت".

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال ناگزیریم به چند دلیل در لزوم و اهمیت تحقیق از مسأله "خداشناسی" از نظر عقل اشاره کنیم.

۱ - نگرانی و اضطراب طبق آماری که مؤسسه "کالوپ" انگلستان تهیه کرده، هفتاد و هشت درصد مردم جهان، بوجود خدا معتقدند و شانزده درصد مردم، در این مسأله مردّد و شش درصد افراد، نظر منفی داشته اند. (در پراکنش معلوم باشد که این اقلیت شش درصدی را هم باید به افراد مردّد ملحق کرد؛ زیرا آنها هیچ دلیلی بر عدم وجود خدا ندارند).

بنابراین تنها دو دسته از مردم جهان خاطری آسوده و خیالی راحت از آتیه خود دارند؛ یکی آن اکثریت ۷۸ درصد معتقدین به خدا، دوم اقلیت ۶ درصد منکرین ذات اقدس حق، (اگر تصویری داشته باشد). زیرا این دو دسته از هر طریقی که بوده (صحیح و یا ناصحیح) خود را (به صورت ظاهر) از تاریکی جهل نجات داده و آینده مجهولی را به خیال خود روشن ساخته اند.

"فروید" دانشمند معروف می گوید:

"بزرگترین خوشبختی‌ها این است که انسان از آینده و سرنوشت خود مطلع باشد".

بنابراین انسان هر قدر از تاریکی جهل بیشتر نجات پیدا کند، به همان مقدار از ناراحتی و نگرانی و ضررهای گوناگون خلاص شده است. و لذا دو دسته از افراد بشر از جهل نجات یافته و خیالی آسوده دارند.

اوّل :

خداشناسان چون دارای معرفتند و می توانند بوسیله اطاعت خدا رضایت کامل پروردگار را جلب کنند، تا در نتیجه ، نیروی بی نهایت خدائی پشتیبان آنها گردد و از کلیه نگرانیها و تشویش ؟ خاطره ها راحت باشند.

دوّم :

منکرین خدا (اگر چه در اقلیت اند و حتی اگر پنبه تعصب و جهل را از گوش درآورند لااقل به افراد مردّد ملحق می گردند) باز به طور موقت ، فکری راحت و خیالی آسوده خواهند داشت . زیرا می دانند خدائی در عالم هستی وجود ندارد و کسی نیست که اعمال آنها را مورد مؤ اخذه قرار دهد.

در این بین تنها جمعیتی که در تشویش و نگرانی کامل بسر می برند و زندگی در ذائقه آنها تلخ و دائمی ناراحتی روحی آنها را رنج می دهد، اقلیت شانزده درصدی است که درباره وجود خدا در تردید می باشند.

گاهی با خود فکر می کنند:

"اگر در عالم هستی خدائی باشد، که این همه وسائل راحتی را برای بشر آفریده است و ما او را نشناخته ایم ، باید اقرار کنیم که بسیار جاهلیم ."

گاهی می گویند:

"اگر خدا وجود داشته باشد، ما که از معرفت او دوریم و در پی شناسائی او نرفته ایم به مقام مقدّسش بزرگترین اهانت را نموده ایم ."

گاهی فکر می کنند که :

"اگر خدائی باشد، قوانینی خواهد داشت و ما چون آنها را عمل نکرده ایم ، پس مسلماً مورد مؤ اخذه او قرار خواهیم گرفت ." و خلاصه نتیجه شکّ و تردید، نگرانی پی در پی در وجود یک شخص عاقل و انسان با وجدان خواهد بود.

بگذریم از آن دسته مردمی که روحشان مرده و این گونه احساسات حیاتی ندارند. آنها را در حقیقت نمی توان در شمار افراد بشر قرار داد، ولی مردمان با وجدان هیچگاه نمی توانند درباره مسأله خداشناسی شکّ و تردید داشته باشند و در عین حال با استراحت و آسایش کامل زندگی کنند.

بنابراین عقل و وجدان ، بشر را وادار می کند که هر چه زودتر خود را از این افکار پریشان و این گونه ناراحتیها و نگرانیهای درونی نجات داده و به زندگی خود سر و سامانی بخشد.

۲ - علم بهتر از جهل واضح ترین مطلبی که تمام افراد بشر با غریزه ذاتی متوجه آن می باشند، این است که دانائی بهتر از جهل و نادانی است یا به گفته معروف "علم هر چیز بهتر از جهل او است". و خلاصه تردیدی نیست که اگر کسی از جهل و تردید درباره مسأله وجود خدا، نجات پیدا کند، چه معتقد به او بشود و یا علم به عدم وجود خدا پیدا کند (اگر قابل تصوّر باشد) بر کسی که در این مسأله مردّد است ترجیح دارد.

بلکه باید گفت :

"هر قدر اهمّیت علمی از نظر احتیاجات فردی و یا اجتماعی بیشتر باشد لزوم تحصیلش از نظر عقل بیشتر است بنابراین مسأله خداشناسی با نقش عجیبی که در زندگی بشر دارد لازم ترین علمی است که باید تحصیل شود".

بر این اساس باز هم عقل و وجدان به انسان دستور می دهد که بر هر شخص عاقلی لازم است راه کمال را بپیماید و خود را از جهل تا جائی که ممکن است نجات دهد؛ بخصوص در این مسأله که اصل و ریشه بسیاری از علوم معنوی و بعضی از علوم مادّی است ، کاملاً تحقیق کند.

۳ - عصر جدید دانشمندان می گویند:

"در یک چنین شرایط و عصری که مطالعات و تجسّسات علمی درباره حقایق ، این همه ارزش و اهمّیت پیدا کرده ، چگونه ممکن است ، حقیقتی را که آثار وجود و قدرت و عظمت او سرتاسر موجودات جهان هستی را فرا گرفته ، مورد نسیان و فراموشی واقع شود؟".

امروز دامنه علوم و مطالعات علمی بشر به قدری توسعه یافته که حتی برای درک و مطالعه چگونگی زندگی "مورچه" و "زنبور عسل" نیز دانشمندان ، از خود ابراز علاقه می کنند. و هستند کسانی که در یک چنین مطالب جزئی بیست سال از عمر خود را وقف مطالعه آن نموده اند.

آیا با این وصف می توان ارزش و اهمّیت بحثها و مطالعاتی که درباره اسرار آفرینش به منظور شناختن سرچشمه این اسرار و حقایق و موجودات بی شمار، انجام می گیرد نادیده گرفت ؟ در دنیائی که

برای درک زندگی مورچه بیست سال عمر، صرف مطالعه می شود، آیا سزاوار نیست ما قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه درباره شناختن آفریدگار جهان کنیم؟ "اولیفروندال هولمز" می گوید:
"وقتی انسان به چیزی ایمان نداشته باشد و در راه آن چیز محبت و علاقه و حرارتی به خرج ندهد، دیگر زندگی او ارزشی ندارد".

بنابراین بر اهمیت ترین چیزی که باید مورد علاقه و محبت بشر واقع شود شناسائی کامل آفریدگار جهان است .

۴ - دفع ضرر محتمل مردمانی که احتمال می دهند در عالم هستی خدائی باشد، ولی یقین ندارند؛ مسلم در مقابل ، هم احتمال خواهند داد که گفتار پیامبران نیز صحیح بوده و در نتیجه عالم پس از مرگ حقیقت داشته باشد.

و چون او، خداشناس نشده ممکن است تمام آن عذابهایی که از مسلمانیان ادیان زنده جهان است در انتظار او باشد. و یا در اثر نداشتن معرفت به مقام منبع آفریدگار جهان قوانینی را که لازم بوده برای تاءمین سعادت و نجات از شقاوت و عذاب انجام دهد، ترک نموده است .

بنابراین ، عقل و خرد به ما می گوید:

"برای دفع این ضرر بزرگ احتمالی ، لازم است که در پی خداشناسی برویم و آن عذابهای ابدی را از خود دفع کنیم و یا اگر سعادت در انتظار ما است به این وسیله به چنگ آوریم".

۵ - اثرات ایمان به خدا در جسم و روان انسان بدون تردید انسان در دنیا، طالب آسایش و رفع نگرانی و تشویش ؟ است . خلاصه می خواهد به هر وسیله ای که شده بر کلیه ناراحتیها و بلاهای دنیائی غلبه کند، ولی نمی داند با چه نیروئی بر آنها می تواند فائق گردد.

امروزه دانشمندان علوم روانی در کتابهای "معرفه النفس" یا "پسیکولوژی" می نویسند:
"مؤثرترین نیرو و داروی شفابخش برای غلبه بر نگرانیها، فقط و فقط اتکاء به پروردگار متعال است". و اینک متن سخنان آنان :

۱ - "ویلیام جمیز" استاد دانشگاه "هاروارد" می گوید:

"مؤثرترین داروی شفابخش نگرانی ، همانا ایمان و اعتقاد به خدا است".

۲ - "مانوئل کانت" فیلسوف معروف آلمانی می گوید:

"ایمان به خداوند پیدا کنید، زیرا به چنین عقیده ای نیازمندید".

۳ - دکتر "الکسیس کارل" میگوید:

"در حرفه پزشکی خود، مردانی را دیده ام که پس از آنکه تمام معالجات در حال آنان مؤثر واقع نشده بود، تنها بوسیله نیروی ایمان و دعا، خود را معالجه کردند".

۴ - "دیل کارنگی" روانشناس آمریکائی می گوید:

"ایمان مذهبی به طور قطع، عالی ترین وسیله معالجه غم و نگرانی است".

"کسی که پابند به مذهبی باشد، هرگز رنگ امراض عصبی را نخواهد دید".

۵ - "پل نیسنس" در کتاب "خندان و گشاده رو باشید" می نویسد:

"ایمان به خدا، به خودی خود نیرو و ثروت عظیمی است، که انسان را از نگرانی نجات می دهد".

۶ - "هلن کار" می گوید:

"خوشا به حال کسانی که ثروت ایمان به خدا را در اختیار دارند و به این وسیله خود را از نگرانی و ناراحتی نجات می دهند".

۷ - دکتر "کارلر جونگ" معروفترین پزشک روانشناس می گوید:

"عقیده دینی و اعتماد به آفریدگار جهان بزرگترین نیروئی است که انسان می تواند بوسیله آن بر لشگر تشویش، اضطراب و حتی امراض جسمی پیروز گردد".

۶ - مرگ زودرس چندی قبل دکتر "هرمان فیفل" در کنگره انجمن روانشناسان آمریکائی نطقی ایراد کرد و ضمن آن به طور آشکار پیرامون یک مسأله اساسی و تشویش آور، که بشر را به خود مشغول می سازد بحث نمود.

دکتر "هرمان" گفت :

این مسأله "مرگ" نام دارد و اشخاص سالم، غالباً هنگامی که درباره آن بحث می شود سعی می کنند فوراً از آن بگذرند. (۱)

اما کسانی که ایمان به خدا و معتقد به عالم پس از مرگ هستند؛ گاهی با یاد مرگ خود را از نگرانیهای دنیا نجات می دهند، زیرا معتقدند که پس از مرگ به ملاقات خدا می رسند.

بنابراین اگر انسان بخواهد از نگرانیها نجات یابد. باید از مسأله "خداشناسی" تحقیق کند و خود را معتقد به آن نیروی لایزال نماید.

در تمام دوران زندگی بزرگترین همّت بشر این بوده است که خود را از ناراحتیهای جسمی و روانی نجات دهد.

از طفل خردسال ممیّز گرفته ، تا پیرمردی که پایش لب گور است ، همه و همه دائما به فکر تعقیب این هدف بوده اند.

از بزرگترین شخصیت‌های مختلف جهان گرفته ، تا ضعیف ترین افراد بشر، همه می خواسته اند بر ناراحتیهای دنیا به طور کلی فائق آیند، ولی اکثر آنها راه تفوّق بر این ایده ذاتی را ندانسته و در نتیجه تلاشهای آنها بی اثر مانده است .

زیرا جمعی گمان می کنند که پول و مال دنیا و عدّه ای تصوّر نموده اند که جمعیت و قدرت و بعضی به خیال آن که صحت و سلامتی و نیروی بدنی ، آنها را از ناراحتیهای دنیا نجات می دهد. ولی چون تمام اینها زوال پذیر است اتّکاء به آنها نادرست و غیرقابل اعتماد است .

اما ایمان به خدا و اعتقاد به مبدا اعلا کاملا اطمینان بخش است که قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در یک سوره اختصاصی صریحا اعلام می کند. ((۲))

قسم به عصر که :

مردم جهان دو دسته اند، یک عدّه نه تنها از سرمایه عمر استفاده نکرده اند، بلکه در هر آن و در هر ساعت ضررهای هنگفتی نصیب آنان می شود، اینان در اثر بی ایمانی و عدم اتّکاء به قدرت خدائی همیشه با کمال نگرانی که از آینده مجهول خود دارند، در عصبانیت فوق العاده و غم و اندوه بسر می برند و نمی دانند که در عالم پس از مرگ حال آنها چگونه خواهد بود.

دسته دوّم در اثر ایمان به خدا دارای اطمینان کامل و آرامش خاطر می باشند. و خود را متّکی به قدرت و نیروی پروردگار می دانند و همیشه صاحب سه اصل مسلّم انسانیت یعنی پندار

نیک (ایمان) و کردار نیک (عمل صالح) و گفتار نیک (امر به معروف و نهی از منکر) می باشند. بدون تردید اینان به سرچشمه سعادت رسیده و محصول کامل تمام تلاشهای افراد بشر را دریافته اند.

این دسته از مردم علاوه بر آنکه خود از زندگی دنیا بوسیله پندار نیک و کردار نیک کمال استفاده را کرده اند، دیگران نیز از دریای سرریز علم و دانششان بهره های فراوانی برده و همیشه بوسیله گفتار نیکشان مردم را به سوی سعادت رهبری نموده اند.

و نیز قرآن می گوید:

مردم جهان بدانند تنها با ایمان و یاد خدا قلب و فکر انسان به نجات از ناراحتیها و نگرانیها اطمینان و آسایش پیدا خواهد کرد. ((۳))

۷ - رفع امراض جسمی هفته پیش یک مجله علمی پزشکی به دستم رسید، در آن عکسی از انسان در حالات مختلف دیدم؛ در حال شادی، امید، ترس و خشم با حالاتی که در معده آن شخص بوجود می آید.

در این عکس نشان داده شده بود که هنگام عصبانیت و خشم و ناراحتیها میزان ترشح معده انسان به یک دهم (۱۱۰) کاهش می یابد و به همین دلیل آدمی در هنگام عصبانیت و خشم، تندخویی یا غم، در ناراحتیهای روحی و نگرانیها، میل به غذا ندارد. و یا اگر به زور غذائی بخورد چون قدرت هضمش کاهش یافته "ترش" می کند و ناراحت می شود و بیماریش افزایش می یابد. ((۴))

امروز دانشمندان بزرگ جهان پس از آزمایشاتی که به عمل آورده اند معتقدند که "استرس" بیماری و ابتلاء به فشار خون و زخم معده و امراض قلبی اکثرا مربوط به بی ایمانی است.

زیرا بی ایمانی روی فکر اثر می گذارد و در نتیجه نگرانی بوجود می آورد و میزان ترشح معده انسان کاهش می یابد و رفته رفته سلامتی خود را از دست می دهد. و خلاصه دانشمندان روانی معتقدند که: "اثرات ایمان به خدا در روح و جسم انسانی به قدری زیاد است که اگر انسان میلیاردها "دلار" صرف کند تا این نیرو را در خود ایجاد نماید ضرر نکرده است. زیرا هشتاد درصد امراض قلبی و معدی و ضعف اعصاب در اثر بی ایمانی است."

بنابراین اگر انسان تنها به خاطر رفع این دسته از امراض جسمی هم که شده از وجود خدا تحقیق کند عمل شایسته ای انجام داده و بلکه عقل، این عمل را برای او لازم می داند، ایمان

به خدا نه تنها موجب رفع نگرانیها و تشویش خاطره ها و رفع امراض جسمی است ، بلکه از نظر روانشناسی اخیر، نیروی مخفی ایمانی چنان انسان را به وظائف وجدانی و نظم ، وادار می کند که هیچ عاملی نمی تواند بشر سرکش را مانند ایمان کنترل کند. ((۵))

مثلا یکی از چیزهائی که تمام ادیان و بلکه عقل و وجدان بشر بدون هیچ وقفه ای درباره آن قضاوت می کند، موضوع مهرورزی و اصل محبت به همنوع است .

زیرا "زرتشتیان" یا به اصطلاح "نیاکان ایرانیان" بزرگترین شعارشان سه جمله "پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک" بوده است .

"یهودیان" در کتاب توراتشان چنین تظاهر می کنند که موضوع محبت به نوع بشر را بسیار پر اهمیت دانسته و معتقدند که موضوع محبت یکی از اصیل ترین قوانین دینی آنها است .

"مسیحیت" در کتاب انجیل یوحنا از "عیسی مسیح" (علیه السلام) نقل می کند که او گفته :

"به شما حکم تازه ای می دهم که یکدیگر را محبت نمائید چنانکه من شما را محبت نمودم ، تا شما یکدیگر را محبت نمائید". ((۶))

"دین اسلام هم به موضوع محبت بسیار اهمیت داده و مکرر می گوید:

"به مقداری که به خود علاقمندید به دیگران هم علاقمند باشید و آنچه را که برای خود می خواهید برای دیگران هم خواسته باشید".

دانشمندان روانشناس و بشر دوست هم در کتابهای "آئین دوست یابی" ، "آئین زندگی" ، "راز موفقیت" ، "اتحاد و دوستی" و سائر کتابهای روانی در این باره داد سخن داده و اهمیت اتحاد و دوستی را کاملا واضح نموده اند.

خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که :

"اگر اصل محبت در میان بشر به طور کلی عملی شود دیگر احتیاجی به دادگستری و دادستانی و حتی به عدل و داد نخواهد بود، زیرا عدل و داد و دادگستریها در صورتی مورد نیاز بشر است که گذشتههای دوستانه و محبت کامل در بین افراد بشر وجود نداشته باشد".

خلاصه اگر دقتی در گفتار و کلمات گذشتگان بنمائیم و یا تاریخ زندگی بشر را ورق بزنییم متوجه خواهیم شد که عموم جمعیت‌های جهان (دینی و غیر دینی) بر سر اهمیت این تئوری برای رفاه و آسایش بشر متفقند.

مطلبی که در اینجا باقی می ماند این است که :
"آیا به چه وسیله می توان این تئوری وجدانی را عملی نمود؟"

اکثر دانشمندان و روانشناسان معتقدند که :
"اگر کسی ایمان به خدای جهان پیدا کرد قطعاً نمی تواند از اصل محبت به نوع بشر بلکه به عموم جانداران جهان صرف نظر کند. زیرا یک نفر معتقد به خدا تمام موجودات را مخلوق معبود و خدای خود می داند و از نظر علاقه به خالق عالم تمام مخلوقات او را هم دوست خواهد داشت."

"عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است" (۷)

"قاموس کتاب مقدس" در صفحه ۷۸۵ از انجیل یوحنا نقل می کند که :
"محبت دلیل عظیمی است برای ایمان و اطاعت"

"قرآن" کتاب آسمانی مسلمانان هم می گوید:

"مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضی شان دوست و یار و مددکار بعضی دیگرند، آنان اگر نقصی و یا گناهی در دیگری دیدند او را از آن نقص و یا گناه مانع می شوند و همیشه یکدیگر را به کارهای خوب وادار می نمایند". (۸)

و همچنین مردان با ایمان اگر پابند به مذهبی باشند در تمام دستورات دینی و وجدانی با عموم متدینین به آن دین هماهنگی عجیبی در خلوت و جلوت داشته و همیشه در مقابل دستورات دین و وجدان خود تسلیم خواهند بود.

چنانکه مسیحیان در کتاب "قاموس کتاب مقدس" می گویند:
"ایمان بر مسیح ما را قادر می گرداند که بر اقوال و افعال او تمسک جوئیم"

و قرآن کتاب آسمانی مسلمانان بیشتر از صد مورد، عمل صالح را فرآورده ایمان به خدا دانسته و مکرر در ردیف ایمان به خدا عمل صالح را یادآور شده است .

بنابراین اگر بین جمعی ایمان به خدا وجود داشته باشد، نظم و امنیّت نیز بر سر آن جمعیت سایه افکنده و تمام آنها رابه وظائف وجدانی خود وادار می نماید.

طبق این اصل یکی دیگر از پر اهمیّت ترین اثرات ایمان به خدا عمل صالح و محبّت و مهرورزی نسبت به نوع بشر بوده و مسلماً با این مهر و محبّت نظم و امنیّت خودبخود بوجود خواهد آمد.

بنابر مطالب فوق باید اعتراف کرد که :

"تحقیق از وجود خدا و انتخاب دین یکی از بزرگترین واجبات عقلی و رمز موفقیت و خوشبختی است."

اصل و منشاء جهان سؤال شده که :

یکی از دلایل فلسفی اثبات وجود خدا را شرح دهید؟ پاسخ ما:
درباره اصل و منشاء جهان ، چند راه حل را می توان انتخاب کرد.

اول :

آنکه جهان را خواب و خیالی بیش ندانیم .

دوم :

اینکه خودبخود از عدم برخاسته باشد.

سوم :

آنکه جهان آغازی نداشته و از ازل بوده است .

چهارم :

آنکه جهان آفریده شده است .

فرض اول مستلزم قبول این مطلب است که :

بگوئیم مسأله ای برای حل کردن وجود ندارد، جز مسأله ضمیر و باطن انسان که آن خود نیز در این حالت ، خواب و خیالی بیش نخواهد بود. بنا به این گفته ، ممکن است کسی بگوید که :

قطارهای راه آهن خیالی ، ظاهراً بر از مسافران وهمی ، بر فراز پلهای غیر مادّی ، ساخته شده از مفاهیم ذهنی ، از روی رودخانه های بی واقعیّت عبور می کنند.

برای فرض دوّم باید قبول کنیم که هر پدیده ای را پدیدآورنده ای است ، پس عدم باید این جهان را بوجود آورده باشد. یعنی برای نیستی ، ارزش ؟ هستی و نیرو در نظر گرفته باشیم ، در صورتی که عدم و نیستی هیچ نیرو ندارد که بتواند جهان را پدید آورد؛ بعلاوه پدید آوردن کوچکترین و ناچیزترین موجود نیازمند به نیرو است تا چه رسد به این جهان پهناور و بیکران با این همه چهره ها و نشانه های بهت انگیز.

سوّم ، آنکه جهان ماده آغازی نداشته و از ازل بوده است .

برای بررسی این مطلب باید حالت کلی زیر را در نظر بگیریم و در ضمن آن ، فرض چهارم را اثبات نمائیم برای این منظور مطلب را از اینجا شروع می کنیم :

اول :

ثابت می کنیم که در جهان هستی ازلیتی وجود دارد، زیرا اگر فرض ؟ کنیم ازلیتی در جهان هستی وجود نداشته باشد نتیجه آن را هم باید بپذیریم ، که تمام جهان هستی سابقه نیستی و عدم داشته و مطلب بر می گردد به دو فرض سابق ، پس بدون تردید ازلیتی ، اجمالا وجود دارد و از طرفی هم علم فیزیک ثابت کرده که دنیا رو به زوال است ، چنانکه دانشمند و نویسنده و طبیعی دان آمریکائی "اولیور وندل هوملمز" می گوید:

"علم نجوم ثابت می کند که جهان ابتدائی داشته و علم فیزیک فنای عالم را پیش بینی می کند".

"فرانک آلن " استاد فیزیک زیستی ، دانشگاه "مانیتونا" کانادا می گوید:

"قانون ترمودینامیک (حرارت) ثابت کرده است که جهان پیوسته رو به وضعی روان است که در آن تمام اجسام به درجه حرارت پست مشابهی می رسد. و دیگر انرژی قابل مصرفی وجود نخواهد داشت در آن حالت دیگر زندگی غیرممکن خواهد بود".

بنابراین آن چنانکه این دانشمندان نظریه داده اند، یعنی دنیا رو به نیستی می رود و این موضوع صددرصد ثابت و صحیح است ، خدا ثابت است ، زیرا باید حتما معتقد شد که موجودی ازلی که دور از ماده است عالم را بوجود آورده و نام او "خدا" است .

خداپرستی از نظر دانشمندان بزرگ جهان

کرارا از ما سؤال می شود که :

آیا خداپرستی و اعتقاد به مذهب از نظر دانشمندان بزرگ جهان مورد قبول است ؟ پاسخ ما: "کانون بحث و انتقاد دینی " که به منظور روشن شدن افکار جوانان حقیقت جو تشکیل شده ، ناگزیر است که به پاره ای از بیوگرافی و سخنان دانشمندان و مکتشفین بزرگ جهان در این خصوص ؟ اشاره نماید و به این وسیله به سؤال فوق پاسخ مثبت دهد.

۱ - "اکسینوفان" ((۹))

که در سال ۶۵۰ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در جنوب ایتالیا سکونت داشته و از فلاسفه بزرگ بوده ، از کلمات معروف او این جمله است :

"برای عالم ، الهی است واحد از هرگونه توصیفات و تعریفات بشری دور است و با تمامی ذات خود هر دیدنی را می بیند و با تمامی ذات خود هر شنیدنی را می شنود و با تمامی ذاتش ادراک می کند و آن وجود عالی در تمامی حالات ثابت و دور از حرکت می باشد و خود به وحدانیت و تنها با قوه ادراکی خود تمام عالم وجود را ادراک می کند. انسان خیال می کند خداوند هم مانند انسان به توسط آلات احساس می کند و می زاید و می میرد بلی تمامی حیوانات خداوند را طبق شؤ ون خود تصور می کنند". ((۱۰))

۲ - "سقراط" ((۱۱))

که از بزرگترین فلاسفه یونان بوده و در سال ۴۷۰ قبل از میلاد متولد شده ، الهی بوده و اعتقاد به مبدا داشته است . و مباحثه او با "اریستودیم" راجع به مسأله خداشناسی و سخنان او در اثبات وجود خدا معروف است. ((۱۲))

(و ما با خواست خدا در آینده متن سخنان او را با "اریستودیم" نقل خواهیم کرد).

۳ - "افلاطون" ((۱۳))

که از شاگردان مکتب سقراط و از زعمای فلاسفه است و دانشمندان روز مانند "امرسون" معتقدند که "اوگوستین" و "کوپرنیک ، نیوتن ، سویدنبرک و گوته" همگی مدیون "افلاطون" اند. این مرد با این اهمیت و افکار جاوید، الهی و معتقد به مبدا بوده است . و از کلمات معروف او این است که می گوید: "از برای این عالم پدید آورنده و صانعی است که همیشه بوده و خواهد بود". ((۱۴))

۴ - "ارسطو طالپس" ((۱۵))

متولد ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح است ، او از شاگردان افلاطون بوده . دانشمندان روز همان را درباره او می گویند که درباره افلاطون گفته اند. او نیز از فلاسفه الهیین بوده که از جمله سخنان او در این باره این است که می گوید:

"هرگاه انسانی خود را از همه شواعل و علائق خالی کند و دست از اغیار کوتاه سازد بدون تاءمل میل می کند به کسی که او خالق و صانع او است". ((۱۶))

۵ - "کپلر" ((۱۷))

منجم مشهور آلمانی کاشف قوانین حرکت سیارات منظومه شمسی به دور خورشید و از منقلب کنندگان هیئت "بطلمیوس" و از مؤسسین هیئت جدید، معتقد به خدا بوده و مناجات مفصلی به پیشگاه پروردگار تقدیم می دارد که چند جمله از آن مناجات این است :

"ای تو که به وسیله روشنیهای والائی که روی تمام طبیعت افشانده ای ، امیال ما را بسوی نور خدائی ابدی عزتت بالا می بری .

ای مولا و خالقم ، من شکر تو را می گویم که این همه خوشحالی و لذتی که در مواقع حیرت و بی خودی که از تماشای صنعت تو به من دست می داد نصیبم فرمودی ."

۶ - "رنی دکارت" ((۱۸))

فرانسوی (متولد ۱۵۹۶ و متوفای ۱۶۵۰) که موجب افتخار تمامی فلاسفه و دانشمندان فرانسه است ، از الهیین عالم بشمار می رود و "برهان وجود" که در کتاب "تاءملات" با سه بیان تقریر کرده و از ادله متقنه و ساده اثبات صانع است ، از او است .

۷ - "سیراسحق نیوتن" ((۱۹))

انگلیسی (متولد ۲۵ دسامبر سال ۱۶۴۲ م . و متوفای ۲۰ مارس ۱۷۲۷) که صاحب اکتشافات زیادی است ، منجمله انکسار اشعه نور و خواص رنگهای آن و کاشف جاذبه عمومی و ترتیب قوانین سه گانه ، کلمات مفصلی درباره خداشناسی دارد و از آن جمله می گوید:

"ما با مطالعه گوش می فهمیم که سازنده آن ، قوانین مربوط به صوت را کاملاً می دانسته و سازنده چشم قوانین پیچیده مربوط به نور و رؤیت را می دانسته و از مطالعه نظم افلاک پی به آن حقیقت بزرگی که آنها را طبق نظم مخصوص اداره می کند می بریم ."

و نیز گفته :

"اگر کوچکترین انحرافی از نظم و حسابی که برای این مخلوقات در کتاب خلقت مقدر گردیده است رخ دهد، مسلماً اصطکاک و تصادم عجیبی در میان آنها پدید آمده و یکباره این دستگاه عظیم متلاشی خواهد شد". ((۲۰))

و باز دانشمند نامبرده پس از اثبات نظام عجیب عالم و جاذبه خورشید و زمین می گوید:
"این مخلوقات با این نظم و اشکال مختلفه زیبا و کامل جز این نیست که دلیل واضحی است بر وجود خالق و خدائی که منزّه از جسمانیّت است و همیشه زنده و دانا است و در همه جا هست و حقیقت همه چیز را می بیند و کاملاً به احتیاجات آنان رسیدگی می کند". ((۲۱))

۸ - "ولتر" ((۲۲))

پاریسی (متولد ۱۶۹۴ و متوفای ۱۷۷۸) از نویسندگان معروف است و از شاهکارهای او در فلسفه ، جوابی است که به شبه شرور و آلام می دهد و می گوید:
"این خدا شناسان می گویند:

اگر به قصر عالی و مجلّی وارد شدید که آثار تدبیر و صنعت در او هویدا است و لیکن در موقع ورود در دهلیز آن عمارت خون و کثافت ببینید، دیگر سؤال از صانع آن عمارت لغو است چه حماقت بزرگی ، زیرا سؤال از مهندس عمارت غیر از سؤال از انتظامات آن است". ((۲۳))

۹ - "لیته" یکی از طبیعی دانهای معروف ، که در موضوع ساختمان نباتات کشفیات و تحقیقات قابل توجهی دارد، می گوید:

"خدای جاویدانی ازلی و بزرگ ، خداوند با خبر از آشکار و پنهان ، قادر متعال از مقابل چشمان من عبور کرده من نتوانستم او را در مقابل خود ببینم ، ولی پرتو عظمت و قدرت او در روی صفحه روحم تابید و منعکس گردید و در نتیجه این انعکاس روح مرا در بهت و تعجب و حیرت انداخته ؛ من اثر او را در تمام مخلوقات و موجودات مشاهده نمودم و در تمام این موجودات و مخلوقات حتی در کوچکترین آنها در آن موجوداتی که ابداً به چشم دیده نمی شوند چه قدرت و قوّتی بکار رفته ، چه عقلی ، چه کمال غیرقابل وصفی در آنها دیده می شود". ((۲۴))

۱۰ - "داروین شارلز روبرت" انگلیسی ((۲۵))

(متولد ۱۸۰۹ و متوفای ۱۸۸۲) از فلاسفه الهیین بوده که "بخنر" درباره او می گوید:
در بعضی از نامه هائی که به دانشمندان آلمان نوشت ، این مضمون را در آنجا درج کرد:
"محال است بر عقل رشید با دیدن این نظام و هماهنگی عجیب عالم بگویند، که دنیا مبدا ندارد ...
سپس در اواخر کلماتش می گوید:
بلی فهمیدن اینکه چگونه استقلال از علت دارد برای افکار ما دشوار است ((۲۶))."

۱۱ - "لوئی پاستور" ((۲۷))

فرانسوی (متولد ۱۸۲۲ و متوفای ۱۸۹۵) کشف کننده میکرب امراض ، از معروفترین
کلمات او پس ؟ از کشف ، این است که وقتی از او سؤال شد که :
در اصول دیانت چه عقیده داری ؟ گفت :
"عقیده من بر دیانت از حال قبلی افزونتر شده است ((۲۸))."

۱۲ - "آلبرت انیشتن" ((۲۹))

آلمانی (متولد ۱۸۷۹ و متوفای ۱۹۵۴) از نامی ترین فیزیکدانان و ریاضی دانان قرن اخیر است ، این مرد آن
قدر معروف است که احتیاجی به معرفی ندارد در این باره می گوید:
"در عالم مجهول نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود او است ((۳۰))."

و نیز می گوید:

"حس دینی جهانی قویترین و شریفترین سرچشمه تحقیقات علمی است . دیانت من عبارت از ستایش
ناقابل نسبت به روح خالق لاحدی است که خود را ظاهر می سازد تا بتوانیم با مشاعر ضعیف خود درک
کنیم آن ایمان عمیق درونی و وجود یک چنین قدرت شاعر فائق که خود را در جهان
غیر قابل درک ظاهر کرده اعتقادات من را نسبت به خدا تشکیل می دهد ((۳۱))."

۱۳ - "ویلیام جمیز" ((۳۲))

پدر روانشناسی جدید و استاد فلسفه در دانشگاه "هاروارد" می گوید:

"هر چه بیشتر از سالهای عمرم می گذرد کمتر می توانم بدون اعتقاد به خداوند زندگی کنم". ((۳۳))

۱۴ - دکتر "الکسیس کارل" ((۳۴))

نویسنده معروف صاحب کتاب "انسان موجود ناشناخته" و برنده بزرگترین افتخار علمی "جایزه نوبل" مقالات فراوانی درباره خدانشناسی نوشته که یکی از جملاتش این است:
"انسان عاقل و متوجه نمی تواند بدون اعتقاد به خدا زندگی کند و حتما او را عقل و دانش بسوی مبدا راهنمائی خواهد کرد".

۱۵ - "دیل کارنگی" ((۳۵))

که به اعتقاد اروپائیان، بزرگترین استاد روانشناس است، به قدری در کتابهای خود در خصوص ایمان به خدا و نیایش به درگاه او سخن گفته که اگر بخواهیم آنها را نقل کنیم به طول می انجامد.

۱۶ - "فیلیپس" ((۳۶))

دانشمند معروف می گوید:
"دنیا همه آفریده او "خدا" است و آثار قدرت لایزال وی از بدو آفرینش در همه مخلوقات ظاهر و متجلی است".

و صدها جمله در این باره از دانشمندان و روشنفکران جهان در کتب نقل شده که یک نمونه آن کتاب "اثبات وجود خدا" است. طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به "کانون بحث و انتقاد دینی" مراجعه فرمایند.

اعتقاد به خدا، فطری بشر است

آقای "حسین دادگر" سؤال کرده اند که:
"آیا معنی این که می گویند اعتقاد به خدا فطری بشر است چیست؟".

پاسخ ما:

فطرت در لغت به معنی سرشت ؛ طبیعت و خلقت است. ((۳۷))

هر بشری که به وجود می آید بسیاری از صفات و خصوصیات جسمی و روحی هم با او ایجاد می شود. مثلا یکی سفیدپوست و دیگری سیاه پوست است ، بعضی ذاتا تندخو و متکبر و جمعی فطرتا خوش خلق و متواضعند، این غرائز و صفات غالبا با طبیعت و خمیره بشر آمیخته است . شخصی که بد اخلاق است هر قدر بخواهد خود را خوش خلق معرفی کند باز در بعضی اوقات فطرت اوئیّه اش ظاهر می شود و بد اخلاقی می کند (هر چند ممکن است که با زحمت زیاد و تربیت صحیح این گونه صفات خلقی و غریزی را از بین ببرد).

همچنین وجدان و تجربه ثابت کرده است اگر انسان را به حال خود وا گذارند و افکار او را با مطالب فلسفی و علمی آشنا نسازند، گفته های خداپرستان و مادیها را به او نگویند و خلاصه تحت تاءثیر هیچ یک از عوامل خارجی قرار نگیرد، قهرا متوجه خدای بزرگ و نیروی دانا و توانائی می گردد.

شاید برای همه کس در دوران زندگی اتفاق افتاده باشد که در آخرین لحظات احساس خطر، قلبش متوجه خدا می شود و به آن قدرت پناه می برد.

این خود نشانه همان معنائی است که در بالا ذکر شد.

سقراط و اریستودیم آقای "رامهرمزی" در نامه ای درخواست کرده اند که :
"خلاصه ای از مناظره "سقراط" و "اریستودیم" را بنویسید؟" پاسخ ما:
"اکسونوفون" یونانی می گوید:
روزی بین "سقراط" و "اریستودیم" در مسأله خدانشناسی بحثی شد.

قبلا "سقراط" می دانست که "اریستودیم" خدا را پرستش ؟ نمی کند و بلکه خداپرستان را هم مسخره کرده و آنان را به باد استهزاء می گیرد.

روزی "سقراط" به "اریستودیم" گفت :

اریستودیم ، آیا هیچ شده که یکی از صنایع و کارهای شگفت انگیز فردی را ببینی و جلب توجه تو را بنماید و از استادی و مهارت مبتکر آن تعجب کنی و برای او عظمت قائل شوی ؟ "اریستودیم" :
(به اشاره سر و زیر لب) گفت آری .

"سقراط" گفت :

می شود برای نمونه این گونه افراد را نام ببری ؟ "اریستودیم" (با قدری تاءمّل) گفت :

در سرودن اشعار تاریخی از دانائی و توانائی "یهومیر" در شگفتم ! "سقراط" گفت :

دیگر چه ؟ "اریستودیم" گفت :

"میلدیتید" هم حماسه سرای عجیبی است ! "سقراط" گفت :

باز هم از این افراد در نظر داری ؟ "اریستودیم" گفت :

راستی مرائی "سفوکل" زیاد مرا تحت تاءثیر قرار می دهد. "بوتیکلت" در فنّ مجسمه سازی و مهارت فوق العاده ای که در این صنعت دارد بی نظیر است. برای "ویکس" در صنعت نقاشی عظمت بیشتری قائلم .

"سقراط" گفت :

رفیق عزیزم آیا افرادی که مجسمه های بی جان و صورتهای بی روح را می سازند بزرگترند یا آن کسی که سازنده آن صنایع را با آن عقل و شعور آفریده ؛ حیات و روح را در میلیاردها میلیارد بشر ایجاد کرده و بلکه یک جهان اسرار و حقایق را در او به ودیعه گذارده است ؟ "اریستودیم" :
در حالتی که سر انگشت به پیشانی گذارده چند دقیقه تاءمّل کرد، سپس این جملات را گفت :

اگر تصادف این جهان را به وجود آورده باشد دیگر این جمله معنی ندارد ... البته اگر عالم با این مظاهر حیات خالق داشته باشد که او جهان را بوجود آورده باشد دارای عظمت بیشتری خواهد بود و اثبات وجود خالق برای این عالم بسیار مشکل است .

"سقراط" گفت :

اگر دو صنعت گر را ببینید که یکی کاملاً ساده و بی فایده و دیگری رموز و اسرار و فوائد بی حدّی داشته باشد، کدام یک از این دو را نتیجه عقل و حکمت می دانید؟ آیا مهارت کدام یک از این دو صنعت گر بیشتر بوده است ؟ "اریستودیم" گفت :

مسلماً دوّمی ، چون در هر چیزی که رموز و اسرار بیشتری نهفته باشد اهمّیتش بیشتر و ایجادکننده آن حکیم تر بوده است .

"سقراط" گفت :

بسیار خوب آیا آن کسی که انسان را با این صورت زیبا بوجود آورده ، هر عضوی از اعضای بدن او را برای انجام عملی مخصوص خلق کرده و در او قوائی به ودیعه گذاشته که حقایق عالم را درک کند، دو چشم

بینا به او داده که بوسیله آن زیباییها را ببیند، دو گوش؟ به او عنایت کرده که شنیدنیها را بشنود و صدها
اعضاء دیگر که هر یک آنها فوائد زیادی دارد بیشتر در خور اهمیت است یا کسی که هیچ یک از این امور را
نمی تواند انجام دهد؟ عجباً، شما برای "ویکس" که در صنعت مجسمه سازی مهارت
کاملی دارد عظمت زیادی قائلید و او را با عقل و شعور می دانید ولی برای کسی که همین مجسمه را با جان و
روح و بلکه با میلیاردها مزایا و اسرار دیگر آفریده است اهمیتی قائل نمی شوید؟ (در این موقع "اریستودیم"
در فکر عمیقی فرو رفته بود و نمی دانست چه بگوید).

"سقراط" گفت :

"اریستودیم" آیا اگر ما بینی نمی داشتیم چگونه عطر لطیف گلها و ریاحین را استشمام می کردیم و
چگونه می توانستیم از این لذائد استفاده کنیم؟! رفیق ... آیا می دانی که اگر ما زبان نمی
داشتیم، طعمها را درک نمی کردیم، از خوردنیها استفاده کامل نمی نمودیم، سخن گفتن که
بزرگترین وسیله بیان حقایق و پخش علوم است برایمان ممکن نبود.

هیچ می دانی که (پلکهای چشم) برای چه دو طرف چشم را احاطه کرده اند؟ ماءموریتی دارند
ماءموریت آنها محافظت حدقه چشم است. آیا هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار عالم می تواند آنها را به وظیفه
خود وادار کند؟ پلکهای چشم به امر خدا ماءموریت خود را با نهایت دقت در حفظ حدقه چشم انجام می
دهند مانع از گرد و غباری که به چشم می خواهد وارد شود می شوند، در موقع خواب خود را سپر بلا
ساخته و با نهایت احتیاط وظیفه پاسبانی خود را انجام می دهند.

اریستودیم! اریستودیم! سرت را بالا کن و به چشمهای من نگاه کن ... حکمتی که در انتخاب (جای
چشم) بکار برده شده بسی شگفت انگیز است. چشمها در محلی قرار گرفته که از آسیب محفوظ بماند حتی
بادهای تند آنها را آزار ندهد. (ابروها در بالای چشم) قرار داده شده که از ریختن عرق پیشانی در
میان چشم جلوگیری کند.

(ساختمان گوش) به حدی اسرارآمیز است که هیچ گاه گوشها از شنیدن خسته و
ملول نمی شوند و از درک صداهای مختلف عاجز نمی گردند. (نظم عجیب دندانها)
را تامل کن که چگونه دندانهای تیز و پاره کننده در جلو قرار گرفته و دندانهای نرم کننده برای جویدن
دو طرف دهان واقع شده است.

آیا این نظم عجیب حکایت از یک قدرت فوق العاده ای نمی کند؟ لابد می دانی دهانی که باید
بوسیله آن غذاهای تمیز به داخل بدن وارد شود برای چه نزدیک به چشم قرار گرفته است، برای

این است که اگر چشم از دهان دور می بود نمی توانست رسیدگی کامل در تمیزی و تشخیص غذاها بنماید ولی مخرج بول و غایط را از اعضائی که باید تمیز باشد دور برده که مبادا آنها آلودگی پیدا کنند.

رفیق! با تذکر این رموز و اسرار باز هم درباره آفریدگار جهان یعنی نیروی دانائی و توانائی که این نظم فوق العاده را به وجود آورده مردّدی و می گوئی ممکن است این نظم عجیب عالم را دست تصادف درست کرده باشد؟ در این موقع رنگ صورت "اریستودیم" تغییر کرد، آهسته می گفت:

آری کوچکترین دقت در یکی از موجودات زنده جهان ما را به یک مبدا علم و قدرت راهنمائی می کند.

آری ... این موضوع را شخص عاقل نمی تواند انکار کند.

"سقراط" گفت:

پروردگار قادر مهربان در همه موجودات قدرت تولید مثل را برای حفظ نظام و بقاء نوع به ودیعه گذارده و مهر و محبت فوق العاده ای در قلوب مادران نسبت به فرزندان قرار داده که در راه نگهداری آنان از هیچ گونه زحمت و مشقت دریغ ننمایند؛ غذاهای مطابق میل آنان را به هر وسیله که شده برایشان فراهم کنند و آنان را به رشد طبیعی خودشان برسانند.

رفیق عزیز! عشق به زندگی و فرار از مرگ که حتی در وجود نوزادان دیده می شود، خدای تعالی برای حفظ نظام و بقاء نوع قرار داده است. این مطالب را بر گفته های سابق بیفزای تا برای تو حقیقت بیشتری جلوه گر شود.

"اریستودیم" گفت:

شکی نیست تمام این مطالبی را که فرمودید صحیح است و مسلّم دست حکیم نیرومندی در کار است که می تواند این همه شرایط را در روی زمین برای حفظ موجودات زنده فراهم آورد.

"سقراط" گفت:

آیا گمان می کنی تنها توئی که از نعمت عقل و علم برخوردار شده ای، با اینکه تو در مقابل این جهان پهناور قطعه ناچیزی هستی، آیا تنها وجود تو با تدبیر و عقل به وجود آمده و این عالم پر عظمت بدون تدبیر و نقش حکیمانه بر پا ایستاده است.

"اریستودیم" در اینجا آخرین عقیده خود را با این جملات اظهار می کند:

پس من چرا خالق عالم را با چشم خود نمی بینم .

"سقراط" گفت :

تو روان و روح خودت را هم نمی بینی ، آیا ممکن است بگوئی کارهای تو بدون فکر و تدبیر از تو صادر می شود و دست تصادف این اعمال را ایجاد می کند؟ خدای جهان در بین همه مخلوقاتش ؟ انسان را "مستوی القامه" آفریده تا به سهولت دور و نزدیک را ببیند و هم آسمان و زمین را به آسانی تماشا کند و از راز آفرینش بهره کافی بردارد "دست" به ما داده تا بتوانیم احتیاجاتمان را بوسیله آن رفع کنیم "زبان گویا" به ما لطف فرموده که بتوانیم منویات خود را به خوبی اظهار نمائیم .

رفیق عزیز! عنایات خدا منحصر به امور بدنی نیست بلکه روحی در بشر آفریده شده که بوسیله آن انسان به کمالات زیادی نائل می گردد بسیار پر اهمیت است . آیا می توانی حیوانی را پیدا کنی که مانند انسان برای جلوگیری از ناراحتیهای دنیا قدم مؤثری بردارد و دارای نیروی حافظه قوی باشد که مطالب گذشته را در خزانه ذهنش حفظ کند و در وقت احتیاج آن را به یاد آورد؟ آیا با آنچه گفته شد پروردگار راه هدایت را پیش پای تو نگذاشته است ؟ (در اینجا بود که "اریستودیم" در مقابل "سقراط" ساکت ماند و تصدیق کرد که برای عالم هستی خالق دانا و توانا است که همه موجودات جهان را با قدرت کامل خود بوجود آورده است). (۳۸)

اتم و سلول

آقای "گرمرودیان" :

سؤال کرده اند که :

"آیا می شود از تجزیه و تشریح اتم و سلول وجود خدا را ثابت کرد"؟ پاسخ ما:

ما به منظور آنکه پاسخ این سؤال بهترین وسیله پیشرفت بشر در راه خداشناسی و اعتقاد به مبدا است به تشریح این سؤال می پردازیم و پاسخ مطلب فوق که مربوط به دلیل نظم است رامی دهیم .

"پیغمبر اسلام" (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ذات اقدس حق وحی فرو فرستاده که اگر مردم تاءمل و تفکر در عجائب مخلوقات من و طرز ساختمان آنها می کردند غیر مرا عبادت نمی نمودند و اگر در ریزه کاریها و لطائف اعمال نیک من دقت می نمودند با دیگری مائنوس نمی شدند. (۳۹))

اتم چون در سؤال نام "اتم" و "سلول" برده شده معلوم است که توجه سؤال کننده فقط به این دو موضوع بوده است .

بسیار خوب ما هم از اتم ریزترین موجودات عالم خلقت شروع می کنیم و در شگفت انگیزترین و ریزترین موجودات زنده جهان "سلول" بحث خود را ختم می نمائیم و این دو کشف اخیر را نمونه برای مدعای خود محسوب می داریم و ابتدا آنچه را دانشمندان اتم شناس درباره نظم فوق العاده "اتم" نوشته اند از نظر سؤال کننده محترم می گذرانیم .

"اتم" ریزترین جزء جسم مفرد است که سابق دانشمندان بزرگ آن را غیر قابل تجزیه می دانستند؛ ولی در قرن اخیر آن را شکافته و از آن استفاده زیادی نموده اند. (ناگفته نماند که اسلام همه موجودات مادی را توخالی دانسته و فقط در مقام معرفی پروردگار می گوید: "الله الصمد" "خدا مجوف نیست" و تنها او را از این صفت مبری می داند).

تشریح اتم اگر هر جسمی را به قسمتهای کوچک و کوچکتر تقسیم کرده و این قسمت بندی را ادامه دهید بالاخره به یک عنصر اولیه که کوچکتر از آن نمی توان تصور کرد خواهید رسید و این عنصر عبارت است از "اتم" این جزء آن قدر کوچک است که اگر یک میلیون آن را کنار هم بگذارند فقط یک نقطه ای را بیشتر تشکیل نمی دهد میکروسکوپهای قوی که تا ده الی بیست هزار بار اشیاء را بزرگ می کنند نتوانسته اند تشکیلات اتم را نشان بدهند ولی اخیراً:

"دکتر رابرت پیکار" مدیر تحقیقات سنکو، طرح بزرگترین میکروسکوپهای دنیا را که توسط "مولر فیلدیون" اختراع شده مورد آزمایش قرار داده و توانسته با دو ملیون مرتبه بزرگتر نمودن اشیاء اتمهای انفرادی را ببیند.

"دون فر" اولین کسی هست که هسته اتم را خرد کرده و معلوم شد که این موجود با این کوچکی و حقارت دارای اهمیت فوق العاده ای است .

اولاً:

اتم از چند جزء تشکیل می شود که عمده آن سه جزء است .

یک :

"پروتون" که دارای بار الکتریکی مثبت است .

دو:

"نوترون" که فاقد هرگونه الکتریسته است .

سه :

"الکترون نگاتون" که دارای الکتریسته ای منفی بوده و با سرعت سرسام آوری به دور هسته ، که مرکب از همان "پروتون" و "نوترون" است می چرخد سرعت حرکت الکترونها به دور هسته به قدری زیاد است که در هر ثانیه ۵۰۰ فرسخ راه را می پیماید بین الکترونها و هسته اتم فاصله زیادی است که اگر فضای خالی اتمهای کره زمین را حذف کنند کوچکی کره زمین به قدر یک نارنج بیشتر نمی شود در عین آنکه از سنگینی او هیچ کاسته نشده است .

"ژولیو" دانشمند معروف می گوید:

اگر فضای خالی میان اتمهای بدن یک انسان را از بین ببرند، یعنی اتمهای آن ، آنقدر فشرده شود که الکترونها به هسته مرکزی برسند بدن انسان آنقدر لاغر و کوچک می شود که به زحمت با میکروسکوپ دیده خواهد شد. و عجیب تر آنکه وزن بدن انسان در عین حال همان است که بوده و ابدأ سبک نمی شود یعنی آن بدن به صورت یک ذره نامرئی بیرون می آید که ۶۰ کیلوگرم یا بیشتر وزن دارد زیرا وجود این فضای خالی در وزن اتم که ناشی از وزن هسته است دخالتی ندارد.

دانشمندان اتم شناس می گویند:

تمام اجسام عالم از حیث ترکیب هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند؛ فقط به واسطه مقدار پروتون آنها با قوه الکتریکی هسته اتمی است و خلاصه امتیاز هر جسمی از دیگری به تعداد الکترونهائی که اطراف هسته می چرخند می باشد.

مثلا:

اتم ئیدرژن که هسته آن جز یک پروتون ندارد به غیر از یک الکترون نیز ندارد.

اتم اکسیژن ۸ الکترون - اتم سدیم ۱۱ الکترون - اتم آلومینیوم ۱۳ الکترون - اتم مس ۲۹ الکترون - اتم طلا ۷۹ الکترون - اتم جیوه ۸۰ الکترون - اتم سرب ۸۲ الکترون ... الی آخر دارند، به این معنی که هسته های اتمی این اجسام هر کدام هشت - یازده - سیزده - بیست و نه - هفتاد و نه - هشتاد - هشتاد و دو، واحد قوای مثبت دارند.

نتایج توحیدی تعجب اینجا است که منظومه اتمی در عالم بی نهایت کوچک عینا مانند منظومه شمسی در عالم بی نهایت بزرگ است .

هسته اتم "مانند خورشید" الکترونها را "مانند ستارگان" مجذوب خود ساخته و به دور خود می چرخاند نیروی گریز از مرکز نمی گذارد الکترونها زیاد نزدیک به هسته شوند و فاصله آنها به هسته از بین برود.

شگفت انگیزتر آنکه الکترونها که در بعضی اتمها متعدّد است در یک مدار حرکت نمی کنند، بلکه هر کدام مدار مختلفی دارند و هر کدام با نظم عجیبی به مدار خود با آن سرعت سرسام آور بدون برخورد با یکدیگر به حرکت خود ادامه می دهند. فقط فرقی که درباره اتمهای اجسام مختلف رعایت شده این است که خورشید (پدرزن) یک زمین دارد، ولی خورشید (جیوه) هشتاد زمین دارد. اینها فرضیه نیست، بلکه عین حقیقت است که به عمل رسیده و حتی عکسبرداری هم از آن کرده اند. آنچه مقصود ما از نقل مطالب فوق بود این است که می خواهیم بگوئیم هر عاقلی این نقش؟ واحد و هماهنگی عجیبی که در این عالم بکار رفته از ریزترین موجودات عالم هستی تا بزرگترین کرات همه به یک طرز در حرکتند ببیند، بی درنگ معتقد می شود که این نظم دارای ناظم واحدی بوده است .

نتایج توحیدی تعجب اینجا است که منظومه اتمی در عالم بی نهایت کوچک عینا مانند منظومه شمسی در عالم بی نهایت بزرگ است .

هسته اتم "مانند خورشید" الکترونها را "مانند ستارگان" مجذوب خود ساخته و به دور خود می چرخاند نیروی گریز از مرکز نمی گذارد الکترونها زیاد نزدیک به هسته شوند و فاصله آنها به هسته از بین برود.

شگفت انگیزتر آنکه الکترونها که در بعضی اتمها متعدّد است در یک مدار حرکت نمی کنند، بلکه هر کدام مدار مختلفی دارند و هر کدام با نظم عجیبی به مدار خود با آن سرعت سرسام آور بدون برخورد با یکدیگر به حرکت خود ادامه می دهند. فقط فرقی که درباره اتمهای اجسام مختلف رعایت شده این است که خورشید (پدرزن) یک زمین دارد، ولی خورشید (جیوه) هشتاد زمین دارد. اینها فرضیه نیست بلکه عین حقیقت است که به عمل رسیده و حتی عکسبرداری هم از آن کرده اند.

آنچه که مقصود ما از نقل مطالب فوق بود این است که می خواهیم بگوئیم هر عاقلی که این نقش واحد و هماهنگی عجیبی که در این عالم بکار رفته از ریزترین موجودات عالم هستی تا بزرگترین کرات همه به یک طرز در حرکتند ببیند، بی درنگ معتقد می شود که این نظم دارای ناظم واحدی بوده است .

عجبا! گاهی می شود که یک نقاش با دقت کامل و صرف وقت زیاد هر چه می خواهد دو عکس را نظیر یک پیکر بکشد برایش ؟ ممکن نمی شود. چگونه یک مشت افراد نادان گمان می کنند که این نظم عجیب و هماهنگی فوق العاده و شگفت انگیز به حسب تصادف بوجود آمده است .

"کورسی مورین " این دانشمند آمریکائی در کتاب "راز آفرینش انسان " می گوید:
"تصادف ، طبیعتا غیر منتظر و دور از هرگونه حساب و شمارش به نظر می آید، اما جای تعجب نیست اگر بگوئیم خود تصادف تابع قوانین ثابت و لایتغیر است .

فرض کنید کیسه ای به دست شما داده اند که در آن صد عدد مهره ریخته شده و نود و نه تای آنها سیاه و فقط یکی سفید است کیسه را خوب تکان بدهید و یکی از مهره ها را درآورید، احتمال آنکه این مهره اولی همان مهره سفید باشد از صد احتمال درست یک احتمال است . مهره ها را دوباره به کیسه بریزید و از نو شروع کنید، احتمال آن که دفعه دوم هم مهره سفید اول در آید، یک در ده هزار است (صد مرتبه ضرب در صد). برای بار سوم همین عمل را تکرار کنید. احتمال آن که باز مهره سفید اول در آید، یک در یک میلیون است (یعنی صد مرتبه ضرب در ده هزار بار). بار سوم و چهارم شماره احتمالات از حساب ما خارج می شود و وارد اعداد نجومی می گردد".

قوانین مربوط به تصادف و احتمالات به قدری ثابت و مسلم است که نتیجه ضرب دو در دو است که می شود چهار، بنابراین اگر بگوئیم از یک اتم میلیونها دلیل بر اثبات وجود خدا داریم بیهوده سخن نگفته ایم. ((۴۰))

شگفت انگیزتر آنکه الکترونها که در بعضی اتمها متعدد است در یک مدار حرکت نمی کنند، بلکه هر کدام مدار مختلفی دارند و هر کدام با نظم عجیبی به مدار خود با آن سرعت سرسام آور بدون برخورد با یکدیگر به حرکت خود ادامه می دهند. فقط فرقی که درباره اتمهای اجسام مختلف رعایت شده این است که خورشید (تیدرژن) یک زمین دارد، ولی خورشید (جیوه) هشتاد زمین دارد. اینها فرضیه نیست ، بلکه عین حقیقت است که به عمل رسیده و حتی عکسبرداری هم از آن کرده اند. آنچه مقصود ما از نقل مطالب فوق بود این است که می خواهیم بگوئیم هر عاقلی این نقش واحد و هماهنگی عجیبی که در این عالم بکار رفته از ریزترین موجودات عالم هستی تا بزرگترین کرات همه به یک طرز در حرکتند ببیند، بی درنگ معتقد می شود که این نظم دارای ناظم واحدی بوده است .

سلولها پیام می فرستند یکی از کشفیاتی که از روز پیدایش چشم مسلح بوجود آمده و دلیل کاملی بر توحید و خداشناسی می گردد سلول است .

تعریف سلول سلول موجود زنده و حسّاس و متحرّکی است که عنصر اصلی بدن موجودات زنده (حیوانات و گیاهان) از آن تشکیل می شود و برخی از اجتماع سلولهای بی شمار تشکیل شده اند و در فارسی نام سلول را "یاخته " می گویند.

تشریح سلول سلولها با یکدیگر تفاوت دارند ولی در بین آنها کم و بیش شباهت وجود دارد، مثلا در اینکه سلولها از سه قسمت تشکیل شده اند، همه آنها شبیه به یکدیگرند.

اول :

پوست روئی به نام "غشاء" (مانند پوست تخم مرغ).

دوم :

"سیتوپلاسم" که ماده ای بی رنگ ، لزج ، شفاف و غیر محلول در آب است ، (مانند سفیده تخم مرغ).

سوم :

"هسته" که معمولا به شکل جسم کروی در داخل سیتوپلاسم قرار دارد (مانند زرده تخم مرغ).

و خلاصه سلول بمانند تخم مرغ که دارای پوست و سفیده و زرده است می باشد.

البته بعضی از سلولها مانند گلبولهای قرمز خون انسان فاقد هسته اند و بعکس سلولهای کبدی دو هسته و سلولهای ماهیچه دارای هسته های متعددی است . اگر قسمتی از پوشش داخلی دهان را (در ناحیه گونه ها جدا کرده در زیر میکروسکوپ قرار دهیم تعداد زیادی صفحات پهن و مختلف شکل می بینیم که هر یک سلولی از پوشش داخلی دهان می باشد که هر سلول شامل سه بخش سیتوپلاسم ، هسته و غشا است . مجموع سیتوپلاسم و هسته را "پروتوپلاسم" می گویند و بالاخره در کتابهای علوم طبیعی خصوصیات دربار سلولها گفته شده که در اینجا شرح آنها را مناسب نمی بینیم ولی مطالعه و تحقیق درباره سلول فوق العاده شگفت انگیز است .

"راسل چارلز آرتیست"، زیست شناس و گیاه شناس شهیر در اول مقاله مفصل خود که در توحید و خداشناسی نوشته است می گوید:

"مطالعه سلول زنده یکی از تجارب شگفت آور عالم خلقت است". و در پایان مقاله چنین نتیجه گرفته که می گوید:

"من ادعا می کنم که هر کدام از این سلولها (که پی بردن به ماهیت آنها برای ما مقدور نیست) و همچنین تریلیونها سلول دیگر دلیل بر وجود عقل و حکمت عالیه ای است که ما آن را خدا می نامیم، علوم، قبول این حقیقت را مجاز می داند و می پذیرد". سپس می گوید:

"من بوجود خدا ایمان راسخ دارم". ((۴۱))

از شما خوانندگان محترم سؤال می کنم:

آیا کسی می تواند ادعا کند که تمام این شگفتیهای عالم خلقت بحسب تصادف بوجود آمده و یک نیروی عالم و قادری در ایجاد آنها مؤثر نبوده است؟ دانشمندان بزرگ از همین راه خدا را شناخته و می گویند:

"آیا پس؟ از مشاهده اتم و سلول و نظم عجیبی که در آنها رعایت شده می توان خدا را فراموش نمود؟"

"کرسی مورینسن" در کتاب رازآفرینش انسان می گوید:

"هگل" گفته است:

"هوا و آب و مواد شیمیائی و زمان به من بدهید تا من با آن انسان خلق کنم". اما هگل فراموش کرده است که برای این کار نطفه و جرثومه حیات نیز لازم است؛ ایشان پس از آنکه ذرات نامرئی را جمع کردند و برای خلقت انسان آنها را با نظم و ترتیبی پهلوی هم چیدند. تازه باید به قالب آن جان بدهند به فرض آن که به انجام همه این امور خارق العاده توفیق یافت از بین میلیونها احتمال فقط به یک احتمال ممکن است جانوری بوجود آید که چشم روزگار غریب تر از آن چیزی ندیده باشد و خوشمزه تر آن که پس از کامیابی در این امر تازه خود "هگل" نخواهد گفت این موجود عجیب بر حسب اتفاق و تصادف بوجود آمده و بلکه می گوید:

"هوش و نبوغ من آن را خلق کرده است".

راستی که خداوند برای ایجاد شگفتیهای خلقت اسباب و وسائل اسرارآمیزی بکار می برد که فهم آن از نظر تعقل خارج است. ((۴۲))

گمان می کنم که در پاسخ این سؤال باید به همین اندازه اکتفا کنیم و معترف باشیم که هیچگاه نمی توانیم درباره نظم کوچکترین موجودات عالم (اتم) خلقت و یا ریزترین موجودات زنده

عالم خلقت (سلول) سخن بگوئیم ، آنقدر خدای قادر دانا در هر یک از موجودات جهان از خود نشانه باقی گذاشته است که اگر تمام مردم عالم گرد یکدیگر جمع شوند نمی توانند یکی از حقیرترین مخلوقات خدا را کاملا بشناسند و یا آن را بدون وسائل بوجود آورند قرآن فریاد می زند.

بگو ای "پیامبر" (صلی الله علیه و آله)، اگر دریاها مرکب شود برای نوشتن کلمات خدایم تمام آن دریاها قبل از آن که نوشتن کلمات پروردگارم پایان یابد خشک می گردد و بلکه اگر مانند آن باز دریاها را دیگر برای کمک بیاید آنها نیز تمام می شود". ((۴۳))

و نیز می فرماید:

مردم ، مثالی زده شده است گوش فرا دارید کسانی که معبودی جز پروردگار عالم ستایش می کنند هرگز مگسی نتوانند آفرید اگر چه دسته جمعی در ایجاد آن شرکت کنند و اگر مگسی چیزی از اینان بریاید از آن نتوانند باز گرفت ایشان و خدایا نشان ناتوانند و خدای عالمیان را آنچنان که باید نشناخته اند و هم حق گذاری او را نموده اند پروردگار نیرومند و عزیز است. ((۴۴))

اثبات وجود خدا

در یکی از شبهای زمستانی که انتظار می رفت مناظره ما بیشتر به طول انجامد مجلس ما تقریبا در مدت یک ساعت و نیم خاتمه یافت ، زیرا تشکیل دهندگان این میزگرد عبارت بودند از دو جوان روشنفکری که یکی از آنها مدتی شکارچی بوده و خاطرات زیادی از جنگل و عملیات شگفت انگیز حیوانات در نظر داشت و دیگری مطالعاتی در اطراف جهان کرده و اگر چه با اشکالات زیادی روبرو شده بود ولی یقین می دانست که اسلام اهمیتش از سایر ادیان بیشتر است .

جوان شکارچی که نامش "عبدالعظیم" بود گفت :

دانشمندان بزرگ عالم می گویند با علم و دانش نمی توان وجود خدا را ثابت کرد این گفته از نظر شما صحیح است یا خیر؟ من در پاسخ آن جوان گفتم :

اتفاقا "جان کلوند کوثرن" ((۴۵))

ریاضی دان و شیمی دان و دکتر در فلسفه می گوید:

از "لرد کلونین" که بزرگترین علماء فیزیک جهان است این جمله به یادگار مانده که :

"اگر نیک بیندیشید علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید" و من باید اظهار کنم که با این گفته کمال موافقت را دارم. ((۴۶))

این جمله ای که شما فرمودید:

"دانشمندان بزرگ عالم می گویند خدا را با علم و دانش نمی توان ثابت کرد" مسلماً از نظر تمام دانشمندان صحیح نیست و بلکه اکثر آنها از "سقراط" و "ارسطو" و "افلاطون" گرفته تا دانشمندان معروف قرن اخیر مانند "نیوتن" و "انیشتن" (N.A) همه معتقد به خدا بوده و بلکه هر یک دلائل علمی هم بر اثبات وجود خدا اقامه کرده اند.

ولی آنچه از نظر عقل مسلم است این است که درباره شناسائی پروردگار و بلکه تمام مطالب اعتقادی نباید چشم و گوش بسته، از دیگران تقلید کرد زیرا اصول اعتقادی تا بوسیله وجدان و خرد درک نشود اطمینان بخش نخواهد بود بنابراین بهتر است که شما هم مسموعات خود را فراموش کرده و ما هم گفتار دانشمندان را ذکر ننمائیم و تنها با عقل و وجدان خود این مسأله را مورد بررسی کامل قرار دهیم.

آقای "عبدالعظیم" گفتند:

بسیار خوب ... بنده هم حرفی ندارم ولی خواهش؟ می کنم که شما هم از قرآن و روایات برای بنده استدلال نفرمائید.

من گفتم:

مانعی ندارد و گمان می کنم احتیاجی هم به سفارش؟ نداشته باشد زیرا همین الان خود بنده عرض کردم که:

باید در اصول اعتقادی تنها به عقل و خرد تکیه کرد و نمی توان در مقابل بزرگترین شخصیت‌های علمی جهان تعبد نمود مگر آنکه در ضمن آیات قرآن و کلمات پیشوایان دین و یا گفتار دانشمندان بزرگ دلیل عقلی وجود داشته باشد که بتوانیم به آن وسیله بهتر استدلال کنیم.

آقای "عبدالعظیم" گفتند:

صحیح است.

من گفتم:

دوست محترم ، آیا شما یقین دارید که خدائی در عالم وجود ندارد؟! گفت :
خیر دلیلی بر هیچ طرف مسأله ندارم و بلکه وقتی می بینم اکثریت مردم دنیا معتقد به خدائی هستند
احتمال بیشتری می دهم که خدائی در عالم وجود داشته باشد.

گفتم :

بسیار خوب آیا هیچ شده در ضمن شکار یک موضوع پر اهمیتی از زندگی حیوانات فکر شما را به خود جلب
کند.

گفت :

آری ، اگر اجازه بفرمائید سرگذشت فوق العاده عجیبی از یک مرغ ماهیخوار که در نظر دارم به عرضتان
برسانم .

من گفتم :

خواهش می کنم بفرمائید.

گفت :

تقریباً چند سال قبل با یکی از استادان عالیقدر و پروفیسور حیوان شناس و زیست شناس کنار دریاچه ای رفته
بودم مرغ ماهیخواری را دیدم یکی از پاهایش را گچ گرفته و در گوشه ای نشسته است نزدیک رفتم که با
دقت وضع حال او را ببینم و در احوالش مطالعه کنم فرار کرد ولی دوباره در فاصله بیست متری با زحمت زیاد
به روی زمین نشست دوباره خواستم به طرف او بروم پروفیسور گفت :
این حیوان پایش شکسته و برای بهبودی خود آن را گچ گرفته است .

گفتم :

چه فرمودید؟ پروفیسور دوباره همان جمله اول را تکرار کرد. گفتم :
برویم و آن را بگیریم و این موضوع شگفت انگیز را از نزدیک مطالعه کنیم .

پروفیسور گفت :

مانعی ندارد.

لذا دو نفری آن حیوان را محاصره کردیم و چون پای او گچ گرفته بود و سنگینی می کرد و درست
نمی توانست پرواز کند او را با سهولت گرفتیم وقتی گچ محکم پای او را باز کردیم دیدم همان گونه

که پروفیسور گفته بود پای آن حیوان شکسته و هنوز هم ورم دارد.

من از پروفیسور سؤال کردم :

چه کسی برای پای شکسته این حیوان دلش ؟ سوخته و آن را شکسته بندی کرده و گچ گرفته است .

پروفیسور خودش سپس اضافه کرد و گفت :

قبل از آنکه دانشمندان بزرگ به خواص گچ گیری متوجه شوند این حیوان فوائد گچ گیری را می دانست و آن را برای شکسته بندی بکار می برد و لذا آنها در این موضوع استادان بشرند.

پروفیسور هانرموندور که یکی از حیوان شناسان و زیست شناسان معروف جهان است در رساله ای که درباره عشق و زندگی حیوانات و پرندگان نوشته ، می گوید:

"بعضی از حیوانات هستند که استعداد خارق العاده برای معالجه بیماریهای خویش دارند که پاره ای از کشفیات پزشکی نیز از روی معالجات آنها اقتباس شده است .

مثلا نوعی مرغ ماهیخوار است که به سبب پاهای بلندی که دارد اکثرا هنگام پرواز دسته جمعی با نشستن روی زمین پاهایش آسیب می بیند.

این مرغ ماهیخوار کاملا به خواص گچ گیری و معالجه شکستگی آشنائی دارد و در ساحل دریا و نقاط باتلاقی که گل آن آلوده به گچهای مخصوص ؟ گچ گیری است می رود و پاهایش را در گچهای تر فرو می برد بعد در آفتاب می نشیند تا گل و گچ خشک شود مدتی پاهایش را در همین بسته بندی گچ مراقبت می کند تا محل شکستگی کاملا جوش بخورد از روی همین خاصیت ، شکسته بندهای سابق پی به اهمیت گچ گیری بردند و اتفاقا گچهایی را که در بیمارستان بکار می برند و سابقا نیز مورد استفاده قرار می گرفت از نوع همین گل گچی است که مرغ ماهیخوار برای معالجه خود بکار می برد چون بسیار چسبنده و گیرنده است ."

این سرگذشتی بود که بنده به چشم خود دیدم و کاملا توجه مرا به خود جلب کرد.

من گفتم :

جای تعجب است که با دیدن این جریان باز هم درباره وجود خدا شک دارید! از شما سؤال می کنم :

آیا کدام دانشمند به این مرغ ماهیخوار شکسته بندی را تعلیم داده است؟! معلّم این مرغ ماهیخوار می دانید کیست؟ همان کسی است که وقتی "موسی" و برادرش "هارون" در مقابل "فرعون" که ادّعی خدائی می کرد قرار گرفتند و او را به پرستش خدای یکتا دعوت کردند "فرعون" از آنها سؤال کرد:

که خدای شما کیست؟ "موسی" در پاسخ گفت:

خدای ما کسی است که هر موجودی را با آنچه مورد احتیاج او است خلق می کند و سپس او را بسوی احتیاجاتش راهنمائی می نماید. ((۴۷))

(در اینجا بود که آقای "عبدالعظیم" سر را به زیر انداخت و مشغول فکر کردن شد) سپس من گفتم:

شما یک حکایت از یک حیوان نقل فرمودید آیا اجازه می فرمائید من هم مطالبی که از زندگی حیوانات در نظر دارم و از مدارک صحیح بدست آورده ام به عرضتان برسانم.

گفت:

تقاضا می کنم بفرمائید، شاید ما هم به این وسیله با آفریدگار جهان آشنا شده و بتوانیم در پرتو ایمان زندگی بهتری را آغاز کنیم.

گربه چگونه خود را معالجه می کند! من گفتم:

پروفسور "هانری موندور" می گوید:

"گربه اگر مبتلا به سردرد شود فوراً به معالجه گیاهی مشغول می شود اگر گیاههای مخصوصی که کمک به معالجه سردرد او می کند در دسترس؟ باشد فوراً از آنها می خورد تا معالجه شود و اگر در دسترس او نباشد استراحت می کند تا خوب شود، گربه از این رژیم برای سرماخوردگی نیز استفاده می کند و مدّتی در جای گرم می خوابد تا معالجه شود تقریباً می توان گفت که گربه ها بهترین راه معالجه را برای سرماخوردگی که استراحت و خواب باشد پیدا کرده اند".

آیا واقعا گربه خودش راه معالجه سرماخوردگی را کشف کرده یا آنکه باید معتقد شد که خدای عالم به او تعلیم داده است؟! روباه و معالجه "مار" زدگی باز دانشمند نامبرده می گوید:

"روباه که در جنگل و بیشه زندگی می کند اکثراً به آنها دشمن حيله گری که مارها باشند روبرو می شوند البته روباه دشمنان فراوانی دارد ... ولی مار علاقه عجیبی به گزیدن روباه دارد و روباه نیز راه معالجه گزیدگی مار را پیدا کرده است.

در جنگل گیاهی وجود دارد که از نوع "کوکونوس" می باشد و عصاره آن تریاق مؤثری برای مار گزیده‌ها است روباه از آن استفاده می کند و خود را از هلاکت نجات می دهد.

پروفسور نامبرده با علامت گذاری ، روباهی را در معرض مار می گذارد که او را نیش بزند و او را در جنگل رها می کند تا می بیند که آن روباه مقداری از گیاه مذکور را خورد و بعداً محلّ مارگزیدگی را به شدت به گیاه مالید تا از مهلکه مار گزیدگی نجات یافت ."

آهو، پزشک و متخصص روماتیسم پروفسور مذکور که تخصص فوق العاده و تجربیات عجیبی در موضوع حیوان شناسی دارد می گوید:
"آهوها به سبب علاقه ای که به جنگل دارند معمولاً در محیط مرطوب زندگی می کنند و هم به سبب جهش و دویدن فراوان مقداری اسید اوریک ((۴۸))

در مفاصل و عضلاتشان جمع می شود و تنها کسالتی که آنها را رنج می دهد مبتلا شدن به روماتیسم است آهوها و گوزنها که از بیماری روماتیسم رنج می برند راه معالجه را نیز پیدا کرده اند آهوها و گوزنها در این موقع به آبهای معدنی هجوم می آوردند و بسیار دیده شده که آهوها مدت چند ساعت در آبهای معدنی ایستاده اند تا روماتیسم خود را معالجه کنند."

آیا این راهنمائیهای شگفت انگیز را ممکن است طبیعت بی شعور و یا تصادفی که در این موارد مفهوم ندارد به این حیوانات آموخته باشد؟ گوزنها و پیشگیری گریپ باز پروفسور مذکور می گوید:
"گوزنها در پیشگیری زکام کارهای جالبی انجام می دهند که از آن جمله خشک کردن بدنشان می باشد چون گوزنها بیشتر در نقاط معتدل زندگی می کنند و زمستانها برای پیدا کردن علف مهاجرت می نمایند بسیار اتفاق افتاده که گذرگاه آنان رودخانه های یخ زده است گوزنها به محض اینکه از آبهای یخ زده خارج شوند فوراً خود را خشک می کنند حتی اگر گیاه و علف در برابرشان ریخته باشد هرگز لب به آنها نمی زنند تا کاملاً خشک شوند زیرا اگر خود را خشک نکنند مبتلا به زکام و برنشیت خواهند شد."

شیر و دل درد پروفسور "هانری موندور" در یکی از مقالات خود می نویسد:
"یوزپلنگها و شیرها خیلی به درد دل مبتلا می شوند، این بیماری تقریباً حالت اپیدمی ((۴۹))

را در میان این سری از حیوانات دارد، گوشت زیاد می خورند و چه بسا که پس از چند روز گرسنگی کشیدن به طعمه ای می رسند و تا می توانند معده خویش را پر می سازند، واضح است که متعاقب این پر خوریها دل درد ایجاد می کند و این حیوانات برای معالجه خویش

فورا به طرف چشمه های آب می روند و قبل از آنکه آب بخورند مقدار زیادی پونه یا نعناع جویده و می خورند تا دل درد آنها خوب شود." ((۵۰))

و صدها مطلب دیگر در نظر دارم که وقت اجازه نمی دهد همه آنها را بیان کنم حال از شما سؤال می کنم .

آیا ممکن است بگوئیم این حیوانات به وسیله تجربه و احتیاج به این نتایج رسیده باشند؟! اگر چنین است پس چرا یک حیوان که از اول زندگی هم نوع خود را ندیده باز در اولین مرحله احتیاج ، به همان نتایج متوجه شده و از آن غذا و دارو استفاده می کند! چرا انسان که هزارها سال بر عمرش می گذرد با آن عقل و هوش ؟ فوق العاده در صورتی که همیشه از تجربیات و افکار دیگران هم استفاده می کرده به این نتایج نرسیده است ؟ آیا باز هم می توان گفت این موضوعات ، اتفافی بوده و یا به حسب تصادف حیوانات به این مطالب برخورد کرده اند ولی انسان بیچاره از این مطالب علمی محروم شده است؟! گاهی در ضمن کلمات بعضی از افراد دیده می شود، که می گویند:
طبیعت این مطالب علمی را به حیوانات آموخته است .

شگفتا! طبیعت بی شعور! طبیعتی که خودش احتیاج به مدبری دارد؟ آیا در این باره منطقی تر نیست که بگوئیم "تمام این کارها را خدای قادر دانا انجام داده است " تا کی بشر جاهل از خواب گران سر بر نمی دارد و در مقابل عظمت آفریدگار جهان تعظیم نمی کند.

"ادوین فست" ((۵۱))

استاد فیزیک دارای درجه **A . B** در علوم از دانشگاه فریندس **CS - M** در آخر مقاله ای که تحت عنوان "نظری به ماوراء قوانین طبیعی " در اثبات وجود خدا نوشته و در حالات حیوانات بحث می کند، می گوید:

چرا نگوئیم صانع این موجودات عجیب چنین اراده کرده است؟! چرا ما در بحث پیدایش ، از یک کلمه ساده یعنی "خدا" اجتناب کنیم ؟ این کلمه گرچه ساده است ولی شکوه و عظمت آسمانی دارد. ((۵۲))

اینجا بود که آقای "عبدالعظیم" سخت در فکر فرو رفته بود و این جمله را آهسته زیر لب تکرار می کرد.

"آری شکوه و عظمت آسمانی دارد و سپس گفت :

خواهش ؟ می کنم اجازه بفرمائید قدری درباره این مطالب فکر کنم ."

پس از چند دقیقه تاءمل و فکر گفت :
به قول "نیوتن" محال است که این نظم عجیب عالم را خالق نباشد.

آیا بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا چیست ؟

این سؤال کرارا از ما پرسش شده ، آنچه را که تا به حال در جلسات رسمی "کانون بحث و انتقاد دینی" پاسخ گفته ایم این است که بهترین دلیل قانع کننده که برای همه افراد نافع باشد، "برهان نظم" است . و ما در گذشته ثابت کردیم که راه تصوّف و فلسفه علاوه بر آنکه انسان را به خدا نمی رساند او را هم از خدا دور می کند.

اما برهان نظم که همان ارجاع دادن انسان به عقل او است و این طریقی است که مقصد "انبیاء عظام" (صلوات الله علیهم اجمعین) و ادیان زنده جهان را تعقیب می کند و همه افراد خوش استعداد و کند فهم کوچک و بزرگ ، مرد و زن می توانند در این راه قدم بردارند و به آسانترین وجه معرفت خدا را دریابند.

(ما برای تنویر افکار و اثبات مدّعی خود به خلاصه ای از این برهان و به گوشه ای از چگونگی نظم عالم اشاره می کنیم).

دلیل نظم :

دانشمندان خداشناس می گویند:

در عالم خلقت همه موجودات عالم هستی مانند لشگر انبوهی تحت فرماندهی واحدی بسوی هدف و مقصد خود حرکت می کنند، این موجودات گوناگون یک نوع هماهنگی عجیبی با یکدیگر دارند که هر عاقلی بدون تاءمل متوجه می شود که آنها را آفریدگاری بوجود آورده و بسوی مقصدی راهنمایی می کند.

توضیح آنکه به گفته شاعر:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند-----تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری نظم خورشید:

دانشمندان فلک شناس می گویند:

قطر خورشید یک میلیون و ششصد هزار برابر زمین است ، این موجود با عظمت آنچنان مسخر گردیده که هر صبحدم در دقیقه و ثانیه معینی سر از کوهسار مشرق بیرون می کند و شب طبق وظیفه خود

باز ساعت و دقیقه معین در مغرب فرو می رود، نه آنقدر با جاذبه خود زمین را به طرف بالا می کشد که موجودات زنده نتوانند در آن زندگی کنند و نه نیروی گریز از مرکز زمین را از خورشید دور می سازد که جانداران آن منجمد گردند؛ این فاصله به قدری روی حکمت تنظیم شده که اگر غیر از این بود همه مخلوقات از بین می رفتند و ممکن نبود که تابش آن هر ماده قابل را بتواند به کمال لایق خود برساند و میلیونها سال است که به این وظیفه ادامه می دهد.

آخر چگونه "عرش" بدین پایه و شرف -----آخر چگونه "مهر" بدین مایه و بهاء بی "آمری" بسیط جهان را شود محیط-----بی "خالقی" فضای زمین را دهد ضیاء نظم ماه :

باز خورشید ما را در شب هم از نور خود محروم نمی کند، از اشعه تابناکش به ماه می دهد که مانند چراغ، شب خواب "یک هشتصد هزارم" نور خورشید روشنائی مطلوبی برای شب داشته باشیم؛ منافی که دانشمندان فلک شناس برای این نور لطیف قائل شده اند بسیار است و ما برای کوتاه کردن گفتار، از نقل آنها صرف نظر می کنیم ولی آنچه قابل توجه است نظم مخصوصی است که از میلیونها سال قبل قمر آن را رعایت می کند، از اول ماه تا شب سیزده و چهارده، رو به تکامل می گذارد و سپس رو به نقصان می رود و به این وسیله همه مردم را از وقت و زمان مطلع می سازد، در کارهای بشر نظم و ترتیب برقرار می نماید قرآن فرموده :

"از تو پرسش می کنند از هلالها که در هر شب به یک نحو خاصی جلوه گر است بگو (ای پیامبر) این برای آن است که شما وقت را بشناسید" ((۵۳))

(ونظم و ترتیب جهان هستی را درک کنید) آیا این نظم نشانه کامل عظمت پروردگار نیست؟ دوست عزیز! دانشمندان علم هیئت از ستارگانی که از نظر ما کاملاً بی ارزشند سرنوشت آتیه ما را خبر می دهند، این کرات با عظمت که هر کدام به منظوری که فوق تصور ما است ایجاد شده اند آنچنان نظمی در حرکت آنها رعایت گردیده که در شب و روز ما را به مطالب شگفت انگیزی راهنمایی می کنند، من در این نامه نمی توانم به اقسام ستارگان و عظمت کهکشانشان اشاره کنم ولی از شما سؤال می کنم که :

آیا ممکن است یک نفر فلک شناس این نظم عجیب ستارگان را ببیند و احتمال دهد که دست تصادف و یا طبیعت بی شعور این کرات با عظمت را در عالم، خود به گردش درآورده باشد.

در بیوگرافی "نیوتن" کاشف جاذبه عمومی و دانشمند فلک شناس؟ انگلیسی نوشته اند که :

روزی در زیر درخت سیبی نشسته بود و انبوه مطالب علم هیئت در ذهنش موج می زد که ناگاه افتادن سیبی از درخت توجه او را به خود جلب کرد، در این موقع متوجه شد که باید در زمین قوه ای باشد که سیب را به خود می کشد و به موجب همین نیرو، تمام اجسام به روی زمین قرار گرفته است. و خلاصه پس از مطالعات و

آزمایشهای زیادی به این نتیجه رسید که هر اندازه حجم و جرم جسم شدیدتر می گردد تاءثیر این نیرو زیادتر می شود و هر چه فاصله بیشتر باشد تاءثیر این نیرو کمتر می شود، بنابراین ماه مجذوب کره زمین و سیارات دیگر همگی مجذوب خورشیدند و منظومه شمسی ما مجذوب ستارگان دیگر است و این موضوع را "قانون جاذبه عمومی" نام گذاشت و سپس متوجه شد که اگر این جاذبه در موجودات باشد باید اجسام بزرگتر اجسام کوچکتر را به جانب خود بکشد، پس ماه باید به زمین و سیارات دیگر به خورشید و کرات آسمان به یکدیگر نزدیک شوند و بالاخره به هم برخورد و تصادف کنند. با خود گفت باید همچنان که آتشگردان را می چرخانیم حس می کنیم که دست ما را می کشد و نیروی گریز از مرکز در آن وجود دارد باید تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند از این نیرو بهره ای داشته باشند و همین نیرو است که مانع از نزدیک شدن کرات به کرات بزرگ می گردد و به وسیله همین نیروی گریز از مرکز آب در سطحی که می چرخد به زمین نمی ریزد. ولی پس از این کشف، "نیوتن" متوجه شد که باز تنها این دو نیرو نمی توانند این تعادل دقیق میلیونها منظومه را که در قلمرو فضای بیکران است حفظ کنند، روی همین اصل، "نیوتن" گفت:

تنها قوه جاذبه برای نظام شگفت انگیز عالم کافی نیست، بلکه باید یک منبع علم و قدرتی جرم و فاصله و سرعت حرکت همه آنها را بسنجد و آنها را در مدار معینی قرار دهد و او "خدا" است.

"ایرل چنسر رگس" عالم فیزیک و ریاضی مؤلف کتاب "تجزیه بردارها" پس از آنکه در موضوع نظریه "بطلمیوس" و "کپرنیک" در گردش؟ افلاک و ستارگان و "قانون جاذبه عمومی نیوتن" و "نیروی گریز از مرکز" سخن می گوید تصریح کرده که:

مطالعه دقیق و بی طرفانه پدیده های علمی، مرا به قبول وجود خدائی که جهان را اداره و کنترل می کند متقاعد ساخته است؛ من ایمان دارم که در جهان ما یک کنترل مذهبی وجود دارد و نیروی کنترل کننده نیز همانا "خدای" واحد است. ((۵۴))

نظم زمین:

"فرانک آلن" فیزیکدان معروف رئیس دانشگاه "مانیتونا" کانادا، طی مقاله ای می نویسد:
راههای شایستگی زمین برای زندگی به اندازه ای زیاد است که نمی توان پیدایش حیات را بر آن نتیجه تصادف دانست.

همه دانشمندان درباره حرکت زمین معتقدند که:

اولاً:

چون زمین کروی است آزادانه می تواند در فضا به حال تعادل حرکت کند اگر کروی نبود تعادل خود را از دست می داد.

ثانیا:

زمین دو حرکت دارد.

یک :

حرکت "دورانی" روزانه که شب و روز از آن ایجاد می شود.

دو:

حرکت "انتقالی" سالانه که فصول سال از آن تنظیم می گردد. ((۵۵))

"امام صادق" (علیه السلام) به "مفضل بن عمر" فرمود:

هر یک از این منظومه ها و کواکب دو حرکت متضاد دارند مانند موری که روی سنگ آسیا به طرف راست حرکت کند و سنگ به طرف چپ حرکت نماید. ((۵۶))

"فلاماریون" فلک شناس مشهور تا چهارده حرکت برای زمین نقل می کند که هر یک به منظور ایجاد لیاقت کامل برای زندگانی در زمین انجام شده است که اگر این حرکتها نبود شب و روز، زمستان و تابستان تشکیل نمی شد و در نتیجه زمین برای انسان محل سکونت نبود، حیوانات به تمامی از بین می رفتند، دیگر در روی زمین نباتات و میوه ها و سایر موجودات زنده بوجود نمی آمدند.

قطر زمین :

دانشمندان بزرگ گفته اند:

قطر زمین ۱۳۰/۰۰۰ کیلومتر است . اگر قطر زمین یک چهارم قطر کنونی بود دیگر این جاذبه را از دست می داد و نمی توانست آب و هوا را به روی خود نگاه دارد و درجه حرارت زمین به صورت کشنده ای بالا می رفت . و بعکس اگر قطر آن دو برابر قطر کنونی می شد نواحی زمستانی بسیار سردتر می گردید، جاهای قابل سکونت تقلیل پیدا می کرد. و اگر زمین ما به بزرگی خورشید بود نیروی جاذبه آن ۱۵۰ برابر می شد، بخار شدن آب غیر ممکن بود و فشار هوا تقریباً به ۱۵۰ کیلوگرم بر سانتیمتر مربع می رسید؛ در نتیجه یک جنس یک کیلوگرمی ۱۵۰ کیلوگرم وزن پیدا می کرد.

گازهای نگهبان بر سطح زمین گازهائی که در اصطلاح آن را "اتمسفرف" می نامند به ضخامت ۸۰۰ کیلومتر وجود دارد که به منزله زره نگهبانی است که زمین را از حوادث نگاه می دارد دانشمندان بزرگ گفته اند در روزی بیست میلیون از سنگهای آسمانی (که به تعداد نامحدودی در مسیر

یکی از ستارگان دنباله دار در حرکتند و احتمال می رود این سنگها بقایای خورد شده ستارگان مزبور باشند) با سرعت ۴۰ کیلومتر در ثانیه به طرف زمین پرتاب می شوند ولی گازهای نگهبان زمین از ورود آنها جلوگیری می کنند معلوم است که اگر این گازها وجود نداشته باشد بشر با این سنگها نمی توانست در سطح زمین زندگی کند.

یکی از دانشمندان می گوید:

اگر "اتم سفر" زمین نبود این سنگها چنان با کره زمین برخورد می کردند که خسارتهای زیادی وارد آورده و زلزله هائی بوجود می آوردند که دامنه امواج آن در فواصل خیلی بعید منتشر می شد و گاهی برای نمونه از این سنگها به روی زمین افتاده است .

"آه نی گی تو" نام یکی از همین سنگهای ساقط شده است که در سال ۱۸۹۸ میلادی در شبه جزیره "گرینلند" کشف گردیده و در موزه علوم طبیعی نیویورک نگهداری شده است این سنگ ۳۶/۵ تن وزن دارد.

در "مکزیک" سنگی پرتاب شده که پنجاه تن سنگینی دارد از کارهائی که جو زمین انجام می دهد این است که حرارت را در حدود شایسته برای زندگانی نگاه می دارد و آب و بخار آب را از اقیانوسها به خشکیها انتقال می دهد که اگر این عمل انجام نمی شد تمام زمین به صورت کویر خشک غیرقابل سکونت در می آمد.

فاصله زمین تا خورشید فاصله زمین از خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر است اگر فاصله آن از خورشید دو برابر مدار کنونی بود حرارت به ربع حرارت فعلی تنزل می کرد و سرعت حرکت نصف می شد در نتیجه مدت زمستان دو برابر می گردید و همه موجودات زنده یخ می بستند بعکس اگر فاصله زمین تا خورشید نصف می شد درجه حرارت گرما چهار برابر و سرعت مدار دو برابر، در نتیجه زمین به اندازه ای سوزان می شد که جاننداری نمی توانست در آن زندگی کند.

نرمی زمین "امام صادق" (علیه السلام) فرمود:

اگر نرمی زمین چند برابر نرمی کنونی بود معلوم است که قابل سکونت نبود و همچنین اگر زمین مانند آهن، محکم بود باز زندگی بر سطح آن کار مشکلی بود اولاً بشر نمی توانست مسکنی برای خود تهیه کند آب بر آن جاری نمی شد مسلماً نباتات بر سطح آن نمی روئید و صدها اشکالات دیگر بوجود می آمد که هر یک از آنها مانع زندگی بر روی آن بود.

خدایتعالی درقرآن مجید می فرماید:

ما آب را (از اقیانوسهای بیکران بر روی زمین خشک) بریختیم، چه ریختنی، آنگاه زمین را (بطوری نرم و ملایم خلق نمودیم) و آن را شکافتیم، چه شکافتنی، سپس دانه را در آن برویانیدیم انگور و سبزی و زیتون و درخت خرما و باغهای انبوه و میوه و علف را از آن زمین آفریدیم تا راحتی و عیش و استراحت شما و حیواناتتان را تاءمین کنیم. ((۵۷))

آری به قول سعدی:

آفرینش همه تنبیه خداوند دلست ----- دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود ----- هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند ----- نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار که تواند که دهد میوه صد رنگ از چوب ----- یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن ----- نقشه هائی که در او خیره بماند ابصار عقل عاجز شود از خوشه زرین عنب ----- فهم حیران شود از حقه یاقوت انار گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین ----- ای که باورنکنی "فی الشجر الاخضر نار" ((۵۸))

پاک و بی عیب خدائی که به تقدیر عزیز ----- ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار چشمه از سنگ برون آرد و باران از میخ ----- انگبین از مگس نحل و دُر از دریا بار تا قیامت سخن اندر کرم و قدرت او ----- همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار این بود گوشه ای از نظم عجیب عالم (و ما با خواست خدا در نشریات دیگرمان به بعضی دیگر از نظام جهان پهناور اشاره خواهیم کرد). بنابراین ما به حکم عقل و وجدان می دانیم هر دستگاهی که این چنین با نظم و ترتیب بنا شده باشد سازنده عاقل و دانشمندی دارد، پس دستگاه عالم و منظومه های شمسی که با این عظمت با ترتیب عجیبی در حرکتند هم آفریننده ای قادر و دانا دارند و آن "خدا" است.

ممکن است گفته شود که:

این نظم عجیب به حسب تصادف وجود آمده است، در پاسخ می گوئیم:
این کلام مثل گفتن "۲ و ۳ عدد پنج را ترتیب می دهد" می باشد این ادعا را ما از زبان "کرسی موريسن" دانشمند بزرگ آمریکائی صاحب کتاب "راز آفرینش انسان" پاسخ می دهیم.

این دانشمند در اول کتاب مزبور می گوید:

"ده عدد سکه یک شاهی را از شماره یک تا ده علامت بگذارید و آنها را در جیب خود بریزید و بهم بزنید. پس از آن سعی کنید آنها را به ترتیب شماره از یک تا ده درآورید و هر کدام را درآورید پیش از آنکه سکه دومی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید با این ترتیب احتمال آنکه

شماره یک بیرون بیاید معادل یک در ده است ، احتمال آنکه شماره یک و دو به ترتیب بیرون بیاید یک درصد است ، احتمال آنکه شماره یک و دو و سه بیرون بیاید یک در هزار است و به همین منوال احتمال آنکه شماره های یک و دو و سه و چهار پشت سر هم بیرون بیاید یک در ده هزار است و به همین منوال احتمال بیرون آمدن شماره های از یک تا ده به رقم یک بر ده میلیارد می رسد. منظور از ذکر مثلی بدین سادگی آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می نمایند.

برای بوجود آمدن حیات در روی کره زمین آنقدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصوّر نمود که این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند و به همین جهت باید ناگزیر معتقد بود که در طبیعت قوه دانا و توانای خارجی وجود دارد که در جریان این امور نظارت می کند".

بنابراین بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا "برهان نظم" است ؛ زیرا همه کس با اندک تاملی که در این برهان بکنند متوجه می شوند که خدائی بزرگ این عالم را بوجود آورده و تمام جزئیات آن را محکم کرده است .

آیا می توان رؤ یا را دلیل

اثبات وجود خدا دانست ؟

قرآن از اصل خواب تنها در سه آیه یاد کرده که در دو آیه آن با کلمه "سبات" یعنی :
قطع کننده و پایان دهنده ناراحتیهای ذکر شده و در این دو آیه خواب را به عنوان یکی از نعمتهای پر ارزش معرفی کرده چنانکه در بالا از نظر علمی و روانی ثابت شد که این نحوه خواب کاملاً برای بدن لازم است ((۵۹)).

در یک آیه آنرا از نشانه های عظمت و قدرت پروردگار می داند و می فرماید:
"وَمِنْ آيَاتِهِ مَنْ أَمُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ" ((۶۰))

یعنی :

و از نشانه های قدرت پروردگار خواب شما در شب و روز است .

چنانکه دانشمندان متفقا می گویند که یکی از مطالب پریپیچ و خم علمی درک منشاء خواب است .

و علاوه خواب دلیل بر وجود خدائست که نظم عجیب جهان هستی را آفریده و به مصالح بشر بهتر از خود او متوجه است و می داند که بدن انسان در شبانه روز چند ساعت احتیاج به استراحت دارد و لذا خواب را بر او مسلط کرده است .

"ولتر" می گوید:

یکی از دلایل وجود خدا اینست که انسان جاهل را در شبانه روز چند ساعت بوسیله خواب وادار به استراحت کرده و الا بشر برای بدست آوردن مال دنیا در اولین فرصت خود را هلاک می کرد.

پیدایش جهان و منشاء آن

ابتدا آقای "محمد علی" (هینک مانسون) ((۶۱))

رو به من نموده و سؤالات خود را چنین آغاز کرد:

می خواستم بدانم نظر شما راجع به اصل و منشاء جهان چیست ؟ و در مورد پیدایش عالم و جهان چند فرض را می توان تصور کرد؟ من در جواب گفتم درباره اصل و منشاء جهان چند راه حل را می توان تصوّر کرد که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱ - آنکه جهان را خواب و خیالی بیش ندانیم .

۲ - آنکه تصوّر کنیم جهان خود بخود از عدم برخاسته است .

۳ - فرض کنیم جهان آغازی نداشته و از ازل موجود بوده است .

۴ - آنکه معتقد باشیم جهان آفریده شده و در نتیجه خالق و آفریننده ای دارد.

این خلاصه ای بود از چهار تصوّری که ممکن است درباره پیدایش جهان و اصل و منشاء آن فرض شود.

محمد علی گفت :

لطفا در مورد این چهار فرضیه توضیح بیشتری داده و آنچه از نظر شما درست بوده و مورد تائید مذهب اسلام است ، اثبات نمائید.

فرض اول تصوّر اول اینکه معتقد باشیم تمام این عالم اعم از، موجودات ارضی و سماوی ، کهکشانیها و کرات ، ثوابت و سیارات ، حیوانات و جمادات ، انسانها و سائر مخلوقات ، و خلاصه آنچه هست یعنی کلیه محسوسات و معقولات ، بی اساس و بدون واقعیت بوده و جز خواب و خیال چیزی نیست .

این فرض مستلزم آن است که بگوئیم اصلاً مسأله ای برای حل کردن وجود ندارد و نمی توان موضوعی را برای بحث معیار قرار داد.

زیرا هرچه گفته شود و هر مسأله ای مطرح گردد، طرفداران این مکتب آن را خواب و خیال و پندارهای غلط و اوهام بیهوده و باطل تصوّر کرده و هرگز حاضر به قبول آن نیستند، چون از نظر آنها اساساً واقعیت و حقیقتی وجود نداشته و جز اوهام و تصوّرات رنگارنگ ذهنی ، که آنها نیز موهوم و خیال هستند مسأله ای وجود ندارد.

شاید بتوان گفت :

تنها وجدان و ضمیر و باطن انسان است که می توان در رد این فرض ، به آن تکیه کرد و ادعا نمود که : انسان فطرتاً و بر اساس ضمیر و وجدان خود می یابد که چنین تصوّری غلط و اعتقاد به موجودات وهمی و مخلوقات پوچ خیالی ، برخلاف وجدان و فطرت است .

ولی باز باید گفت :

در این صورت نیز وجدان ما هم خواب و خیال بوده و افکار ما جز موهومات و خیالات ذهنی چیزی نیست .

پس چه بهتر که بگوئیم با این فرض اصلاً مسأله ای برای حل کردن و بحث نمودن وجود ندارد و به هیچ قانون و مدرک و مآخذی نمی توان تکیه کرد.

زیرا طرفداران این فرض یعنی پیروان "مکتب سوفسطائی" ((۶۲))

معتقدند که هرگز نمی توان حقیقت و واقعیتی را در خارج تصوّر نمود و بدان اعتقاد پیدا کرد.

محمدعلی گفت :

اتفاقا یکی از دوستان می گفت :

اخیرا "سرجمز جنیز" که شاید بر اساس این گفتارش او هم از طرفداران مکتب سوفسطائی یا به عبارت دیگر پیرو مکتب وهمی و خواب و خیالاتی است ، در کتاب "جهان اسرارآمیز" این نظریه را تائید کرده و می گوید:

"جهان از لحاظ مفاهیم فیزیک جدید قابل تصوّر به صورت مادّی نیست و دلیل آن به نظر من این است که جهان تنها به صورت مفهوم ذهنی درآمده."

اشکال کار همین جاست که آقای جنیز به این مطلب توجه نکرده اند که مفهوم ذهنی هم در این صورت وجود نخواهد داشت و آن هم خواب و خیالات و موهومات بی اساس است ، و خلاصه طبق ایده طرفداران این فرضیه باید گفت :

افراد تصوّری سوار هواپیماهای خیالی شده و در فضای بی واقعیت از فراز شهرهای وهمی گذشته و در نقطه های بی حقیقت فرود می آیند. یا بگوئیم :

دانشمندان تخیلی در لابراتوارهای وهمی با وسائل آزمایشگاهی غیرمادّی ، مواد ذهنی را با سائر وهمیات و موهومات ترکیب کرده و نتیجه های بی حقیقت آن را در کتابهای تصوّری با قلمهای خیالی نوشته و در دسترس مردم بی واقعیت قرار داده اند.

صدای خنده شدید رفقا و لبخند تمسخرآمیز آقای محمدعلی حاکی از اعتقادش به سست بودن نظریه "جنیز" و طرفداران این فرضیه بود، که خود نیز آن را بیان کرده بود.

سپس من گفتم :

خوب به یاد دارم چندی قبل یک دانشجوی انگلیسی برای بحث و مناظره به کانون آمده بود، و چون ملاقات ما با او صبح جمعه بود و وی نیز صبح فردای آن روز یعنی روز شنبه قصد عزیمت از مشهد را داشت ، به خاطر تورم حجم کارها ناچار شدم به او وعده دهم که عصر در فاصله بین مشهد و قوچان که حدود صد و سی کیلومتر راه است ، در اتومبیل با وی صحبت کنم و سوّالاتش را پاسخ گویم زیرا صبح جمعه جلسه عمومی کانون برگزار می شد و شب ناچار بودیم برای پاسخ به سوّالات به یکی از شعبات کانون در قوچان برویم و فرصت دیگری جز مسیر راه را در اختیار نداشتیم .

به هر حال او آمد، ولی متأسفانه گرفتار همین عقیده پوچ و باطل بوده و از پیروان مکتب سوفسطائی محسوب می شد، زیرا اعتقاد داشت همه بحثها و حقایق بی واقعیت بوده و به هیچ وجه حقیقتی وجود ندارد. و راستی آنقدر دچار این فکر کج و نادرست بود که از او می پرسیدم .

تو الان کجا نشسته ای ؟ می گفت :
داخل اتومبیل ، روی صندلی .

من گفتم :
نه شاید خیال می کنی در جای دیگری هستی ؟ می گفت :
بله ، ممکن است جای دیگری باشم !! و باز سؤال می کردیم :
الان در کدام کشور هستی ؟ می گفت :
در ایران .

می گفتم :
احتمال نمی دهی در آمریکا باشی و وجودت در ایران خیالی باشد؟ می گفت :
حتما، تمام اینها وهمیات است . شاید الان من در آمریکا باشم !! حتی در بین سخنانش وقتی صحبت از هیپی ها و برنامه آنها شد از این روش اظهار تنفر کرده و از هیپی ها و هیپی گری ابراز انزجار نموده و می گفت :
من هرگز نمی خواهم یک جوان هیپی باشم ، چون به شدت از آن متنفر و بیزارم .

و پس از چند لحظه ای دیگر از او می پرسیدم :
آیا تو یک هیپی نیستی ؟ می گفت :
نه ، نه ، به هیچوجه ، از این وضع منزجرم .

می گفتم :
خیر، تو اشتباه می کنی ، اینها خیالات است و شاید تو الان یک هیپی به تمام معنی باشی .

می گفت :
بله شاید، جای تردیدی نیست ، اینها همه خواب و خیال است .

فرض دوم فرض دوم یعنی اعتقاد به آنکه جهان خود بخود از عدم برخاسته باشد، مسأله ای برخلاف منطقی بوده و چنین گفته ای مخالف با عقل و وجدان است .

زیرا اگر قدری به عقب برگردیم ، و فرض کنیم هنوز جهان از عدم بوجود نیامده ، ... اکنون بوجود آمد، این تحول حیرت انگیز و موجودات بهت آور، که جامه هستی به خود پوشیده و بوجود آمدن همه این موجودات شگفت آوری که نیست بودند و حال هستی و وجود پیدا کردند، در اثر چه عاملی بوده است ؟ آیا خود عامل بوجود آوردن خویش بوده و بوجود خود هستی و حیات بخشیده اند؟! محمدعلی گفت :

آنها که نبودند، ما می دانیم که معدوم و نیستی ، هیچ قدرت ندارد.

من گفتم :

بله ، با قبول این فرض ناچار باید بگوئیم :

عدم ونیستی آنها را بوجود آورده و این جهان پهناور، نیستی ، هستی بخشیده است .

زیرا نمی توان پذیرفت که همه آنها خود به خود و بدون خالق و آفریدگاری وجود پیدا کرده ، و لذا باید معتقد بود که عدم بوجود آورنده آنها است .

در صورتی که عدم و نیستی هیچ نیرو و توانائی ندارد که بتواند جهان را پدید آورد، بعلاوه پدید آوردن کوچک ترین و ناچیزترین موجود نیازمند به نیرو و محتاج به قدرت است ، چه رسد به این جهان پهناور و بیکران با این همه موجودات بهت انگیز و اعجاب آور، چنانکه شعری در فارسی به این مضمون است که می گوید:

چیزی که خود هستی ندارد نمی تواند هستی بخش ؟ باشد. (۶۳))

عدم و نیستی چگونه این عالم هستی و حیات را بوجود آورده و به این مخلوقات و موجودات ، حیات بخشیده است؟! اینجاست که می گوئیم فرض دوم نیز درباره پیدایش جهان و اصل و منشاء آن غلط و نادرست بوده و بر خلاف قانون عقل و خرد می باشد.

فرض سوم اثبات فرض سوم یعنی تصوّر آنکه جهان همیشه بوده و ازلیّت داشته باشد، و اینکه بگوئیم هیچ گونه سابقه نیستی و عدم نداشته و پیوسته از ازل موجود بوده ، مستلزم آن است که ابدیّت آن را نیز اثبات کنیم .

زیرا اگر جهان رو به نقصان باشد و بسوی نیستی برود قطعاً ازلیتی هم نداشته و تصوّر ازلیت برای آن غلط است .

محمد علی گفت :

ولی امروز علم فیزیک ثابت کرده جهان رو به نیستی است و همواره در مسیر نقصان می باشد.

من گفتم :

بله ، دانشمند و طبیعی دان آمریکایی "اولیوروندل هولمز" هم می گوید:
علم نجوم ثابت می کند که جهان ابتدائی داشته و علم فیزیک فنای عالم را پیش بینی می کند.

همچنین "فرانک آلن" ((۶۴))

استاد فیزیک زیستی دانشگاه "مانیتوبا" در کانادا می گوید:

قانون ترمودینامیک (حرارت) ثابت کرده که جهان پیوسته رو به وضعی روان است که در آن تمام اجسام بدرجه حرارت پست مشابهی می رسند، و دیگر انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت ، در آن حالت دیگر زندگی غیرممکن خواهد بود.

بنابراین فرض سوم هم باطل است و جهان حادث است و آغازی داشته است .

فرض چهارم اکنون که به بطلان سه فرض گذشته پی بردیم و دانستیم که :
۱ - مکتب سوفسطائی و اعتقاد به اوهام و خیالات نادرست است .

۲ - جهان خود بخود بوجود نیامده و عدم نیز آن را پدید نیاورده است .

۳ - جهان و هستی عالم ازلی نیست چون ابدیت برای آن تصوّر نمی شود.

بنابراین ناچاریم فرض چهارم را بپذیریم و درباره پیدایش جهان و اصل و منشاء آن معتقد باشیم که آن را پدیدآورنده ای دانا و حکیم آفریده و این مخلوقات را خالق مقتدر و بی نیازی بوجود آورده است که ما نام او را "خدا" می گذاریم .

محمد علی گفت :

از سخنان شما کمال استفاده را نمودم و امیدوارم سائر مشکلات و سوءالات ما نیز با الطاف و عنایات جناب عالی اینگونه واضح و روشن شود.

"نزدیکترین دلیل بر اثبات وجود خدا"

سپس "مهدی آقا" ((۶۵))

(برن هاردواهین) دانشجوی آلمانی پرسیدند:

آیا راهی ساده تر و دلیلی سریع تر و سهل تر برای اثبات وجود خدا هست زیرا بحث جنابعالی با آقای "محمد علی" جنبه فلسفی داشت و برهان سابق محتاج به تفکر زیاد و اندیشه دقیق است.

من گفتم:

همانطوری که قبلاً درباره راههای خداشناسی صحبت کردیم و پیش از این مباحث، در موضوع مسیر صحیح و مطمئن برای معرفت پروردگار بیان نمودیم، طریقه متصوفه و عرفا و همچنین راه فلاسفه نمی توانند ما را درست به هدف یعنی "شناختن خدا" برسانند. لذا بهترین و مطمئن ترین راه برای رسیدن به هدف و اثبات وجود خدا دلیل نظم و از اثر پی به مؤثر بردن است. ((۶۶))

مهدی گفت:

لطفا در مورد برهان نظم توضیحات بیشتری داده و دلیل نظم را قدری شرح دهید.

من گفتم:

برای آنکه بهتر به مطلب پی ببریم و مسأله کاملاً روشن شود لازم است قبلاً به یک مثال توجه کنید.

حساب احتمالات کتابی را تصور کنید که دارای ۱۰۰ ورق باشد، اما صفحاتش اوراق شده و هر یک به صورت پراکنده در گوشه ای افتاده است.

حال شخص کوری می خواهد این صفحات درهم ریخته و مختلط و پراکنده را مرتب کرده و کتاب ۱۰۰ ورقی را منظم صحافی کند.

در اینجا احتمال اینکه شخص نابینا، بدون اعمال شعور. در مرحله اول صفحه یک را بردارد، با در نظر گرفتن آنکه کتاب ۱۰۰ ورق دارد از صد احتمال یک احتمال است، یعنی یکصد احتمال دارد که شخص کور ورق اول را در مرتبه اول بردارد، و بعد احتمال آنکه ورق یک و دو را در همان دفعه اول پشت سرهم بردارد از ده هزار احتمال یک احتمال است، یعنی یک ده هزارم احتمال دارد که ورق اول و دوم منظم برداشته شود.

و احتمال آنکه ورق سوّم نیز در مرحله اول بدست او آمده و پشت سریک و دو قرار گیرد از یک میلیون احتمال یک احتمال است.

به همین منوال آن قدر حساب احتمالات بالا رفته و صعود می کند که احتمال منظم شدن ورق اول تا دهم پشت سرهم بدست شخص؟ نابینا غیر ممکن و نامعقول خواهد بود.

و نیز در مراحل بالا آن قدر حساب احتمالات زیاد می شود که حتی تصور چنین احتمالی غیر عقلایی بوده و به کلی معدوم می شود.

یعنی تصور اینکه ۱۰۰ ورق کتاب بدون اعمال شعور از یک تا صد خود به خود منظم شده و یا به دست شخص کوری بدون اعمال شعور صحافی گردیده باشد، محال و غیر ممکن است.

بنابراین نتیجه می گیریم که اگر در جایی نظم و ترتیب تصور شود، ایجاد نظم محتاج به ناظم بوده و اساسا خود نظم نیز دلیل بر وجود ناظم می باشد.

چنانکه صحافی صد ورق کتاب پراکنده، حتما محتاج به اعمال عقل و شعور و بینائی است و از نظر عقل محال و غیر ممکن است که نظمی بدون ناظم پدید آمده و بر حسب اتفاق و تصادف ایجاد شده باشد زیرا هر نظمی نیازمند به ناظمی است.

پس اگر نظم در جهان آفرینش و عالم هستی مسلم باشد و همه کائنات و موجودات بر اساس نظم و ترتیب پیش رفته، از همه مظاهر عالم نظم پدیدار باشد، همین نظام جهان هستی، خود دلیل بر وجود ناظم و صانعی توانا و مقتدر است که ما او را "خدا" دانسته و خالق و ناظم عالم اش می نامیم.

اما در مورد اثبات نظم در عالم ، باید گفت :
این مسأله ای است که امروز به خوبی آشکار و روشن بوده و همگان به آن معترف می باشند.

در عین حال ما نیز بذکر مطالبی مختصر و فشرده در این زمینه می پردازیم .

پدیده های نظم در وجود ما نزدیک ترین چیزها به ما خود ما هستیم ، بهتر است ابتدا از وجود خود آغاز کرده و اثرات عجیب و شگفت آور نظم را در وجود و جثه کوچک خویش بیابیم .

چه اینکه اولین امام و دومین رهبر مسلمانان ، حضرت "علی بن ابیطالب" (علیه السلام) نیز می فرماید:
خودشناسی کلید خدشناسی است ، یعنی انسان می تواند، از نظام پیکره خود هم ، به عظمت پروردگار پی برده و او را بشناسد.

خطوط سر انگشتان

شما انگشتان خود را نگاه کنید و قدری در خطوط سرانگشت دقت کرده ، وباخطوط انگشتان دیگران مقایسه نمائید.

اگر بخواهید بهتر به خطوط سرانگشتان پی برده و آنها را مشاهده کنید، کافی است سر انگشت خود را در مرکب فرو برده سپس ؟ بروی کاغذ سفیدی فشار دهید.

ملاحظه می کنید که عین خطوط انگشتانتان بروی صفحه سفید کاغذ منعکس شده و اثرات و نقوش آن کاملاً مشاهده می شود.

اکنون اگر اثری از خطوط انگشتان رفیقتان را نیز بنگرید می بینید نوع خطوط انگشتان شما با او کاملاً متفاوت بوده و فرق دارد!! این که سهل است ، مطلب مهم و قابل توجه آنجاست که اگر خطوط سرانگشتان خود را با تمام مردم دنیا مقایسه کنید، به این نتیجه می رسید که هرگز نمی شود، انگشتان دو نفر از نظر خطوط آن ، یکجور و یکنواخت باشد، بلکه خطوط سرانگشتان همه افراد و مردم جهان با یکدیگر مختلف و متغایر است .

آری ، نقوش انگشتان شما با متجاوز از پنج میلیارد ونیم جمعیت دنیا فرق دارد و هرگز دو انسان در تمام دنیا پیدا نمی شوند که خطوط سرانگشتانشان یکسان و مساوی باشد.

مهدی گفت :

جدا جای تعجب و حیرت است ، زیرا علم انگشت نگاری امروز، مطمئن ترین و سریع ترین راه را در تشخیص جرائم و شناختن مجرمین بوجود آورده و آن قدر قابل اعتماد و قطعی است که امروز دستگاه پلیس و جرم شناسی دنیا، بیش از هر چیز به آن تکیه می کند.

من گفتم :

راستی بهت آور و حیرت انگیز است ، خارق العاده و شگفت آور است ، زیرا علم انگشت نگاری امروز ثابت کرده که نه تنها مردم فعلی کره زمین ، بلکه گذشتگان و آیندگان نیز خطوط سر انگشتانشان با یکدیگر فرق دارد.

زیرا گاهی پس از گذشت چهل سال از وقوع جنایت ، مجرم را دستگیر کرده و از روی همین خطوط انگشتانش او را می شناسند.

راستی آیا می توان این نظم عجیب و حیرت انگیز را به حساب تصادف و اتفاق گذاشت ؟ آیا می توان این عمل محیرالعقول و دقیق را زائیده طبیعت کُور و کَر دانست ؟ آیا می توان این اختلاف تحیرانگیز و حساب شده را که حتی در یک مورد خطا نمی کند، معلول طبیعت بی شعور و دور از خرد نامید؟ آیا ممکن است شخص عاقلی تصوّر کند که این نظام بهت آور خود به خود بوجود آمده و صانع و خالق نداشته است ؟ هرگز!! زیرا ما نمی توانیم قبول کنیم که صفحات یک کتاب صد ورقی ساده ، که هر یک بوسیله شماره با دیگری متفاوت و متمایز است ، بدون اعمال شعور و فکر پهلوی هم چیده شده و صحافی گردد.

حال چطور می توانیم بگوئیم که این تفاوت ، و نظم و ترتیب بهت آور بدون خالق دانا و صانع توانائی بوجود آمده است ؟ مسلماً هر انسان عاقلی با مختصر توجهی به خوبی درمی یابد که این نظم عجیب بدن ما، (که به یک قسمت مختصر آن اشاره شد) معلول وجود ناظم دانا و قادری است که او "خدا" نام داشته و صانع و بوجود آورنده عالمیان است .

زیرا به هر گوشه ای از این عالم بنگریم ، اثرات نظم ، پدیداراست و لذا باید گفت وجود خدا مسلم است .

تمام امور جهان روی حساب دقیق و نظم خاصی برقرار بوده و همه موجودات این کیهان با عظمت ، بر اساس مصلحت و علم آفریده شده است .

و باید دانست که بی اطلاعی و عدم علم ما در مواردی از امور این عالم ، دلیل بر بی نظمی آن نبوده و اگر ما حسابها و مصالح آنها را درک نکردیم ، نمی توانیم منکر نظم و ترتیب آن شده و مصلحت امور را انکار نمائیم .

و به قول نظامی :

خرامیدن لاجوردی سپهر-----همی گرد گردیدن ماه و مهر مپندار از روی بازیگریست -----سراپرده ای
این چنین سرسریست دراین پرده یک رشته بیکار نیست -----سر رشته برما پدیدار نیست نه زین رشته سر
می توان تافتن -----نه سر رشته را می توان یافتن راستی مطالعه در نظام آفرینش و دستگاه
عظیم و شگفت آور خلقت ، بهترین دلیل و عالیترین برهان بر اثبات وجود خداست .

اثرات نظم در وجود انسان ، حیوانات ، کرات و کهکشانها و این همه موجودات و مخلوقات عجیب و حیرت آور
از وجود خدا و خالقی حکایت می کند که نظام این عالم به خاطر وجود اوست و او بوده که این دستگاه
عظیم و پرشکوه را با نظم و ترتیب خیره کننده اش بوجود آورده است .

"مهدی" گفت :

گاهی ما در جهان آفرینش مشاهداتی داریم که از نظر ما شاید آنها دارای نظم و ترتیب نبوده و حتی اثرات بی
نظمی در آن پدیدار می باشد، آیا اینها مخالف با نظم عالم نیست ؟ من گفتم :
ممکن است کسی با نظر سطحی و از روی جهل به عالم بنگرد ولی به نظم امور و ترتیب عجیب دستگاه
آفرینش پی نبرد، و حتی تصور کند به جای نظم ، هرج و مرج و بی نظمی بر عالم حکومت می کند.

مثلا به آسمان نگاه کند و بیندازد که نظم آنها هنگامی محقق می شد که این ستارگان درخشان و
چشمک زن ، همه به ترتیب فزونی حجم و بزرگی ، پهلوی یکدیگر قرار گیرند نه آنکه یک ستاره
کوچک بین دو کره بزرگ دیگر واقع شده و همگی درهم و برهم باشند.

و لذا با خود بگوید:

چه هرج و مرجی در آسمان پدیدار است ! چه بی نظمی عجیبی بر عالم حکومت می کند، ببین چگونه
ستمگرانه و بیرحمانه این کرات بزرگ و جلاد، ستاره به آن کوچکی را آن سوی آسمان محاصره کرده و مثل
اینکه قصد حمله به او دارند.

درست مانند رشته مروارید و گردن بند گران قیمتی است که دانه های آن از هم پاشیده و هریک به
طرفی افتاده و پراکنده شده باشند.

و چه منظم و مرتب بود اگر این ستارگان نورانی و پرفروغ به ترتیب بزرگ و کوچکی نزد یکدیگر قرار گرفته و همه بر اساس ? نظم استقرار پیدا کنند.

ولی یک دانشمندان متفکر، یک انسان درس خوانده و روشن فکر که جاذبه عمومی و گریز از مرکز را می شناسد، حرکت وضعی و انتقالی زمین و سائیرات را می داند. به چرخش سیارات و نقش ? ثوابت و کرات پی برده است ، از گردش منظم آنان و اثرات این نظم یعنی پدید آمدن سال و هفته و ماه و پدیدار گشتن شب و روز، و به طور کلی قوام عالم هستی و نظام جهان آفرینش ، به نظم آن اعتراف کرده و اساسا جز نظم و ترتیب در این همه مخلوقات و موجودات مشاهده نمی کند.

یک اخترشناس دانشمند، یک متخصص علوم فضائی و یک منجم پرتجربه و محقق ، وقتی در رصدخانه ای مجهز از پشت تلسکوپ های قوی به آسمان نظر می کند و وضع ستارگان و کرات آسمانی را مشاهده می نماید، در برابر نظم و ترتیب شگفت انگیز آن به حیرت درآمده و نظام خارق العاده آن را اعتراف می کند.

همانطوری که اگر یک زارع و یا یک نفر باغبان بی اطلاع از امور فنی ماشین ، به دستگاه موتور یک اتومبیل نظر کند، نمی تواند آنها را منظم و مرتب تصور نماید.

زیرا می بیند یک پیچ کوچک پهلوی یک دستگاه بزرگ قرار گرفته و اوضاع موتور به طور عجیبی درهم ریخته است .

ولی اگر یک مکانیک پر تجربه و ماهر، به همین موتور نگاه کند، به مجرد آنکه کاپوت ماشین را بالا زده و دستگاه موتور را بنگرد، اعتراف می کند که دستگاه آن در کمال نظم و ترتیب تشکیل یافته و به طور صحیح و موزون تنظیم شده است ، و این نظم و ترتیب از حسن کار آن پدیدار می باشد.

درست مانند آنکه کالبد انسانی را نزد یک نفر بی سواد و جاهل بشکافند و نظریه اش را راجع به چگونگی دستگاههای بدن بخواهند وقتی وضع داخلی بدن و کیفیت روده ها، معده ، جگر، دستگاه گوارش و سائر اعضا را بنگرد، تصور می کند بی نظمی و پراکندگی بر آن حکومت کرده و همگی درهم ریخته و نامرتبند.

ولی همین بدن از دریچه دید یک پزشک حاذق و کالبدشناس ? کارآموده ، از هر جهت منظم و مرتب بوده و حتی کوچکترین بی نظمی و نقصی در آن وجود ندارد.

بنابراین نظم حساب شده و دقیق این عالم روشن ترین دلیل و واضح ترین برهان بر اثبات وجود خداست ، زیرا در مواردی که مصلحت اختلاف را ایجاد می کند، و صلاح و سعادت در اثر اختلاف و تفاوت است ، می بینیم اختلاف و تغایر کاملا بر آنها حکومت می کند مانند تفاوت خطوط سر انگشتان مردم ، اختلاف صداها و اصواتی که از حلقوم بشر خارج می شود، تغایر شکلها در قیافه ها و متفاوت بودن چهره ها که همگی بر اساس مصلحت با یکدیگر مختلف و متمایز است ، و این خود اثری بزرگ و نشانه ای عظیم بر وجود خدا و خالق حکیم است و هر انسان عاقل و با خردی به خوبی درمی یابد که این پدیده های منظم و حیرت آور جز بر اثر قدرت و علم خدائی دانا و مقتدر ایجاد نخواهد شد، چنانکه در کتاب آسمانی مسلمانان ، قرآن مجید نیز به این نکته اشاره شده و این حقیقت بیان گردیده است . آنجا که قرآن با شیواترین و عالیترین بیان در ۱۴۰۰ صد سال قبل ، قبل از همه این تمدنها و تکاملها، و پیش از پیدایش علم انگشت نگاری و سائر علوم و کشفیات روز، فرموده است :

و از نشانه های پروردگار آفرینش آسمانها و زمین ، و اختلاف زبانها و رنگهای شما است ، بدرستی که در آن ، آیات و نشانه هائی است از برای دانایان . ((۶۷))

و در مواردی که مصلحت اتحاد و یگانگی را اقتضا داشته است مانند ساختمان سلولها و اتم ، مشاهده می کنیم ، به طور عجیب و قابل توجهی ، همه یکسان و مساوی بوده و یکجور و یکنواخت خلق شده اند، زیرا اگر واحد ساختمانی بدن آدمی و یا پیکره حیوانات و نباتات ، یعنی سلولهای آن ، با یکدیگر مختلف و متغایر بوده و شکل های گوناگون و متفاوتی داشت ، وضع آنها دگرگون شده و این قیافه ها و چهره های جذاب ، به هیكل های غول پیکر و وحشتناکی مبدل شده و بی نظمی و هرج و مرج به جای نظم و ترتیب بر آن حکومت می کرد.

مهدی گفت :

از بیانات جنابعالی کاملا استفاده کرده ، و از الطافتان بی نهایت متشکر و سپاسگزارم .

سپس آقای "حسین" (کلاس لانکرک) دانشجوی آلمانی ساکن شهر "مولهایم" سؤال کرد:

آیا می توان خدا را دید؟ و آیا او جا و مکانی دارد یا خیر؟ و اساسا خدا چیست و چگونه می توان او را تصور نمود؟ برای آنکه پاسخ این سؤال روشن شود، به ذکر مقدمه کوتاهی در این زمینه می پردازیم .

هر حقیقت واحدی را که محدود به زمان یا مکان نبوده و اساسا تعدد و زمان و مکان در او مفهومی نداشته باشد "مجرد" می نامند.

به عنوان مثال :

اگر حقیقت و ذات علم را تصور کنید خواهید دانست که ماهیت علم ، یک حقیقت مجرد است که به زمان و مکان محدود نبوده و تعدد و شکل و رنگ درباره آن غلط و نادرست است .

البته باید دانست که آنچه در ادراک ما از صورت علم نقش ؟ می بندد و هرچه از دانستنی ها را که انسان فرامی گیرد، غیر از نفس ؟ علم و ذات و حقیقت دانش است ، بلکه به صورت انعکاس یافته علم و یا به عبارت دیگر معلومات است .

درست مانند آنکه کتابی را در مقابل آئینه نگه داریم و عکس ؟ کتاب در آئینه منعکس شود.

آن صورت انعکاس یافته ، در واقع عکسی از کتاب است نه ذات و حقیقت آن .

دانستنی های بشر نیز صورت منعکس شده علم است که در آئینه فکر و درک او انعکاس یافته و معلومات نامیده می شود. بنابراین ذات و ماهیت علم ، حقیقتی است مجرد، که نه اول و آخر داشته و نه به زمان و مکان و تعدد محدود می شود. این چنین موجود مجردی دیگر معنا ندارد که دارای جسم بوده و یا دیده شود، لذا هر چیزی که مجرد نباشد از ماده است ، و ماده نیز دائماً در تغییر و تبدیل بوده ، رو به زوال و نقصان است ، و یا محتاج به زمان و مکان بوده به نور و رنگ و شکل محکوم می باشد.

درباره خدا نیز بنا بدلیل عقل می گوئیم :

خدا علم و قدرت بی نهایت است که مجرد بوده و مکان و زمان و تعدد و سائر اوصاف مادیات در او مفهومی ندارد، و هنگامی که از مکان و زمان و جسم مبرا و منزله بود، مسلماً دیده نمی شود، و تصور جا و مکان درباره او غلط و نامعقول است .

اسلام نیز بموجب منطق قرآن که می فرماید:

"لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ" ((۶۸))

معتقد است که ذات الهی مجرد و غیر قابل رؤیت بوده ، با دیدگان ظاهری دیده نمی شود.

حسین گفت :

ولی من آنچه در تورات و انجیل مطالعه کرده ام ، با مطالب جنابعالی درباره خدا منافات دارد، و کلیسا خدا را موجودی دارای جسم و رؤیت معرفی می کند.

منطق کلیسا در معرفی خدا بله ، مسیحیت امروز و تورات و انجیل فعلی در مورد این مسأله ، دچار انحرافات و کجرویهای بسیاری شده و خدا را موجودی ضعیف ، و دارای جسم معرفی کرده است ، تا جائی که تمام صفات یک انسان معمولی را به او نسبت داده و خصوصیات ماده را در باره او قائل است ، مثلاً در باب (۱ و ۲ و ۳ سفر پیدایش) می گوید:

"خدا دروغ گفت و خدعه نمود و همه چیز بر او مخفی است ."

"در باغ می خرامید."

"و مانند یکی از افراد بشر است ."

چنانکه ملاحظه می کنید، علاوه برآنکه خدا را موجودی جاهل و بی اطلاع معرفی نموده او را دارای جسم دانسته و راه رفتن ، دروغ گفتن و حتی تعدد را بوی نسبت داده است .

در جای دیگری می گوید:

"و کشتی گرفت ." (۶۹))

"و موسی خدا را دید ." (۷۰))

"خدا دست و پا دارد ." (۷۱))

آری این بود معرفی ناقص و حتی غلط کلیسا و مکتب مسیحیت که درباره خدا به اعتقاداتی خلاف عقل و وجدان و فطرت قائل است ، البته باز فراموش نشود که مراد از مسیحیت و مکتب آن تورات و انجیل تحریف شده امروز و چهره ها و اندیشه های مسخ شده کنونی آن می باشد، و همین دلیلی است بر آنکه مدت مذهب مسیح و دوران آن سپری شده و تورات و انجیل فعلی نمی تواند صفات پروردگار را که اساس معارف است آن چنانکه هست توضیح دهد، و لذا هر زمان که سخنی از تورات و انجیل و یا مکتب مسیح به میان آمد، منظور وضع کنونی و کتاب مقدس فعلی است نه حقیقت آسمانی و تحریف نشده آن .

حسین گفت :

از بیانات جنابعالی در این زمینه متشکرم و سخنان شما راجع به این مسأله واقعا قانع کننده و مطابق با موازین عقلی بود.

بفرمائید در مقابل کسی که می گوید از کجا معلوم یک خدا باشد و دو خدای با تمام و کمال که با هم دعوا نکنند و هر کدام محدوده ای را برای خود تعیین نموده و به همدیگر تعرض نکنند هست چه بگوئیم ؟ پاسخ ما:

این سؤال را یک نفر از امام رضا (علیه السلام) پرسید، حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند که در یک خدا که هر دوی ما با هم رقیقیم . دوّمی را تو باید ثابت بکنی ، چون "البینة علی المدعی " تو بیا دوّمی را ثابت کن و نفی دوّمی به عهده من نیست . استدلال خوبی است ، چون وقتی کسی یک ادّعائی می کند. مثلا شما آمده اید، می گوئید که الان شب است . ما تا الان فکر می کردیم که روز است .

حال شما که می گوئید شب است باید دلیل بیاورید. انسان وقتی یک چیزی را ادّعا می کند، باید ثابت کند. در تمام قضاوتها هم همین طور است . باید ثابت کنی ، تا حرفت درست بشود. منکر یعنی آن کسی که انکار می کند، باید قسم بخورد. مثلا می گوید:

نه این نیست . یک قسم می خورد و تمام می شود. یک خدا را با زحمت ثابت کرده ایم که یک خدا هست . تو می گوئی :

دو تا است . دوّمی را تو ثابت کن که دوّمی هیچ آثاری ندارد. یعنی ما هر چه گشته ایم دیدیم که هیچ آثاری از خدای دوّمی نیست . نه پیغمبری فرستاده ، این همه پیغمبر را این فرستاده .

او یک نفر هم نفرستاده . همه اینها آمده اند گفته اند:

یک خدا بیشتر نیست . آن یکی اصلا صدایش در نیامده . پس معلوم است که نیست . البتّه دلائل علمی دارد که وقتی انسان خدا را بشناسد، معنا ندارد چون خدا حتما مجرد است و موجود مجرد مفهوم ندارد که دو تا باشد. یعنی اصلا محال است ، معقول نیست ، آن بحث علمی طولانی است ، ولی جواب این است که دوّمی را تو باید ثابت کنی ، اگر توانستی آن وقت ما هم قبول داریم .

خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه

آقای " م - ح " فرمودند:

اگر ممکن است در پایان بحث خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه را که در ضمن سخنانتان به آن اشاره فرمودید برایم توضیح و شرح دهید و بفرمائید که چگونه "علی" (علیه السلام) در این خطبه متوجه اسرار زندگی "خفاش" بوده و آیا از نظر اکتشافات روز نظرات آن حضرت صحیح است یا خیر.

پاسخ ما:

من ابتدا نهج البلاغه را باز کردم و آن خطبه را از اول تا به آخر خواندم و اینک ترجمه آن را می نویسم:

ستایش خدائی را سزا است که توصیف وصف کنندگان از کنه شناسائی او عاجز است.

عقلها در مقابل عظمت او خاضع و گذرگاهی به نهایت سلطنت او وجود ندارد.

او است خدای بحق و پادشاه مطلق و او است که ظاهر و آشکار است.

آن خدا آشکارتر و ظاهرتر از آن چیزی است که چشمها می بیند، عقلها قدرت ندارند که حد او را درک کنند تا تشبیه به مخلوقات خود شود.

اوهام نمی توانند اندازه او را بفهمند تا مانند مخلوق خود بوده باشد.

مخلوق را خلق کرد بدون آنکه نظیرش را در جائی دیده و یا از مشاوره مشورت کرده و یا کمکی برای خود گرفته باشد.

پس تنها به امرش خلقت مخلوق به پایان رسید و آنها در مقابل فرمان او اطاعت او را اعتراف کردند، خدا اعتراف آنها را اجابت کرد و با خدا به مبارزه حرکت نکردند و بلکه خضوع نمودند.

و از لطایف ساختمان و عجایب خلقت او که به ما از حکمت عالیه خود نشان داده است ایجاد همین شب پره ها "خفاشها" است.

نوری که همه چشمها را باز و تمام جانداران را راهنمایی می کند چشمهای او را می بندد.

و ظلمتی که تمام جانداران را در فشار می گذارد، چشمهای خفاش را باز می کند.

چگونه ضعیف شده چشمهای آنها که نمی توانند از روشنائی خورشید کمک بگیرد.

تا به این وسیله به راه و شناسائی موارد احتیاج خود هدایت شوند.

خدای بزرگ آنها را مانع شده بوسیله همان نور خورشید از آنکه وارد آن روشنائی شوند.

و آنها را در جاهائی که آفتاب نتواند وارد شود مخفی نمود و از راه رفتن در روشنائی محفوظ نگاه داشت .

خفاشها در روز پلکهای چشم خود را روی یکدیگر گذاشته اند و در شب تاریکی را راهنمابرای تحصیل رزق خود قرار داده اند.

تاریکی شب چشمهای آنها را از دیدن باز نمی دارد و آنها را از رفتن متوقف نمی سازد ولی وقتی که خورشید جهان افروز از رخ نقاب ظلمت را برداشت و او ظاهر شد و نور او در خانه سوسمارها هم پرتو انداخت خفاشها چشم برهم نهند و به همان غذائی که در شب بدست آورده اند اکتفا کنند.

پاک و منزله است خدائی که شب را برای خفاش مانند روز قرار داده که به این وسیله کسب معاش کند و روشنائی روز را برای او مانند شب تاریک موقع استراحت و خواب گردانیده است .

پروردگار متعال برای خفاش بالی از گوشت او خلق کرده و او با همان بال گوشتی بطرف آنچه می خواهد از طعمه و غیره حرکت می کند آری بالهای او شبیه به پرده های گوشهای بشر است .

و هم بال او برخلاف سائر حیوانات پر و استخوان ندارد، ولی اگر دقت کنی جای رگها، بال او را آشکارا خواهی دید.

خفاش دو بال دارد که نه آنقدر نازک است که در موقع حرکت پاره شود و نه آنقدر ضخیم است که از سنگینی نتواند حرکت کند.

خفاش نوزاد خود را همیشه همراه خود برمی دارد و فرزندان او به او چسبیده اند، با او فرود می آیند هر کجا که او فرود می آید و با او حرکت می کنند و همچنان با او هستند تا آنکه بحد رشد برسند و بتوانند پرواز کنند و راه زندگی خود را بیمایند و بطرف آنچه برای ادامه حیات آنان نیکو است بروند. پس (باز هم باید گفت) پاک و بی نقص است خدائی که می تواند بدون نمونه ای که از غیر خود دیده باشد همه چیز را بیافریند. (۷۲))

این بود آنچه در کتاب نهج البلاغه از احوال خفاش دیده می شود.

و نیز "امام صادق" (علیه السلام) پیشوای ششم ما مردم مسلمان در ضمن مطالبی که به یک فرد مسلمان "مفضل بن عمر" در موضوع توحید فرموده بحالات این حیوان اشاره کرده و می گوید: راستی پروردگار عزیز خفاش را مخلوق عجیبی آفریده است؛ حد متوسطی بین پرندگان و چهارپایان او را قرار داده و بلکه در عین آنکه پرواز می کند به چهارپایان شبیه تر است.

خفاش بر خلاف پرندگان دیگر دو گوش پهن و دندانهای متعدد و پشم دارد.

و نیز بخلاف اکثر پرندگان حامله می شود و می زاید و نوزاد خود را شیر می دهد و بول می کند و به روی زمین با چهار پا حرکت می کند خفاش از آن حیواناتی است که از لانه خود در شب خارج می شود و از حشرات آسمان می خورد.

جمعی گمان می کنند که خفاش غذا نمی خورد و بلکه تنها از هوا استفاده می کند. این گمان از دو جهت باطل است.

اوّل :

آنکه از او بول و غایطی خارج می شود که ممکن نیست با خوردن هوا اینگونه فضولات از حیوانات خارج شود.

دوّم :

آنکه خفاش دندان دارد و مسلم اگر خوراک او تنها هوا می بود به دندان احتیاج نداشت و بی فائده بود با آنکه (علم بر ما ثابت کرده) که در عالم خلقت عملی که بی معنی و بی فائده باشد انجام نخواهد شد ...".

این بود دو نمونه از گفتار پیشوایان اسلام در باره اسرار زندگی خفاش.

و اینک دو مقاله هم از آخرین نظرات دانشمندان زیست شناسی (بیولوژی) را از نظر شما می گذرانیم تا بتوانیم بهتر به عظمت گفتار "پیشوایان اسلام" پی ببریم.

مقاله اوّل این مقاله از کتاب دانش اقتباس شده است. ((۷۳))

در آن کتاب تحت عنوان :

"چگونه خفاش می تواند در تاریکی پرواز کند؟" می نویسد:

مشاهده خفاشانی که در غروب آفتاب با سرعت ولی بی سر و صدا، مانند سایه های متحرکی از غاری خارج می شوند منظره مخوفی را تشکیل می دهند.

این جانوران با مهارت کاملی در تاریکی پرواز می کنند و بطور شگفت انگیزی از برخورد با هر گونه مانعی اجتناب می ورزند و اگر آنها را نترسانند، هیچوقت با یکدیگر تصادف نمی کنند.

با آنکه کوچکترین صدائی از آنها شنیده نمی شود، معذالک در حقیقت خفاشها در حین پرواز، جیغهایی می کنند، منتهی صدای این جیغها به اندازه ای بلند است که گوش انسان قادر به شنیدن آن نیست ، دانشمندان این صداها را بوسیله دستگاههای بسیار دقیق ضبط نموده اند و این نوع اصوات را به علت آنکه گوش بشر قادر به درک آن نیست اصوات "ماوراءِ شنوائی" نام نهاده اند و به کمک این صداهاى ماوراءِ شنوائی خفاش ؟ می تواند در موقع پرواز از برخورد و تصادف با اجسام اطراف خود اجتناب ورزد، بدین معنی که جیغهای بلند خفاش با برخورد به اجسام جامد منعکس می گردد و انعکاس آنها خفاشها را از وجود مانع آگاه می سازد و بدین ترتیب جانور مذکور از برخورد با موانعی که سر راهش ؟ وجود دارد احتراز می جوید.

محققین به منظور آزمایش ، خفاشانی را پس از بستن چشمهایشان در اطاقی که در داخل آن سیمهای متعددی به فواصل یک قدم از یکدیگر نصب شده بوده است ، رها کرده و مشاهده نموده اند که این جانوران بدون آنکه به مانع برخوردند به آسانی پرواز می نمایند. ولی هر گاه گوش و دهان آنها را می بستند، خفاشان دیگر در حین پرواز به سیمها و حتی به دیوار اطاق تصادف می نمودند.

تا مدتها عقیده عمومی بر این بود که بالهای خفاش دارای حس ؟ مخصوصی می باشد که او را از وجود مانع آگاه می سازد ولی امروز ثابت شده است که وسیله اطلاع خفاش از موانع ، مربوط به استعدادی است که این جانور از تشخیص انعکاس اصوات ماوراءِ شنوائی دارد.

و این وسیله در حقیقت یک نوع "رادار" طبیعی بشمار می رود.

مقاله دوم این مقاله از دانشمند زیست شناس (ناشنال حبئو گرافیک) ترجمه حسین میرحیدری است .

این دانشمند در این مقاله تحت عنوان "خفاش چگونه با استفاده از صدا و انعکاس امواج صوتی شکار می کند؟!" می گوید:

ساختن راداری که دقت عملش حتی نزدیک به عمل خفاش باشد هنوز جزء آرزوهای بشر است .

و نیز می گوید:

"مطالعه طرز زندگی و عکس العملهای روحی حیوانات و بررسی غرائز حیوانی که به فرانسه lmstmet گفته می شود از سرگرمی های شیرین است که علمای زیست شناسی را همیشه بخود مشغول می سازد. خفاش از جانوران بسیار جالبی است که مطالعه زندگی و طرز تغذیه و بالاخره سائر عکس العمل های آن داستانهای شیرین و در عین حال شنیدنی را نشان می دهد.

در این مقاله مطالعاتی که توسط دانشمندان تحقیقاتی ، "ماساچوست آمریکائی " که یکی از معروفترین مجامع تحقیقی بین المللی است ، در مورد زندگی خفاش بعمل آمده که ما آن را از نظر خوانندگان محترم کتاب "پاسخ ما" می گذرانیم .

خفاش حیوانی است که در عرض ۵ میلیون سال اخیر هیچ تغییری در ساختمان بدنش داده نشده ، عینا مانند دستگاه رادار که اخیرا بشر اختراع کرده است شکار خود را می گیرد، طرز عمل آنها این طور است که مرتبا در حال پرواز صداهای مخصوصی از خود بیرون می دهند و از برخورد امواج صوتی این صداها با شکار خود و برگشت آن امواج یعنی به اصطلاح اصوات منعکسه پی می برند که شکار آنها در چه فاصله ای از آنها قرار دارد و به همین دلیل برای یافتن طعمه خود هیچ احتیاجی به چشم و روشنائی برای دیدن ندارند و غالبا در شبها که سائر حیوانات در حال استراحت بوده و شکار فراوان است دنبال طعمه خود دستگاه رادار صوتی خود را در حین پرواز بکار می برند.

تجهیزات صوتی که در ساختمان بدن خفاش بکار رفته ، در مدت این چند میلیون سال زندگی این حیوان و در اثر احتیاج برای بردن آن بقدری دقیق و کامل گردیده است که علمای (مؤ سسه تکنولوژی ماساچوست) در صددند با مطالعه آنها ابتکار تازه ای برای تکمیل ابزار "الکترونیک " که مورد استفاده بشر هستند بنمایند.

در این بررسی دانشمندان آمریکائی به کمک دوربین هایی که با سرعت فوق العاده زیاد فیلم بر می دارند و همچنین با بکار بردن دستگاههایی برای ثبت و ضبط و تجزیه اصوات کلس هایی سعی می کنند که اسرار و طرز زندگی خفاش را تحقیق نمایند و ببینند که چطور یک خفاش بین صداها خفاش دیگر که همه جیرجیر می کنند انعکاس صدای خود را می شناسد و از سائر صداها تمیز می دهد و همینطور چرا و چطور وجود حشره شکار خود را از فاصله چندین متر با یک جسم دیگری که به کار طعمه او نخواهد آمد تشخیص می دهد.

برای این کار در اطاقی دوربین فیلم برداری مخصوصی که با سرعت خیلی زیاد فیلم برداری می کند تهیه کرده و ضمناً در قسمت وسط کف اطاق فنر و ابزار پرتاب کننده ای مثل تفنگ قرار دارد که با کمک آن می توان کرم مخصوصی که برای غذا مورد علاقه خفاش است پرتاب نموده و در عین حال دستگاه ضبط صوت نیز در کنار اطاق قرار دارد و دو نفر ناظر نیز با کمال دقت مجموعه حرکات را تحت نظر دارند و خفاش در داخل اطاق رها شده در حال پرواز است به محض پرتاب کرم خفاش که مرتب جیرجیر می کند امواج صوتی به بدن کرم برخورد کرده و منعکس شده و بطرف خفاش برمی گردد، از انعکاس امواج فوراً خفاش در مئی ابد که طعمه لذیذ در کدام جهت و در چه فاصله ای در اختیار اوست ، فوراً بطرف آن حمله کرده به کمک پرده های بالها و همچنین پنجه هایش آن را گرفته در دهان قرار می دهد و می خورد و صداهای امواج صوتی - تغئی رات امواج صوتی - حرکات و خلاصه همه چیز در آن مدت توسط دستگاههای مختلفه ثبت شده و برای مطالعه در اختیار دانشمندان قرار می گیرد.

بطوری که گفته شد حرکات و اصوات همه با دستگاهائی با سرعت زیاد ثبت می شوند و پس از آن در موقع مطالعه دوربین و ضبط صوت که با سرعت کمتری به حرکت در می آید جزئیات حرکات و اصوات کاملاً دیده و شنیده می شود و مطالعه تغئی رات آنها برای دانشمندان آسان می شود مطالعات دقیقی که بعمل آمده نشان می دهد که بتدریج خفاش به طعمه خود نزدیک می شود، طرز جیرجیر کردن و شدت اصوات آن تغئی ر می کند و این تغئی ر بطور اتوماتیک متناسب با فاصله حیوان و طعمه انجام می گیرد.

این مطالعه در اثر قرار دادی که توسط تحقیقاتی لینکولن وابسته به مرکز مطالعات تکنولوژی "ماساچوست" منعقد گردیده انجام می شود و هزینه های این مطالعات را نیروی هوایی آمریکا تقبل کرده و در عین حال سائر سازمانهای ارتشی نیز برای انجام آن کمک می نمایند:

اینکه امواج صوتی هادی خفاش است از دیر زمانی در قرن هیجدهم مورد توجه دو نفر از علمای معروف زیست شناسی اروپائی بود، طبق آزمایشاتی که آنها بعمل آوردند خفاشهای کور بخوبی راه خود را پیدا می کنند و هدایت می شوند، ولی اگر خفاش را کر کنند و قوه سامعه اش ؟ لطمه ای ببیند دیگر نمی تواند خود را هدایت کند، ولی کم کم پس از مدتی این مطالعه جالب از نظرها محو شد. تا مدتها علما قائل به وجود حس ؟ ششم برای خفاش بودند و اصولاً توجهی به رل عمده گوش در هدایت خفاش نداشتند، ظاهراً هم حق داشتند، زیرا خفاش بطرف اجسامی دقیقاً هدایت می شود که کوچکترین صدائی از آنها بر نمی خیزد. ولی بعداً در سال ۱۹۳۸ یکی از دانشجویان دانشگاه

"هاروارد" به کمک وسایل الکترونیکی ثابت کرد که خفاش در حال پرواز اصواتی با امواج کوتاه از خود منتشر می کند و با کمک انعکاس صداهای خود بطرف طعمه هدایت می شود و از برخورد به مانع خودداری می کند.

بعدها علما و استادان "دانشگاه کونل" نیز با انجام آزمایشاتی نشان دادند که انسان هم می تواند وجود موانع را در فاصله ای از خود توسط انعکاس صدا تشخیص دهد (البته انسانهای کور در اثر تمرین زیادی که دارند در این کار بیشتر وارد بوده و استفاده از انعکاس صوت برای تشخیص موانع برای آنها محسوس تر است).

وسائلی که اخیرا برای پیدا کردن محل زیر دریاییها و مرکز تجمع ماهی و غیره ساخته شده همه بر اساس این اصل یعنی استفاده از انعکاس امواج صوتی درست شده اند، ولی موضوع استفاده از انعکاس صوت و هم چنین امواج صوتی خفاش از تمام این وسائلی که ساخته شده دقیقتر است و کار دقیق تری هم انجام می دهد.

حجره بسیار ظریف خفاش می تواند در حدود ۱۰۰ موج در ثانیه منتشر کند.

پس از آن گوشهای نسبتا بزرگ خفاش انعکاس این امواج را ضبط کرده و تحویل مغز فوق العاده کوچک آن که دارای وزنی کمتر از ۲ گرم می باشد داده و در آن جا است که مهمترین و دقیق ترین محاسبات انجام شده و مشخص می شود که این انعکاس از برخورد صدا با جسمی که در چه فاصله ای و در چه جهتی وجود دارد و چه نوع می باشد ایجاد شده و مهمتر از همه این محاسبات و استنتاج در ظرف زمانی در حدود یک لحظه انجام شده و خفاش را آماده برای تغذی ر جهت و پرواز به سمت طعمه با احتراز از برخورد به مانع می نماید.

مانند یک دستگاه پخش صدای رادیو و شاید خیلی دقیقتر، منظم تر، با توجه به احتیاج خود خفاش شدت اصواتش را تغذی ر داده و تنظیم می نماید. معمولا در بدو شروع اصواتی با امواج ۱۰۰/۰۰۰ دور در ثانیه پخش می کند ولی بلافاصله آن را تغذی ر داده و به ۴۰۰/۰۰۰ دور در ثانیه می رساند و با استفاده از نتیجه انعکاس این اصوات متغیر دقیقا محاسبات خود را در مورد موانعی که سر راه دارد انجام می دهد در نزدیکیهای هدف اصواتی با ۴۰/۰۰۰ دور در ثانیه شروع کرده و بلافاصله آن را به ۲۰۰/۰۰۰ دور در ثانیه می رساند.

برای تشخیص جهت نتیجه شنیدن انعکاس اصواتش با یک گوش را با آنچه که گوش دیگرش می شنود مقایسه می کند و بلافاصله از قیاس آنها سمت و جهت وجود مانع یا طعمه را تشخیص می دهد.

خفاشهائی که فقط یک گوش آنها بشنود و گوش دیگر کر باشد در مورد موانع بزرگ به اشکالی برخورد نکرده و راه را پیدا می کنند، ولی در مورد موانع کوچک قادر به تشخیص نبوده و با آن برخورد می نمایند.

برای تشخیص فاصله یا طعمه یا مانع ، خفاش عینا مانند رادار از فاصله زمانی که برای پخش امواج صوتی و وصول انعکاس آنها لازم است استفاده می کند، طبق محاسبه ای که شده طعمه ای که در فاصله ۱۵ سانتی متری خفاش قرار دارد زمان لازم برای این که امواج صوتی خفاش از خفاش به طعمه برسد و انعکاس آنها دو مرتبه به خفاش برگردد. در حدود یک هزارم ثانیه است ! و بطور خلاصه دستگاه مغزی و گوش و ساختمان جهاز صوتی خفاش ؟ بقدری ظریف و دقیق است که در کمال وضوح انعکاس امواج صوتی اش ؟ را که در فاصله چند سانتی متری به پشه کوچکی برخورد می کند با کمال دقت تشخیص می دهد و از شدت و ضعف آن و فاصله و جهت و همه چیز آن را پیدا می کند، بطوری که بلافاصله می تواند حمله کند و آن را بگیرد.

کاری که بشر با همه قدرت و ابتکارات و اکتشافات و وسائل الکترونیکی هنوز آرزوی انجامش را دارد. ((۷۴))

ما در اینجا به منظور اثبات اعجاز پیشوایان اسلام به چند نکته قابل توجه اشاره می کنیم و قضاوت آن را بعهدہ خوانندگان محترم می گذاریم .

یک :

از نظر افراد عادی خفاش فرقی با حیوانات دیگر ندارد و کسانی که از اسرار عالم اطلاعی در دست ندارند متوجه زندگی عجیب خفاش نمی باشند.

ولی پیشوایان اسلام متوجه اهمیت رموز زندگی خفاش بوده اند و بلکه "علی بن ابی طالب" (علیه السلام) با ذکر آن خطبه و "امام صادق" (علیه السلام) با نقل آن مطالب مردم مسلمان را به گوشه ای از اسرار زندگی خفاش متوجه ساخته و آنان را وادار به تفکر در زندگی این حیوان نموده اند.

زیرا پیشوایان اسلام می دانسته اند که اگر مردم عالم در باره خفاش ؟ و زندگی او فکر کنند به پیشرفتهای علمی فوق العاده ای موفق می شوند.

دو:

هدف تمام ادیان زنده جهان این بوده که مردم دنیا را به معارف الهی و علوم معنوی راهنمایی کنند و پیشوایان ادیان بیشتر از حد ضروری اصراری نداشته اند که مردم عالم در علوم مادی فرو روند و در نتیجه نتوانند از علوم معنوی استفاده کاملی بنمایند.

ولی از این خطبه و حدیث و صدها آیات و روایات دیگر که از پیشوایان اسلام به ما رسیده استفاده می شود که چون مردم آخرالزمان و پیروان "خاتم انبیاء" (صلی اللّٰه علیه وآله) دارای استعداد بیشتری می باشند و باید دین اسلام رهبر سعادت جمیع افراد بشر تا روز قیامت باشد؛ و خواهی نخواهی افکار آنها متوجه علوم مادی خواهد شد و می توانند در ضمن تعقیب هدف معنوی و معارف الهی از علوم مادی هم اطلاع کافی داشته باشند. لذا برنامه معرفت خدا و انجام وظایف دینی را به نحوی تنظیم کرده اند که در راه رسیدن به معنویات از علوم مادی هم کمال اطلاع را داشته باشند.

چنانچه مشاهده می کنید که "علی بن ابی طالب" (علیه السلام) و "امام صادق" (علیه السلام) برای شناسائی پروردگار، خفاش را مورد بحث قرار داده اند و به زندگی پرماجرایی او اشاره می کنند، با آنکه پرواضح است حیوانات زیباتر و در دسترس تر از خفاش که نشانه عظمت آفرینش باشند زیاد است.

بنابراین باید معتقد شویم که یکی از مهمترین هدفهای پیشوایان اسلام از طرح حالات و شرح زندگی خفاش این بوده است که مردم به اسرار زندگی این حیوان متوجه شوند و از علوم مادی هم در ضمن خدانشناسی اطلاع کافی پیدا کنند. و به مسأله حیاتی شناختن طرز کار راداری خفاش پی ببرند و از آن در ساختمان رادارها استفاده کنند.

سه:

همانگونه که از نظر دانشمندان زیست شناسی طرز تغذیه خفاش مورد توجه بوده و از پرتاب کرمها در محیط تاریک و حرکت او بطرف طعمه استفاده های علمی نموده اند.

پیشوایان اسلام هم همین موضوع را مورد بحث قرار داده اند و "علی" (علیه السلام) می فرماید: "پاک و منزّه است خدائی که شب را برای خفاش مانند روز قرار داده که به این وسیله کسب معاش؟ کند".

و "امام صادق" (علیه السلام) فرمود:

"خفاش از آن حیواناتی است که از لانه خود در شب خارج می شود و از حشرات آسمان می خورد".

چهار:

چون در گذشته مردم طرز تغذیه خفاش را نمی دیدند گمان می کردند که او چیزی نمی خورد، ولی اخیراً علمای زیست شناسی متوجه شدند که خفاش بوسیله بالهای گوشتی و پنجه هایش از حشرات آسمان که در شب با خیال راحت (از شر پرندگان روز) در حرکتند می گیرد و تغذیه می کنند.

اما اسلام در چهارده قرن قبل بدون داشتن وسائل زیست شناسی متوجه این نکته بوده و چنانچه در خطبه و روایت ملاحظه می فرمائید بر رد منکرین این عقیده استدلال هم فرموده اند.

چنانکه "علی" (علیه السلام) می فرماید:
"و در شب تاریکی را راهنما برای تحصیل رزق خود قرار داده اند".

و "امام صادق" (علیه السلام) فرمود:
"جمعی گمان می کنند که خفاش غذا نمی خورد و بلکه تنها از هوا استفاده می کند، این گمان از دو جهت باطل است اول:
آنکه از او بول و غایط خارج می شود. دوم:
آنکه خفاش دندان دارد".

این بود گوشه ای از آنچه که ما می توانیم از اسرار زندگی خفاش؟ برای شمابیان کنیم و اهل فکر و خرد متوجه اند که زندگی اسرارآمیز این حیوان چگونه می توان نشانه کاملی برای وجود صانع حکیم بوده باشد.

آقای م - ح فرمودند:

از این شرح و توضیحی که در باره خفاش؟ بیان فرمودید فوق العاده تشکر می کنم.

این جلسه در این جا پایان یافت.

۲ - شناخت خدا

از چه راهی بهتر می توان خدا را شناخت

مکرر از ما سؤال کرده اند که :

"از چه راهی بهتر می توان خدا را شناخت؟" ما در گذشته پاسخ این سؤال را در نشریات قبل داده ایم و اینک با توضیح بیشتر پاسخ این سؤال را در این کتاب می نویسیم .

۱ - راه فلسفه و فلاسفه اولین راهی را که افراد بشر برای خداشناسی و بلکه به طور کلی شناخت حقائق اشیاء پیموده اند، راه فلسفه قدیم است .

بدون تردید پیمودن این راه نه تنها برای همه کس میسر نیست ، بلکه علم روز استدلالات آنان را باطل کرده و در بازار علم و دانش رونقی برای آنها باقی نگذاشته است . علاوه بر طریق فلاسفه برای خداشناسی به قدری پر پیچ و خم است که حتی فلاسفه بزرگ ، یا دچار اشتباهات زیادی شده اند و یا در حال تردید باقی مانده و یا با یکدیگر اختلافات شدید داشته اند؛ بنابراین به تصدیق اکثر دانشمندان روز، از طریق فلسفه کسی نمی تواند خداشناس ؟ واقعی گردد.

مرحوم استاد "علامه طباطبائی" در جلسات خصوصی مکرر می فرمودند:
فلسفه برای رسیدن به خدا و حقائق جهان هستی و کمالات روحی ، حجاب است .

مرحوم علامه بزرگ ، فیلسوف عالی مقام ، آیه الله آقای حاج "شیخ مجتبی قزوینی" می نویسند:
"اولین جنایتی که برای از بین بردن راه خداشناسی در اسلام اتفاق افتاده ، ترجمه کتب فلاسفه یونان در زمان خلفای عباسی بود؛ که بخصوص "هارون" و "مأمون الرشید" برای ترغیب و تاءئید مردم پول زیادی خرج کردند تا در خانه علوم "انبیاء" (علیهم السلام) را ببندند". ((۷۵))

و دانشمندانی مانند "آیتی" در کتاب "تاریخ فلسفه" و "سید عبدالله افندی" در "تاریخ فلسفه" و "چهاردهی و احمد فرید رفاعی" در کتاب "عصر مأمون" نام هیجده کتاب از کتب فلاسفه یونان را ذکر کرده اند که بوسیله هشت نفر از دانشمندان در زمان "مأمون الرشید" از یونانی به عربی ترجمه شده است .

نقل می کنند:

"وقتی "اسحق بن حنین" و "حنین بن اسحق" و "یحیی بن عدی" و جمعی از این مترجمین برای اجازه ترجمه کتب فلسفه به علماء فلاسفه یونان مراجعه کردند، آنها در جلسه مشورتی خود رای مثبت دادند و منطقشان این بود که این کتب و مطالب آن به هر مذهبی که قدم گذاشته آن مذهب را از مسیر خود خارج نموده است."

دانشمندان بزرگ اسلامی حتی معتقدند که :

"فلسفه جدید هم نمی تواند در راه اثبات وجود خدا برای همه کس اطمینان ایجاد کند، زیرا اثبات وجود خدا برای کسانی که به اعماق و اصول مطالب فلسفه احاطه ندارند فوق العاده دشوار و بلکه محال است .

۲ - راه تصوف و عرفان دوّمین راهی که جمعی برای شناسائی پروردگار در نظر گرفته اند، راه عرفا و تصوف است . آنها می گویند:

انسان باید با ریاضت و تزکیه نفس دل خود را جلا دهد و قلب خود را آئینه جمال الهی قرار دهد تا جلوات حضرت حق در دلش متجلی گردد. این راه اگر حقیقتی داشته باشد، نه تنها برای همه کس میسر نیست ، بلکه برای روندگان این راه ، جز حیرت و سرگردانی چیز دیگری نداشته است (و ما در اواخر همین کتاب بحث مفصّلی درباره اساس و ریشه تصوف خواهیم داشت لذا برای اطلاع بیشتر برای اطلاع بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید).

جمعی از این مترجمین برای اجازه ترجمه کتب فلسفه به علماء فلاسفه یونان مراجعه کردند، آنها در جلسه مشورتی خود رای مثبت دادند و منطقشان این بود که این کتب و مطالب آن به هر مذهبی که قدم گذاشته آن مذهب را از مسیر خود خارج نموده است."

دانشمندان بزرگ اسلامی حتی معتقدند که :

"فلسفه جدید هم نمی تواند در راه اثبات وجود خدا برای همه کس اطمینان ایجاد کند، زیرا اثبات وجود خدا برای کسانی که به اعماق و اصول مطالب فلسفه احاطه ندارند فوق العاده دشوار و بلکه محال است .

۲ - راه تصوف و عرفان دوّمین راهی که جمعی برای شناسائی پروردگار در نظر گرفته اند، راه عرفا و تصوف است . آنها می گویند:

انسان باید با ریاضت و تزکیه نفس دل خود را جلا دهد و قلب خود را آئینه جمال الهی قرار دهد تا جلوات حضرت حق در دلش متجلی گردد. این راه اگر حقیقتی داشته باشد، نه تنها برای همه

کس میسر نیست ، بلکه برای روندگان این راه ، جز حیرت و سرگردانی چیز دیگری نداشته است (و ما در اواخر همین کتاب بحث مفصلی درباره اساس و ریشه تصوّف خواهیم داشت لذا برای اطلاع بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید).

۳ - راه انبیاء و حکمت الهی این طریق برای وصول به شناسائی و معرفت خدا بسیار سهل و ساده می باشد زیرا از اثر پی به مؤثر و از نظم پی به ناظم و با دلیل نظم خدائی را اجمالا ثابت نمودن و سپس اوصاف الهی را از لسان وحی اتخاذ کردن است .

از خصوصیات این راه این است که آرامش بیشتر و سکون فکر و اطمینان دل به انسان می بخشد و طرفداران این راه که اکثرا رهبران ادیان و دانشمندان عصر جدیدند معتقدند که این طریق از هر جهت سریع انسان را به مقصد می رساند و حتی فلاسفه و متصوّفه هم منکر صحیح بودن این راه برای شروع در سیر و سلوک نبوده و بلکه معتقدند که باید سالک الی الله ابتداء از همین راه بسوی شناسائی حقایق و معرفت حق حرکت نماید تا آمادگی کامل برای ریاضت و کشف و شهود و یا مباحث پر پیچ و خم فلسفه پیدا کند.

(و ما در اینجا کتابهای "دو مقاله " و "سیرالی اللّه " را که در همین موضوع نوشته شده توصیه می کنیم).

چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم ؟

یکی از سوالات و مشکلات جوانان ، که مکرر از "کانون بحث وانتقاد دینی " پرسش نموده و درخواست جواب کرده اند، پاسخ همین سؤال است .

جناب آقای "م . حسینی "، دانشجوی ایرانی از هامبورک آلمان می نویسد:
"چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم ؟ زیرا اگر خود را به زحمت خداشناسی نیندازیم همیشه راحت خواهیم بود و دیگر زحمت عبادات و ترس از جهنم را نخواهیم داشت ".

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال ناگزیریم به چند دلیل در لزوم و اهمیّت تحقیق از مسأله "خداشناسی " از نظر عقل اشاره کنیم .

۱ - نگرانی و اضطراب طبق آماری که مؤسسه "کالوپ" انگلستان تهیه کرده، هفتاد و هشت درصد مردم جهان، بوجود خدا معتقدند و شانزده درصد مردم، در این مسأله مردّد و شش درصد افراد، نظر منفی داشته اند. (در پراکنش معلوم باشد که این اقلیت شش درصدی را هم باید به افراد مردّد ملحق کرد؛ زیرا آنها هیچ دلیلی بر عدم وجود خدا ندارند).

بنابراین تنها دو دسته از مردم جهان خاطری آسوده و خیالی راحت از آتیه خود دارند؛ یکی آن اکثریت ۷۸ درصد معتقدین به خدا، دوّم اقلیت ۶ درصد منکرین ذات اقدس حق، (اگر تصوّری داشته باشد). زیرا این دو دسته از هر طریقی که بوده (صحیح و یا ناصحیح) خود را (به صورت ظاهر) از تاریکی جهل نجات داده و آینده مجهولی را به خیال خود روشن ساخته اند.

"فروید" دانشمند معروف می گوید:

"بزرگترین خوشبختی ها این است که انسان از آینده و سرنوشت خود مطلع باشد".

بنابراین انسان هر قدر از تاریکی جهل بیشتر نجات پیدا کند، به همان مقدار از ناراحتی و نگرانی و ضررهای گوناگون خلاص شده است. و لذا دو دسته از افراد بشر از جهل نجات یافته و خیالی آسوده دارند.

اوّل :

خدانشناسان چون دارای معرفتند و می توانند بوسیله اطاعت خدا رضایت کامل پروردگار را جلب کنند، تا در نتیجه، نیروی بی نهایت خدائی پشتیبان آنها گردد و از کلیه نگرانیها و تشویش خاطره ها راحت باشند.

دوّم :

منکرین خدا (اگر چه در اقلیت اند و حتی اگر پنبه تعصب و جهل را از گوش درآورند لااقل به افراد مردّد ملحق می گردند) باز به طور موقت، فکری راحت و خیالی آسوده خواهند داشت. زیرا می دانند خدائی در عالم هستی وجود ندارد و کسی نیست که اعمال آنها را مورد مؤاخذه قرار دهد.

در این بین تنها جمعیتی که در تشویش و نگرانی کامل بسر می برند و زندگی در ذائقه آنها تلخ و دائمی ناراحتی روحی آنها را رنج می دهد، اقلیت شانزده درصدی است که درباره وجود خدا در تردید می باشند.

گاهی با خود فکر می کنند:

"اگر در عالم هستی خدائی باشد، که این همه وسائل راحتی را برای بشر آفریده است و ما او را نشناخته ایم، باید اقرار کنیم که بسیار جاهلیم."

گاهی می گویند:

"اگر خدا وجود داشته باشد، ما که از معرفت او دوریم و در پی شناسائی او نرفته ایم به مقام مقدّسش بزرگترین اهانت را نموده ایم."

گاهی فکر می کنند که :

"اگر خدائی باشد، قوانینی خواهد داشت و ما چون آنها را عمل نکرده ایم، پس مسلماً مورد مؤاخذه او قرار خواهیم گرفت." و خلاصه نتیجه شک و تردید، نگرانی پی در پی در وجود یک شخص عاقل و انسان با وجدان خواهد بود.

بگذریم از آن دسته مردمی که روحشان مرده و این گونه احساسات حیاتی ندارند. آنها را در حقیقت نمی توان در شمار افراد بشر قرار داد، ولی مردمان با وجدان هیچگاه نمی توانند درباره مسأله خداشناسی شک و تردید داشته باشند و در عین حال با استراحت و آسایش کامل زندگی کنند.

بنابراین عقل و وجدان، بشر را وادار می کند که هر چه زودتر خود را از این افکار پریشان و این گونه ناراحتیها و نگرانیهای درونی نجات داده و به زندگی خود سر و سامانی بخشد.

۲ - علم بهتر از جهل واضح ترین مطلبی که تمام افراد بشر با غریزه ذاتی متوجّه آن می باشند، این است که دانائی بهتر از جهل و نادانی است یا به گفته معروف "علم هر چیز بهتر از جهل او است." و خلاصه تردیدی نیست که اگر کسی از جهل و تردید درباره مسأله وجود خدا، نجات پیدا کند، چه معتقد به او بشود و یا علم به عدم وجود خدا پیدا کند (اگر قابل تصوّر باشد) بر کسی که در این مسأله مردّد است ترجیح دارد.

بلکه باید گفت :

"هر قدر اهمیّت علمی از نظر احتیاجات فردی و یا اجتماعی بیشتر باشد لزوم تحصیلش از نظر عقل بیشتر است بنابراین مسأله خداشناسی با نقش عجیبی که در زندگی بشر دارد لازم ترین علمی است که باید تحصیل شود."

بر این اساس باز هم عقل و وجدان به انسان دستور می دهد که بر هر شخص عاقلی لازم است راه کمال را بپیماید و خود را از جهل تا جایی که ممکن است نجات دهد؛ بخصوص در این مسأله که اصل و ریشه بسیاری از علوم معنوی و بعضی از علوم مادی است، کاملاً تحقیق کند.

۳ - عصر جدید دانشمندان می گویند:

"در یک چنین شرایط و عصری که مطالعات و تجسسات علمی درباره حقایق، این همه ارزش و اهمیت پیدا کرده، چگونه ممکن است، حقیقتی را که آثار وجود و قدرت و عظمت او سرتاسر موجودات جهان هستی را فرا گرفته، مورد نسیان و فراموشی واقع شود؟"

امروز دامنه علوم و مطالعات علمی بشر به قدری توسعه یافته که حتی برای درک و مطالعه چگونگی زندگی "مورچه" و "زنبور عسل" نیز دانشمندان، از خود ابراز علاقه می کنند. و هستند کسانی که در یک چنین مطالب جزئی بیست سال از عمر خود را وقف مطالعه آن نموده اند.

آیا با این وصف می توان ارزش و اهمیت بحثها و مطالعاتی که درباره اسرار آفرینش به منظور شناختن سرچشمه این اسرار و حقایق و موجودات بی شمار، انجام می گیرد نادیده گرفت؟ در دنیائی که برای درک زندگی مورچه بیست سال عمر، صرف مطالعه می شود، آیا سزاوار نیست ما قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه درباره شناختن آفریدگار جهان کنیم؟

"اولیفروندال هولمز" می گوید:

"وقتی انسان به چیزی ایمان نداشته باشد و در راه آن چیز محبت و علاقه و حرارتی به خرج ندهد، دیگر زندگی او ارزشی ندارد".

بنابراین پر اهمیت ترین چیزی که باید مورد علاقه و محبت بشر واقع شود شناسائی کامل آفریدگار جهان است.

۴ - دفع ضرر محتمل مردمانی که احتمال می دهند در عالم هستی خدائی باشد، ولی یقین ندارند؛ مسلّم در مقابل، هم احتمال خواهند داد که گفتار پیامبران نیز صحیح بوده و در نتیجه عالم پس از مرگ حقیقت داشته باشد.

و چون او، خداشناس نشده ممکن است تمام آن عذاب‌هایی که از مسلمّیات ادیان زنده جهان است در انتظار او باشد. و یا در اثر نداشتن معرفت به مقام منیع آفریدگار جهان قوانینی را که لازم بوده برای تاءمین سعادت و نجات از شقاوت و عذاب انجام دهد، ترک نموده است.

بنابراین ، عقل و خرد به ما می گوید:

"برای دفع این ضرر بزرگ احتمالی ، لازم است که در پی خداشناسی برویم و آن عذاب‌های ابدی را از خود دفع کنیم و یا اگر سعادت در انتظار ما است به این وسیله به چنگ آوریم."

۵ - اثرات ایمان به خدا در جسم و روان انسان بدون تردید انسان در دنیا، طالب آسایش و رفع نگرانی و تشویش ؟ است . خلاصه می خواهد به هر وسیله ای که شده بر کلیه ناراحتیها و بلاهای دنیائی غلبه کند، ولی نمی داند با چه نیروئی بر آنها می تواند فائق گردد.

امروزه دانشمندان علوم روانی در کتابهای " معرفه النفس " یا "پسیکولوژی " می نویسند:
"مؤثرترین نیرو و داروی شفابخش برای غلبه بر نگرانیها، فقط و فقط اتکاء به پروردگار متعال است ." و اینک متن سخنان آنان :

۱ - "ویلیام جمیز" استاد دانشگاه "هاروارد" می گوید:

"مؤثرترین داروی شفابخش نگرانی ، همانا ایمان و اعتقاد به خدا است ."

۲ - "مانوئل کانت " فیلسوف معروف آلمانی می گوید:

"ایمان به خداوند پیدا کنید، زیرا به چنین عقیده ای نیازمندید."

۳ - دکتر "الکسیس کارل " میگوید:

"در حرفه پزشکی خود، مردانی را دیده ام که پس از آنکه تمام معالجات در حال آنان مؤثر واقع نشده بود، تنها بوسیله نیروی ایمان و دعا، خود را معالجه کردند."

۴ - "دیل کارنگی " روانشناس آمریکائی می گوید:

"ایمان مذهبی به طور قطع ، عالی ترین وسیله معالجه غم و نگرانی است ."

"کسی که پابند به مذهبی باشد، هرگز رنگ امراض عصبی را نخواهد دید."

۵ - "پل نیسنس " در کتاب "خندان و گشاده رو باشید" می نویسد:

"ایمان به خدا، به خودی خود نیرو و ثروت عظیمی است ، که انسان را از نگرانی نجات می دهد".

۶ - "هلن کار" می گوید:

"خوشا به حال کسانی که ثروت ایمان به خدا را در اختیار دارند و به این وسیله خود را از نگرانی و ناراحتی نجات می دهند".

۷ - دکتر "کارلر جونگ" معروفترین پزشک روانشناس می گوید:

"عقیده دینی و اعتماد به آفریدگار جهان بزرگترین نیروئی است که انسان می تواند بوسیله آن بر لشگر تشویش ، اضطراب و حتی امراض جسمی پیروز گردد".

۶ - مرگ زودرس چندی قبل دکتر "هرمان فیفل" در کنگره انجمن روانشناسان آمریکائی نطقی ایراد کرد و ضمن آن به طور آشکار پیرامون یک مسأله اساسی و تشویش آور، که بشر را به خود مشغول می سازد بحث نمود.

دکتر "هرمان" گفت :

این مسأله "مرگ" نام دارد و اشخاص سالم ، غالباً هنگامی که درباره آن بحث می شود سعی می کنند فوراً از آن بگذرند. (۷۶)

اما کسانی که ایمان به خدا و معتقد به عالم پس از مرگ هستند؛ گاهی با یاد مرگ خود را از نگرانیهای دنیا نجات می دهند، زیرا معتقدند که پس از مرگ به ملاقات خدا می رسند.

بنابراین اگر انسان بخواهد از نگرانیها نجات یابد. باید از مسأله "خداشناسی" تحقیق کند و خود را معتقد به آن نیروی لایزال نماید.

در تمام دوران زندگی بزرگترین همّت بشر این بوده است که خود را از ناراحتیهای جسمی و روانی نجات دهد.

از طفل خردسال ممیّز گرفته ، تا پیرمردی که پایش لب گور است ، همه و همه دائماً به فکر تعقیب این هدف بوده اند.

از بزرگترین شخصیت‌های مختلف جهان گرفته ، تا ضعیف ترین افراد بشر، همه می خواسته اند بر ناراحتیهای دنیا به طور کلی فائق آیند، ولی اکثر آنها راه تفوق بر این ایده ذاتی را ندانسته و در نتیجه تلاشهای آنها بی اثر مانده است .

زیرا جمعی گمان می کنند که پول و مال دنیا و عده ای تصور نموده اند که جمعیت و قدرت و بعضی به خیال آن که صحت و سلامتی و نیروی بدنی ، آنها را از ناراحتیهای دنیا نجات می دهد. ولی چون تمام اینها زوال پذیر است اتکاء به آنها نادرست و غیر قابل اعتماد است .

اما ایمان به خدا و اعتقاد به مبدا اعلا کاملا اطمینان بخش است که قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در یک سوره اختصاصی صریحا اعلام می کند. ((۷۷))

قسم به عصر که :

مردم جهان دو دسته اند، یک عده نه تنها از سرمایه عمر استفاده نکرده اند، بلکه در هر آن و در هر ساعت ضررهای هنگفتی نصیب آنان می شود، اینان در اثر بی ایمانی و عدم اتکاء به قدرت خدائی همیشه با کمال نگرانی که از آینده مجهول خود دارند، در عصبانیت فوق العاده و غم و اندوه بسر می برند و نمی دانند که در عالم پس از مرگ حال آنها چگونه خواهد بود.

دسته دوم در اثر ایمان به خدا دارای اطمینان کامل و آرامش خاطر می باشند. و خود را متکی به قدرت و نیروی پروردگار می دانند و همیشه صاحب سه اصل مسلم انسانیت یعنی پندار نیک (ایمان) و کردار نیک (عمل صالح) و گفتار نیک (امر به معروف و نهی از منکر) می باشند. بدون تردید اینان به سرچشمه سعادت رسیده و محصول کامل تمام تلاشهای افراد بشر را دریافته اند.

این دسته از مردم علاوه بر آنکه خود از زندگی دنیا بوسیله پندار نیک و کردار نیک کمال استفاده را کرده اند، دیگران نیز از دریای سرریز علم و دانششان بهره های فراوانی برده و همیشه بوسیله گفتار نیکشان مردم را به سوی سعادت رهبری نموده اند.

و نیز قرآن می گوید:

مردم جهان بدانند تنها با ایمان و یاد خدا قلب و فکر انسان به نجات از ناراحتیها و نگرانیها اطمینان و آسایش پیدا خواهد کرد. ((۷۸))

۷ - رفع امراض جسمی هفته پیش یک مجله علمی پزشکی به دستم رسید، در آن عکسی از انسان در حالات مختلف دیدم؛ در حال شادی، امید، ترس و خشم با حالاتی که در معده آن شخص بوجود می آید.

در این عکس نشان داده شده بود که هنگام عصبانیت و خشم و ناراحتیها میزان ترشح معده انسان به یک دهم (۱۱۰) کاهش می یابد و به همین دلیل آدمی در هنگام عصبانیت و خشم، تندخویی یا غم، در ناراحتیهای روحی و نگرانیها، میل به غذا ندارد. و یا اگر به زور غذائی بخورد چون قدرت هضمش کاهش یافته "ترش" می کند و ناراحت می شود و بیماریش افزایش می یابد. ((۷۹))

امروز دانشمندان بزرگ جهان پس از آزمایشاتی که به عمل آورده اند معتقدند که "استرس" بیماری و ابتلاء به فشار خون و زخم معده و امراض قلبی اکثرا مربوط به بی ایمانی است.

زیرا بی ایمانی روی فکر اثر می گذارد و در نتیجه نگرانی بوجود می آورد و میزان ترشح معده انسان کاهش می یابد و رفته رفته سلامتی خود را از دست می دهد. و خلاصه دانشمندان روانی معتقدند که: "اثرات ایمان به خدا در روح و جسم انسانی به قدری زیاد است که اگر انسان میلیاردها "دلار" صرف کند تا این نیرو را در خود ایجاد نماید ضرر نکرده است. زیرا هشتاد درصد امراض قلبی و معدی و ضعف اعصاب در اثر بی ایمانی است."

بنابراین اگر انسان تنها به خاطر رفع این دسته از امراض جسمی هم که شده از وجود خدا تحقیق کند عمل شایسته ای انجام داده و بلکه عقل، این عمل را برای او لازم می داند، ایمان به خدا نه تنها موجب رفع نگرانیها و تشویش خاطرها و رفع امراض جسمی است، بلکه از نظر روانشناسی اخیر، نیروی مخفی ایمانی چنان انسان را به وظائف وجدانی و نظم، وادار می کند که هیچ عاملی نمی تواند بشر سرکش را مانند ایمان کنترل کند. ((۸۰))

مثلا یکی از چیزهایی که تمام ادیان و بلکه عقل و وجدان بشر بدون هیچ وقفه ای درباره آن قضاوت می کند، موضوع مهرورزی و اصل محبت به هممنوع است.

زیرا "زرتشتیان" یا به اصطلاح "نیاکان ایرانیان" بزرگترین شعارشان سه جمله "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" بوده است.

"یهودیان" در کتاب توراتشان چنین تظاهر می کنند که موضوع محبت به نوع بشر را بسیار پر اهمیت دانسته و معتقدند که موضوع محبت یکی از اصیل ترین قوانین دینی آنها است .

"مسیحیت" در کتاب انجیل یوحنا از "عیسی مسیح" (علیه السلام) نقل می کند که او گفته :

"به شما حکم تازه ای می دهم که یکدیگر را محبت نمایند چنانکه من شما را محبت نمودم ، تا شما یکدیگر را محبت نمائید". ((۸۱))

"دین اسلام هم به موضوع محبت بسیار اهمیت داده و مکرر می گوید:
"به مقداری که به خود علاقمندید به دیگران هم علاقمند باشید و آنچه را که برای خود می خواهید برای دیگران هم خواسته باشید".

دانشمندان روانشناس و بشر دوست هم در کتابهای "آئین دوست یابی" ، "آئین زندگی" ، "راز موفقیت" ، "اتحاد و دوستی" و سائر کتابهای روانی در این باره داد سخن داده و اهمیت اتحاد و دوستی را کاملاً واضح نموده اند.

خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که :
"اگر اصل محبت در میان بشر به طور کلی عملی شود دیگر احتیاجی به دادگستری و دادستانی و حتی به عدل و داد نخواهد بود، زیرا عدل و داد و دادگستریها در صورتی مورد نیاز بشر است که گذشتههای دوستانه و محبت کامل در بین افراد بشر وجود نداشته باشد".

خلاصه اگر دقتی در گفتار و کلمات گذشتگان بنمائیم و یا تاریخ زندگی بشر را ورق بزیم متوجه خواهیم شد که عموم جمعیتهای جهان (دینی و غیر دینی) بر سر اهمیت این تئوری برای رفاه و آسایش بشر متفقند.

مطلبی که در اینجا باقی می ماند این است که :
"آیا به چه وسیله می توان این تئوری وجدانی را عملی نمود؟".

اکثر دانشمندان و روانشناسان معتقدند که :

"اگر کسی ایمان به خدای جهان پیدا کرد قطعاً نمی تواند از اصل محبت به نوع بشر بلکه به عموم جانداران جهان صرف نظر کند. زیرا یک نفر معتقد به خدا تمام موجودات را مخلوق معبود و خدای خود می داند و از نظر علاقه به خالق عالم تمام مخلوقات او را هم دوست خواهد داشت."

"عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است" ((۸۲))

"قاموس کتاب مقدس" در صفحه ۷۸۵ از انجیل یوحنا نقل می کند که :
"محبت دلیل عظیمی است برای ایمان و اطاعت".

"قرآن" کتاب آسمانی مسلمانان هم می گوید:

"مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضی شان دوست و یار و مددکار بعضی دیگرند، آنان اگر نقصی و یا گناهی در دیگری دیدند او را از آن نقص و یا گناه مانع می شوند و همیشه یکدیگر را به کارهای خوب وادار می نمایند". ((۸۳))

و همچنین مردان با ایمان اگر پابند به مذهبی باشند در تمام دستورات دینی و وجدانی با عموم متدینین به آن دین هماهنگی عجیبی در خلوت و جلوت داشته و همیشه در مقابل دستورات دین و وجدان خود تسلیم خواهند بود.

چنانکه مسیحیان در کتاب "قاموس کتاب مقدس" می گویند:
"ایمان بر مسیح ما را قادر می گرداند که بر اقوال و افعال او تمسک جوئیم".

و قرآن کتاب آسمانی مسلمانان بیشتر از صد مورد، عمل صالح را فرآورده ایمان به خدا دانسته و مکرر در ردیف ایمان به خدا عمل صالح را یادآور شده است .

بنابراین اگر بین جمعی ایمان به خدا وجود داشته باشد، نظم و امنیت نیز بر سر آن جمعیت سایه افکنده و تمام آنها رابه وظائف وجدانی خود وادار می نماید.

طبق این اصل یکی دیگر از پر اهمیت ترین اثرات ایمان به خدا عمل صالح و محبت و مهرورزی نسبت به نوع بشر بوده و مسلماً با این مهر و محبت نظم و امنیت خودبخود بوجود خواهد آمد.

بنابر مطالب فوق باید اعتراف کرد که :

"تحقیق از وجود خدا و انتخاب دین یکی از بزرگترین واجبات عقلی و رمز موفقیت و خوشبختی است."

بفرمائید در مقابل کسی که می گوید از کجا معلوم یک خدا باشد و دو خدای با تمام و کمال که با هم دعوا نکنند و هر کدام محدوده ای را برای خود تعیین نموده و به همدیگر تعرض نکنند هست چه بگوئیم؟ پاسخ ما:

این سؤال را یک نفر از امام رضا (علیه السلام) پرسید، حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند که در یک خدا که هر دوی ما با هم رفیقیم. دومی را تو باید ثابت کنی، چون "البینه علی المدعی" تو بیا دومی را ثابت کن و نفی دومی به عهده من نیست. استدلال خوبی است، چون وقتی کسی یک ادعائی می کند. مثلاً شما آمده اید، می گوئید که الان شب است. ما تا الان فکر می کردیم که روز است.

حال شما که می گوئید شب است باید دلیل بیاورید. انسان وقتی یک چیزی را ادعا می کند، باید ثابت کند. در تمام قضاوتها هم همین طور است. باید ثابت کنی، تا حرفت درست بشود. منکر یعنی آن کسی که انکار می کند، باید قسم بخورد. مثلاً می گوید:

نه این نیست. یک قسم می خورد و تمام می شود. یک خدا را با زحمت ثابت کرده ایم که یک خدا هست. تو می گوئی:

دو تا است. دومی را تو ثابت کن که دومی هیچ آثاری ندارد. یعنی ما هر چه گشته ایم دیدیم که هیچ آثاری از خدای دومی نیست. نه پیغمبری فرستاده، این همه پیغمبر را این فرستاده.

او یک نفر هم نفرستاده. همه اینها آمده اند گفته اند:

یک خدا بیشتر نیست. آن یکی اصلاً صدایش در نیامده. پس معلوم است که نیست. البته دلائل علمی دارد که وقتی انسان خدا را بشناسد، معنا ندارد چون خدا حتماً مجرد است و موجود مجرد مفهوم ندارد که دو تا باشد. یعنی اصلاً محال است، معقول نیست، آن بحث علمی طولانی است، ولی جواب این است که دومی را تو باید ثابت کنی، اگر توانستی آن وقت ما هم قبول داریم.

توحید یعنی چه؟

سؤال شده توحیدی که در روایات و آیات قرآن با عظمت یاد شده و همه سعادت را متعلق به آن می دانند چیست؟ پاسخ ما:

توحید به معنی یکی کردن و یکی دانستن است به عبارت واضح تر توحید به معنی یکی کردن خدایانی که اوهام در فکر انسان بوجود می آورد و اعتقاد به یکتائی او در نتیجه یکی کردن روشها و اعمال و حرکات خود زیر سایه خداشناسی است .

در روایات زیادی وارد شده که پیشوایان اسلام فرموده اند:

خلقت انسان بر اساس توحید بنا شده است و کسی که به این فطرت بماند تا بمیرد اهل بهشت خواهد بود؛ در صحیحه زراره حضرت "امام صادق" (علیه السلام) در تفسیر آیه "فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا" نقل شده که فرمود:

فطرهم علی التوحید (خلقت خدا که مردم را طبق آن ایجاد نموده) یعنی بر توحید خلق کرده است .

"پیامبر اکرم" (صلی الله علیه و آله) فرمود:

التوحید ثمن الجنة (ثمن بهشت توحید است) و نیز فرمود:

فبا التوحید حرم اجساد امتی علی النار (به سبب توحید اجساد امت من بر آتش جهنم حرام می شود).

آیا تنها منظور از توحید اعتقاد به یکتائی خدا است که در نتیجه بدون قید و شرط انسان به بهشت وارد شود و آتش جهنم بر او حرام گردد یا شرایطی دارد؟ طبعا به نظر می رسد که توحید تنها شامل قلب نشود بلکه باید تمام اعضا و جوارح انسان را احاطه کند تا توحید کامل که خلقت انسان بر اساس آن ساخته شده حقیقت پیدا کند.

توضیح آنکه توحید قلب، یکی کردن خداهای وهمی و فکری است و توحید اعضا و جوارح عمل به دستورات آن خدای واحدی که قلب انسان او را گواهی کرده است، می باشد اعتقاد به یکتائی خدا اگر چه فطری است ولی چون بشر در اثر تماس با مادیات اوهام زیادی به او هجوم آورده و خدا را با وهم خود می سازد باید از تذکرات پیشوایان دین و صراط مستقیمی که آنها سر راه بشر گذاشته اند استفاده کند و معرفت خود را نسبت به خالق خود تنظیم نماید همچنین همین افکار در اعضا و جوارح ممکن است اثر بگذارد لذا پس از تنظیم افکار پیشوایان دین باید به تنظیم اعمال پردازند و اگر بشر از فرمان برداری آنها سرپیچی کند از توحید فکری و عملی خارج است لذا حضرت "علی بن موسی الرضا" (علیه السلام) فرمود:

پدرانم از حضرت "رسول اکرم" (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند که فرمود خدا می فرماید:

من خدائی هستم که خدائی جز من نیست یکتایم، بندگان من مرا عبادت کنید و بدانند کسی که مرا ملاقات کند و در حال شهادت به لا اله الا الله خالصا باشد به حصار محکم من وارد شده و از عذاب من ایمن است شنوندگان آن حدیث گفتند:

اخلاص در شهادت خدا چیست؟ فرمود:
اطاعت خدا و رسول او و ولایت اهل بیت او است. ((۸۴))

از این روایت کاملاً استفاده می‌شود که توحید تنها اعتقاد به وحدانیت خدا نیست بلکه باید دامنه توحید از قلب به اعضاء و جوارح نیز کشیده شود؛ تحت فرمان الهی درآید. عملش، گفتار و اعتقادش را تصدیق کند همان گونه که همه عظمتها قدرتها، خدایانی که اوهام برای او ساخته اند، شخصیتها و ریاستهای مادی و ظاهری را به دور می‌اندازد همچنان در اعمال، غیر خدا را اطاعت نکند و از دیگران که در راه خدا نیستند فرمان نبرد.

اینها تمام توحید فردی است که یک نفر صرف نظر از اجتماع باید در خود بوجود بیاورد.

امّا توحید اجتماعی عبارت است از پیروی همه مردم در عقاید و در اهداف و در اعمال از پیشوائی که بی‌خطا و اشتباه باشد. او فرمان بدهد، سایرین فرمانبردارند، او امر کند، دیگران اطاعت کنند، او ارشاد کند، مردم در عقاید و اهداف موفق شوند.

وقتی حضرت "علی بن موسی الرضا" (علیه السلام) وارد شهر نیشابور شد و اصحاب حدیث اطراف محملش اجتماع کرده بودند و تقاضای حدیثی از آن حضرت نمودند در اجتماع عجیب مردم فرمود:
از پدرم حضرت "موسی بن جعفر" (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود:
از پدرم حضرت "جعفر بن محمد" (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود:
از پدرم حضرت "محمد بن علی" (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود:
از پدرم حضرت "علی بن الحسین" (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود:
از پدرم حضرت "سیدالشهداء" (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود:
از پدرم حضرت "امیرالمؤمنین" (علیه السلام) شنیدم که می‌گفت:
از حضرت "رسول اکرم" (صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمود:
شنیدم جبرئیل می‌گفت:
که خدا فرمود:

"لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی".

(لا اله الا الله حصار من است کسی که در حصار من وارد شود از عذاب من ایمن است، وقتی که وسیله سواری حضرت حرکت کرد ما را صدا زد و فرمود:
"بشروطها و انا من شروطها" یعنی:

تنها کلمه لا اله الا الله کافی نیست شروطی دارد و من از شروط آن هستم).

کاملاً واضح است که حضرت "علی بن موسی الرضا" (علیه السلام) برای توحید فردی و اجتماعی میزانی تعیین فرموده که حتماً باید طبق آن میزان فکر و اعمال فردی و اجتماعی و بلکه خود اجتماع تنظیم شود.

اگر این میزان و این شرط که از جانب خدا برای توحید نصب شده وجود نمی داشت توحید فکری اجتماعی وجود پیدا نمی کرد توحید در هدف، توحید در کلمه، توحید اعمال بین مسلمانان نبود زیرا فکر و اعتقاد و شناسائی پروردگار باید از راهنمائیهای فکری امام معصومی که از منبع وحی الهی الهام گرفته تنظیم شود تا از اوهام فارغ گردد.

گاهی ممکن است فردی منحصر خدا را بپرستد و موحد باشد ولی چون با شرط توحید و میزان واقعی آن تطبیق نمی کند این توحید از او پذیرفته نشود امام (علیه السلام) فرمود:
هر چه با اوهام خود تشخیص دهی آن خدا نیست بلکه مخلوق تو است و تو او را بوجود آورده ای.

و اگر تمام مسلمانها افکار خود را با این میزان تطبیق کنند همه افکار یکی خواهد شد و در نتیجه توحید اجتماعی در عقائد و عاقبت توحید در عمل و وحدت کلمه که بزرگترین ایده و آرزوی ملل جهان است ایجاد شده است بنابراین توحید چه فکری و عملی و چه اجتماعی و هدفی باشد باید با میزان وحی و افکار و دستورات فرمانده کل و امام معصوم که شرط توحید صحیح است تطبیق کند تا جهان مدینه فاضله گردد و دنیا از زیر بار ظلم و ظالم نجات یابد.

اسلام برای آنکه این مسأله یعنی توحید اجتماعی در بین مسلمانها عملی شود فرمان داده که همه به طرف یک قبله با یک زبان در مرحله اول به جماعت نماز بخوانند و مهمترین عمل عبادی خود را با اتحاد عجیبی انجام دهند و حتی قبور مردگانشان همه به طرف قبله باشد تا آثار توحید حتی از قبرستانشان ظاهر باشد.

این بود معنی توحید یا یکی کردن خدایانی که وهم و خیال برای انسان بوجود آورده و یکی شدن افکار و اعمال مسلمانها و بوجود آمدن توحید و اتحاد واقعی.

- ۱- سرویس مخصوص آسوشیتدپرس .
- ۲- "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِي نَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ" (سوره عصر آیه ۱ @ ۳).
- ۳- "أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (سوره رعد آیه ۲۸).
- ۴- مجله دانشمند، شماره ۸، سال سوم .
- ۵- ما در کتاب "سیرالی اللّه" به نظم در امور اشاره کرده ایم و اثرات آن را در کمالات روحی و انسانی توضیح داده ایم .
- ۶- انجیل یوحنا، ۱۳ @ ۲۴.
- ۷- ناگفته پیدا است که موضوع بیزاری و ابراز دشمنی در مقابل جنایتکاران و خائنان بشری خود یک قسمت اصیل محبت بشر را تشکیل می دهد و مسلم نوع دوستان جهان نمی توانند از این گونه ابراز دشمنیها خارج باشند.
- ۸- "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مِنْ أَتْبَعُھُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضِ یَاءِْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..." (سوره توبه، آیه ۷۰).
- ۹- Xendoanes
- ۱۰- ارتباط انسان و جهان .
- ۱۱- Soclstes
- ۱۲- ارتباط انسان و جهان .
- ۱۳- Plalon
- ۱۴- کتاب ارتباط انسان و جهان .
- ۱۵- arlsloll
- ۱۶- کتاب دائرة المعارف فرید وجدی .
- ۱۷- Kpler loabnn
- ۱۸- Descartes Rene
- ۱۹- Nioton
- ۲۰- اثبات وجود خدا.
- ۲۱- دائرة المعارف فرید وجدی .
- ۲۲- Voltair

۲۳- ارتباط انسان و جهان .

۲۴- خدا در طبیعت .

۲۵- Darwin

۲۶- اصل الانواع ، صفحه ۱۶.

۲۷- Pastour

۲۸- ارتباط انسان و جهان .

۲۹- E.A

۳۰- اثبات انسان و جهان .

۳۱- جهان از نظر من .

۳۲- WJames

۳۳- آئین دوست یابی .

۳۴- csrril Alixis Dr

۳۵- Carnegie

۳۶- philips

۳۷- در کتاب "عالم عجیب ارواح" و کتاب "در محضر استاد" به حقیقت این صفات و غرائز که از

کجا پیدا شده

مفصلاً اشاره کرده ایم .

۳۸- نقل از کتاب دائرة المعارف فرید وجدی .

۳۹- "قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال الله ولو ان الخلائق نظروا الى عجائب صنعى ما عبدوا غيرى

ولو انهم نظروا الى لطائف برى ما اشتغلوا الى شىء سواى "

۴۰- راز آفرینش انسان صفحه ۱۱۲.

۴۱- اثبات وجود خدا.

۴۲- کتاب راز آفرینش انسان ، صفحه ۱۲۰.

۴۳- "قُلْ لَوْ كَانِ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ

مَدَدًا" سوره كهف ، آیه ۱۰۹.

۴۴- "يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِي نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا

وَلَوْ

اجتمعوا له وإن يسلبهم الذبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ م ا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ

قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ" سوره حج ، آیه ۷۲.

۴۵- Cothran Cleveland John

۴۶- اثبات وجود خدا.

۴۷- "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى" سوره طه ، آیه ۵۰.

۴۸- uriguc Acide

۴۹- اپیدمی Epidemie: شیوع مرض ، بیماری واگیری که عده زیادی را مبتلا کند.

۵۰- مجله شکار و طبیعت ، شماره ۲۸.

۵۱- fast Edwin

۵۲- اثبات وجود خدا، صفحه ۱۵۸، چاپ اول .

۵۳- "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِي تُلِّنْ اس" (سوره بقره آیه ۱۸۹).

۵۴- اثبات وجود خدا.

۵۵- اثبات وجود خدا.

۵۶- توحید مفضل .

۵۷- قال الله : "أَنْ أَصَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا نَعْمَ امِكُمْ" (سوره عبس آیه ۳۳ @ ۲۵).

۵۸- "مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ارأ" (سوره ی س آیه ۸۰).

۵۹- آیه اول در سوره نباء آیه ۹ می فرماید: "وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا" آیه دوم در سوره فرقان آیه ۴۷ می

فرماید: "هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا".

۶۰- سوره روم ، آیه ۴۳.

۶۱- آقای محمد علی (هینک مانسون) تبعه آفریقای جنوبی ، شهر "کیپ تاون" مهندس و متخصص در

کشتی سازی

۶۲- سوفسطائی @ منسوب به سفسطه ، مذهب فلسفی که در قرن پنجم

قبل از میلاد در یونان به وجود آمد و پیروان آن به سوفیست ophiste یعنی دانشور معروف شدند، و

حکمای

اسلام آنان را سوفسطائیه یا سفسطائیین نامیده اند. سوفسطائیان هنگام بحث در

مسائل فلسفی و اخلاقی و سیاسی بطریقه جدل و مغالطه و سفسطه پرداخته و معتقد بودند که حقایق

وجودیه

اصلی ندارد و حقایق در نظر انسان نسبی است و به اختلاف حالات نفسیه تغییر می یابد، و هر کس هرچه را

حس

می کند تعبد می داند، در حالی که دیگران همان امر را طور دیگر ادراک می کنند، و اموری که به حس و

ادراک در

می آید ثابت نیست ، از این رو باید معتقد بود که آنچه انسان درک می کند

حقیقت نیست ، یعنی

قائل به حقیقتی نباید بود، معروف ترین حکمای سوفسطائی پروتاغورس بوده که گفته است "انسان مقیاس همه چیز است" و کلام او را چنین تفسیر کرده اند که در واقع حقیقتی وجود ندارد. "فرهنگ عمید".

۶۳- ذات نا یافته از هستی بخش ----- کی تواند که شود هستی بخش

Allen Frank ۶۴-

۶۵- آقای (برن هاردواهین) دانشجوی آلمانی، در شهر "مولهایم" که نام مهدی را برای خود انتخاب کرد.

۶۶- تفصیل مطلب رجوع شود به جلد اول همین کتاب.

۶۷- "وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَّوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ السِّنِّاتِ كُمْ وَالْوَالِدَاتُ لَكُمْ لِيَا تِلْمِي

لِمِي

ن" سوره روم، آیه ۲۲.

۶۸- سوره انعام، آیه ۱۰۳، یعنی چشم ها او را درک نمی کند.

۶۹- باب ۳۰۲، عدد ۲۴.

۷۰- باب ۳، عدد ۶، سفر خروج.

۷۱- عدد ۹ @ ۱۰ @ ۱۱، باب بیست و چهار.

۷۲- اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْحَسَرَتِ الْاَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاجِدَ اِلٰى بُلُوغِ

غَايَةِ مَلَكُوتِهِ، هُوَ الَّذِي هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، اَحَقُّ وَاَبِينُ مِمَّ اتَرَى الْعِيُونَ.

لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيْدٍ فَيَكُوْنُ مُشَبَّهًا، وَ لَمْ تَنْفَعْ عَلَيْهِ الْاَوْهَامُ بِتَقْدِيْرِ فَيَكُوْنُ مُمَثَّلًا.

خَلَقَ الْخَلْقَ عَلٰى غَيْرِ تَمَثُّلٍ، وَ لَا مَشُوْرَةَ مُشِيْرِ، وَ لَا مَعُوْنَةَ مُعِيْنٍ.

فَتَمَّ خَلْقُهُ بِاَمْرِهِ، وَ اَدْعَنَ لِطَاعَتِهِ، فَاجَابَ وَ لَمْ يُدْ اِغْعِ، وَ اَنْقَادَ وَ لَمْ يُنْ اِزْعِ.

وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا اَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِي

شِالَتِي

يَقْبِضُهَا الضُّيَاءُ اِلَى اَبْسَطِ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يَبْسُطُهَا الظُّلَامُ اِلَى اَبْسَطِ لِكُلِّ حَيٍّ، وَ كَيْفَ عَشِيَتْ اَعْيُنُهُ ا

عَنْ اَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمَضِيَّةِ نُوْرًا تَهْتَدِيْ بِهٖ فِي مَدَاهِيْهِ ا وَ تَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةٍ بِرُءِ اِنِ الشَّمْسِ

اِلَى مَعْرِفَتِهِ ا، وَرَدَعَتْ اِبْتِلَافُ ضِيَا اِنَّهُ اَعَنِ الْمَضِيَّةِ فِي سُبْحَاتِ اِشْرَاقِهِ ا، وَ اَكْنَهَ اِفِي مَكَامِيْنِهِ اَعَنِ الدَّ

اِبْفِي بُلُوْجِ اِتِّتِلَاقِهِ ا، فَهِيَ مُسْدَلَةُ الْجُفُوْنِ بِاللَّهِ اِرْعَلِيْ حِدَاقِهِ ا، وَ جَاعِلُهُ اللَّيْلِ سِرًّا اِجَا تَسْتَدِلُّ بِهٖ

فِي التَّمِاسِ اِرْزَاقِهِ ا، فَلَا يَرُدُّ اَبْصَارَهُ اِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْنَعُ مِنَ الْمَضِيَّةِ فِي هِ اِلِغْسَقِ دُجْنَتِهِ.

فَاِذَا اَلْفَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهُ ا، وَ بَدَتْ اَوْصَاحُ نَهَارِهِ ا وَ دَخَلَ مِنْ اِشْرَاقِ نُوْرِهِ اَعَلَى الضُّبَابِ اِفِي وَجْهِ اِر

ا،

اَطْبَقَتِ الْاَجْفَانُ عَلٰى مَا قِي هِ ا، وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا اِكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعْرِشِ اِفِي ظُلْمِ لِي اِلَى هِ ا.

فَسُبْحَانِ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهٗ اِنَهَارًا وَ مَعَاشًا، وَ النَّهَارَ سَكْنًا وَ قَرَارًا وَ جَعَلَ لَهٗ اِجْنَحَةً مِنَ لَحْمِهِ ا تَعْرُجُ بِهٖ

اَعِنْدَ اَلْحَاجِّ اِلَى الطَّيْرِ اِنِ كَانَهُ اَشْطَابًا الْاَذْيَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيْشٍ وَ لَا قَصَبٍ اِلَّا اَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ

الْعُرُوْقِ

بَيِّنَةٌ أَعْلَا مَا.

لَهُ الْجَنَاحُ لَمْ يَرْقُ فَإِنْشَقَّ، وَ لَمْ يَعْظُ أَيَثْقَلَا .

تَطَى رُ وَاوَلَدَهُ الْاَصِقُ بِهِ، لَا جِيءُ إِلَيْهِ اَيَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَيَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ، لَا يُفِ اِرْقُهُ اَحْتَى
تَشْتَدُّ أَرْكَهُ وَ يَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَ مَصَّ اِلْحَ نَفْسِهِ.
فَسُبْحَ اِنَ اَلْبِ اِرِيءَ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيَّ غَيْرِ مِثْلِ اِلْ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ.

۷۳- کتاب دانش که در بیست مجله و هزارها صفحه نوشته شده و مجموعه گرانبهای از معارف بشری (به عقیده

اروپائیان) می باشد.

۷۴- نقل از مجله شکار و طبیعت، شماره ۲۰.

۷۵- ما در کتاب "سیرالی اله" و کتاب "مصلح آخرالزمان" ثابت کرده ایم که موضوع فلسفه شناختن حقائق

اشیاء است به اتکاء افکار بشری که قطعاً اشتباه پذیر است ولی "حکمت" شناختن حقائق اشیاء است به اتکاء

وحی که قطعاً مصون از اشتباه است .

۷۶- سرویس مخصوص آسوشیتدپرس .

۷۷- "وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ اِنَّ لَفِى خُسْرٍ اِلَّا الَّذِى نَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا
بِالصَّبْرِ" (سوره عصر آیه ۱ @ ۳).

۷۸- "اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (سوره رعد آیه ۲۸).

۷۹- مجله دانشمند، شماره ۸، سال سوّم .

۸۰- ما در کتاب "سیرالی اله" به نظم در امور اشاره کرده ایم و اثرات آن را در کمالات روحی و انسانی

توضیح داده ایم .

۸۱- انجیل یوحنا، ۱۳ @ ۲۴.

۸۲- ناگفته پیدا است که موضوع بیزاری و ابراز دشمنی در

مقابل جنایتکاران و خائنان بشری خود یک قسمت اصیل محبت بشر را

تشکیل می دهد و مسلم نوع دوستان جهان نمی توانند از این گونه ابراز دشمنیها خارج باشند.

۸۳- "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى اِىَّ بَعْضٍ يٰۤاٰمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..." (سوره توبه، آیه ۷۰).

۸۴- "انى انا الله لا اله الا انا وحدى يا عبادى فاعبدونى وليعلم من لقينى منكم بشهادة ان لا اله الا الله
مخلصا بها انه قد دخل حصنى و من دخل حصنى امن عذابى قالوا يابن رسول الله و ما
اخلاص الشهادة لله قال طاعة الله و رسوله و ولاية اهل بيته (عليه السلام)".